

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232905

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين خاتم النبيين
 سيدنا ومولانا محمد على آله واصحابه واجبا به اجمعين اما بعد برکاته ^{صلی}
 اشکارا باد که عقد مجالس افکار اسلام موجب برکت است و سبب نزول رحمت رب غفور
 و اعلان توفیق و تکریم و اشاعت ذکر کریم حضرت محبوب رب العالمین سید المرسلین ^{صلی}
 علیه وسلم که رفعت شأن ذکر کربین رفعت شأن و تعمر که قسم جان آن سرور جهان است
 مستوجب حصول قرب است و نور علی نور سیاه و برین قرب قیامت که منکرین نبوت جانا
 خاتم رسالت و مانعین بطلین و باعدین عظمت و وجاهت حضرت محبوب بالغریب
 در مجامع و مجالس خود و در پی اخفاء انکار فضائل و ارباصات و معجزات حضرت سید
 المرسلین باشند اجتماع اهل اسلام برای مجالس افکار حضرت خیر الانام علیه السلام اشاعت
 کریم و توفیق و تکریم حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم البته زیاده تر موجب احکام دین
 و مستلزم اتمام شایطین است هر چند که نزد اهل ایمان این همه عیان است اما آنجا که اینها
 آن وقتی است که جهل و ستم را حوصله خود سری در سرفرازی و کبریات کتاب و سنت
 و معتقدات و محققان و جماعت را بطریق اخلاص گذاشته خود را شایع
 نموده اند و نوبت تحقیق و تمجیل و تفسیق و تدلیل بلکه تکفیر و تضلیل بر گردگان بر حیل
 رسانیده اند و بنده حق تعالی را از زمان و مکان و جهت و بدعات تحقیق و اصل سبب

پس بگوید که عقد قضیه خیر مطابق الواقع و القای آن بر ملاک و انبیا خارج از قدرت
 الهیه است و الا لازم آید که قدرت انسانی از قدرت ربانی باشد و بنده هیچ حیثیت
 حاکمه حقیقی با حق تعالی و عصمت الهیه و هیچ عصمت انبیا برای مقبولین خود ناسبت
 نمی دینی از کتاب سنت و اجماع است خبر داشته از حیات انبیا علیهم السلام در برزخ که تصحیح
 محققین دین بالاتفاق حسی حقیقی جسمی مماثل حیات دنیوی است انکار کرده برین بنام عدم
 جواز استناد و توسل و تشفع و عدم سماع حضرت سررانام سلام و کلام زاکرین قبر مبارک با
 حق می پندارد و بوی ایانی از عطا گردیدن شفاعت بجناب شفع المذنبین که احادیث صحیح
 شاعطیت الشفاعه و غیره ثبت آن هستند و از حقیقت و یقین قطعیست شفاعت
 آنحضرت انکار می دارد و حال آنکه بموجب تصریح جمهور است اعتقاد بودن آنحضرت بقبول
 شافع و اول مشفع و قبول الشفاعت واجب است و سیاهی در جزایات و فضائل حساب
 سرور کائنات گفتگو بای پیروده میکند و گمراهی بر اطلاق لفظائیت بر حجه اعتدال می نماید
 جایی بر مجرد چندی از افعال بنی اعتقاد الهیهست حکم شرک فی العبادت لازم می سازد و تمام
 بر امور خیریه استحضات الهی اعلام و تخمین شروع خیر و موجب بنی اسلام اند با وجود انحراف
 در عیون شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت کتابت اطلاق بدعت بیک معنی است
 بی باکانه در میدان تضلیل تکفیر ائمه دین قدم می اندازد که او بام این لیام را رخنه و سوراخ
 لازم طعن و ملام بر اصحاب کرام میگرداند بلکه نصرا و اقبال این جماع را بطور الزام و درونی عوام
 پاش نموده خوبت طعن بحساب بنی کریم و قرآن عظیم می رساند هر چند غبار که در راه نموده اند
 اخیر ای باد صبا و اینهمه آورده است نه بدست نه بدست چندی از نافهان از حسن فضل مجالس افکار
 حضرت خیر الانام سید البر صلی الله علیه و سلم انکار دارند و بر ابطال شرف و برکت ایام ولادت
 با سعادت همه تمامی گمارند و با وجودیکه ائمه متقدمین و اجماع مستندین از فقها و محدثین پسند
 بیست اجتماعیه مجالس شریفه در از نه لطیفه و یک شب مشهوره دین تصحیح فرموده اند بلکه بیست
 و منقلبه درین باب تالیف نموده اند و اگر در پای کسی درین باب غبار شکی غایب بود و بیست
 پرداخته اند و قول شاذ و نادیده را مردود ساخته اند و ناگفته اینهمه از مطامع و در روی انسان

در سیرت شامی و مواهب حسن المقصد و كشف الظنون و غیره توان دریافت باین همه چند
 سوانیه بر مجرب و انکار شکیب نموده اعتقاد شرف و برکت ایام ولادت با سعادت و نفی استغیاب
 اعلا و شکر نعمت و عتد مجدا و کار پر برکت را اله بان شقاوت توانان مانند بر زم گنیم کنهیا قلم
 میدهند بر مجربین عالین مجالس شریفه تمت و خول در زمره مشرکان و خلل اصل ایمان
 و نمی دانند که این حکم فاسد چه آفتها بر پامی سازد و در ثبوت روایت دین اسلام و احکام شریف
 بود مطلق اهل عدالت رخنه می اندازد و از غایت غوایت و غیبات این قدر بهم نمی اندیشند که گشت
 سلسله بین خود باو نشان است میکنند هم داخل مجربین عالین این عمل بوده اند بشنا
 این حال بخیمال خوشنودی ذوا بجلال خواستم که بدفع ملعن و ملام عوام کالانعام از حضرات ائمه
 پیرو ازم و حرفی چند در رفع او بامان ایام تحریر سازم از جمله رسائل طائفه مجموعه قنوجیه
 که جمع نموده و برادر خود و کلان است و این طائفه را بران انگشتش بی پایان است برای
 جواب منتخب خاتم و عجاایه به تحریر آنچه در خاطر آمد بی آنکه فواید جمع کتب کثیره رسد درین
 پیرو اختصار قلم که در خواص عوام هندوستان شایع است آنرا قول درین مقام نقل عباراتی چند
 از علمای دین بقلم می آید تا واضح گردد که تخصیص ذکر هندوستان محض بابر ایام و تغذیه
 می نماید علامه سطلانی علیه الرحمة در مواهب لدنیه که مستند این طائفه است فرموده و
 اهل الاسلام یختلفون بشهر مولده علیه السلام و یعلمون الوکایله و یصلون
 فی لیالیہ با انواع الصدقات و یظهرن السمر و یریدن فی المبارکات و یعتق
 بقراءه مولده الکریم و یظهر علیهم من یرکاته کل فضل عظیم الح و جمیع مطلق
 ابو الخیر غاوی در سیرت شامی میفرماید ملا علی قاری علیه الرحمة که مستند این طائفه است
 در مورد روی فرموده اما اهل مکة معدن الخیر و البرکه فیتوجهون الی المکارم
 باین الناس از نه محل مولده رجاء بلوغ کل منهم بذلک لقصد و عزید اهتمام
 الی آخره و همران است و اهل المدینه که شرم الله تعالی به احتفال علی فعله
 و همران است و اما الحکم فمن جین دخل هذا الشهر المعظم و الزمان المکرم لاهل
 میالس شاعر من انواع الطعام للقرءاء الکوام و العلماء العظام و الفقهاء من الخ

الحق قوله بانکه از فقها و محدثین معتبره چکی باستحسان و حوزان زرفته الحق قول این
 است تقیم و کیدی است ظیم شیخ عبدالحق و ملا علی قاری و محمد طاهر صاحب جمع البحار شیخ
 بدایه نواب تفتی یکی و امام ابن جزیری صاحب حسن صید و حافظ ابن جبب حبیبی و علامه
 ابونیطیب سبکی مالکی و حافظ جلال سیوطی و صاحب سیرت شامی و محمد الدین شیرازی و علامه
 سیف الدین ابوجعفر ترکمانی و شافعی حنفی و شیخ برهان الدین جعفری و علامه حمد الله و امام
 سلیمان برسوی و مولانا حسن بخاری و برهان ناظمی شیخ شمس الدین سیواسی شیخ محمد بن
 العزلی الواعظ شمس الدین و میاطی و محمد الدین و اسلمی و حافظ بن الدین حراقی و علامه
 برهان ابوالصفا و حافظ ابوشامه و حافظ ابن حجر عسقلانی و علامه ابوالاثار سمیرا و ابوالوفی و علامه
 ابوالحسن البکری و امام سخاوی و برهان الدین صاحب سیرت حبیبی و علامه ابن حجر مکی و مالک
 قضایف این حضرات معروف و مشهور و در کتب متداوله مشهوره مثل کشف الطنون بوج
 و قبول دستور و مذکور است و سه ایلی حضرت و دیگر علما و محدثین از جمله محدثین فقها مشهورین
 از اهل حریمین علیین و سایر بلاد اسلامیه در رسائل و فتاوی خود آخسان آن فرموده اند و رساله
 مولد تالیف نموده اند باری اگر از قصور حکم بکتاب علم و سابقین عبور نشود و نه نمود و ریافت این
 از اقوال مشهوره علما و لاحقین و فضلا متاخرین که در قریب همین زمان گذشته اند چه دور بود و
 سالنکه در سلسله سند صاحب ساله و امثال ایشان در روایات کتب فقه و تفسیر حدیث و عقاید
 و در رسائل امثال صاحب ساله استناد باو شان موجود و مانند شاه ولی الله صاحب
 و شاه عبد الرحیم صاحب محدث دهلوی و مرزا حسن علی صاحب محدث لکهنوی و غیرهم اگر
 در آن که صاحب ساله که در سبک خود دینی سرشار است همه سابقین و لاحقین را بی خبر از فقه
 و حدیث بلکه از جاہلین و ضالین بلکه موافق عقیده طائفه از کافرین و مشرکین می شناسد پس
 جای اعتماد و اعتبار است و ذکر این همه سابقین و لاحقین از ائمه دین و علما مشهورین
 و ناما شایسته است پس او را گویم که اگر چه عامه طائفه اسماعیلیه و بابیه بجهت یخونی از خدا
 و خداوندان شرم و چپا بهین اعتقاد دارند و آنحضرات عظام و متبعین آن کرام را از زمره ضالین
 و گمراهان مبنی دین می شمارند اما از صاحب ساله تصحیح این امر بظاهر دور است چه در آخرین

رسالة که برای انظار مستناده صاحب ساله خداست و صاحب ساله شریف است و فی
استاد المحققین سید العالمین فی العالمین مولانا المفتی صدر الدین خان دیوبندی درج و در
سند الکتاب نمودن صاحب ساله فقه و اصول فقه و عقاید و کتب دیگر علوم دین مثل
تفسیر مضامین غیره از مفتی صاحب موصوف مذکورست و همان سید متصف بودن صاحب
تجرب و اہلیت و شرم و حیاسطورست همان سید العالمین در فتوی مشہورہ خود کہ
بحالت حیات شان در لکھنؤ مطبوع ہوا شدہ است می فرمایند عمل مولد شریف در ماہ مولد
حضرت سید الاولین و آخرین صلی اللہ علیہ وسلم واجتمع مومنین درین روز و مسودہ کمالی شدہ
از نہیات و یکایات الی قولہ از بہترین احوال حسنہ است و متواتر است از ہذا ای صلا تفضلا
و معنیان اہل اسلام و شایع کرام کابر اعین کابر و اتفاق است جم غفیر را از احاطہ علمای دین
عرب عجم بر حسن این عمل مکرم و ممول بہ اکابر محدثین فقہای اقطار عالم است و شک نیست کہ
این عمل محمود و موجب مزید ثواب برکات و نزول رحمت و شفای قلوب انشراح صدور و مرقۃ
عیون اہل اسلام و ارفع نام شیطا طین و خدا لان اہل ضلال طغیان است خصوصاً درین زمانہ درین
کہ فی ادیان باطلان از عوام بہ تقویت و استظهار عملداری حال نوبت زبان درازی باقصی
رسانیدہ اندالی آخرہ و بعد نقل اقوال ائمہ دین و علماء مشہورین فرمودہ ہیں قول تاج الدین
فاکہانی مالکی کہ این عمل مذکورست بمقابل جم غفیر از ائمہ دین و علمای محققین از فقہاء و محدثین کہ
باستحسان آن وقتہ اندمقبول نیست و ردہ السیوطی کہ کثیر من العلماء والا اعلام با شیفی قلوب بلکون
پس سخا از انکار فاکہانی و نفوذ او دران این عمل مکرم را مختلف فیہ گفتن غلطی فاحش است عجب
دہر عجب از ان گروہ صفائی عقیدت کہ عمل مولد شریف را از بدعات سیدہ گویند و بجز انکہ این
عمل بدین صفت و خصصیت آن در ماہ مولد حضرت سرور انس و جان صلی اللہ علیہ وسلم
از قرون ثلاثہ نیست و دلیل دیگر نزد خود ندارند حتی کہ کلام روایت شافہ از کتب غیر مشہورہ
فقہ حنفیہ ہم بحرمت یا کراہت آن پیش نمی کشند و نمی دانند کہ برین تقدیر لازم می آید کہ جملہ
سخنات علمای متاخرین کہ کتب فقہ مذہب اربعہ خصوصاً فقہ حنفی ملوانان است و نیز از
مقومست استفہانہ المتاخرون جملہ در بدعات داخل شود و علمای متاخرین از فقہا با جمعہم

بایل بدع و ضلالت بشمار در آیند چنانکه مستحکات ایشان اثری در قرون ثلثه نبود و ما هو الا انفا
الامان عن الشرعیات اعادنا الله تعالی مر هذه العقيدة الفاسدة المحضی که در این فکر
جمیل دلاوت حضرت فاطم النبیین صلی الله علیه و سلم بلا انضمام منکرات و مکروبات شرعی باشد
آن را مجمع انام و بدعات نمیدانند اجتماع تمامی علمای دین سابق و حال را از مذاسب ربعه شرعی
و غیر بادر عت عجم بر ضلالت و بطلان قرار دادند و حرمین شریفین را درهما الله شرف را در انجا
انکاشتن و اتباع سنت منحصر در افراد عدیده بلاد هندوستان و دمشق چه خوش اعتقاد می
و حسن نظر نسبت بعلمای اسلام و بلاد اسلام است حزنه العبد المسکین محمد صلی الله
خدا الله له بالحسنی و قانیاً بر تقدیر مکه صاحب ساله همه مجوزین این عمل را از غیر معتقدین
بلکه کراهه و بی بین می شمارد پس چرا اکثر همین ائمه دین فقها و محدثین برای اثبات دعاوی
سند های بیجای کرده بر سر شاخ نشستن و بنابریدن بر عقل خود خط کشیدن است قولی بدست
و معنی است که لغوی عام که عبارت از طلق محدث است خواه عبادت بود یا عبادت و دوم معنی
خاص که عبارت است از زیادت و انتفاص ردین بعد صحابه بدون اذن شارع لا قول اولاد افلا
ولا صراحة ولا اشاره پس لفظ بدعت درین حدیث و در احادیث دیگر عام است شامل همه
محدثات و این عموم بحسب معنی شرعی خاص است نه معنی لغوی عام الی قولی و باین توضیح
تقریر مناره مسجد که بنا بر اعلام اوقات صلوة است و تصنیف کتب که اله و عون تعلیم است
و استعمال نخل مداوست بر اکل لب حنظل و شکما که هر یک امر ازینها بدون فیہ بل مأمور به است
بر سبیل اجمال الی آخره اقول ازین مقام با وارش ثابت است که چیزی که بالا جمال داخل مآذونات
شرعی باشد که خصوص آن صراحة از قول فعل شارع بهیست که تأیید مآثر نباشد و نه از
صحابه کرام مروی باشد در ضلالت داخل شدن نمی تواند پس این مستحکات ائمه دین عظام
و بابیه من دفع و مطرود و خرافات شان همه باطل و مردود شدند که انحضرت آن مستحکات را
باشاره مضامین احادیث صریحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم تحسین گردانیده
و داخل بودن آنها در عموماً مآذونات بلکه مأمورات شرعی بالا جمال ثبوت ساینده اند
قطع نظر از تحسان عام دیگر بدعات حسنه حال خصوص اظهار سرور و ادای شکر نعمت مایام

مبارک ولادت شریفه آنکه صاحب مجمع البحار که مستند این طائفت است و نزو این طائفه در ائمه
 واجده قهار و محدثین اهل فخر خانه مجمع البحار فرموده تعویذ محمد الله و تیسیره الثالث الاخیر
 من مجمع بحار الانوار فی غرائب التنویر و لطائف الاخبار فی اللیلة الثانية عشر
 من شهر السرم و البهجة مظهر منبع الانوار والرحمة شهر ربیع الاول فانه شهر ما رنا
 باظهار الحیوة و به کل عام الی آخره اگر برین تسلی نیاید تا کلام ابن الحجاج مستند خود ملاحظه
 نماید که باشاره آنحضرت صلی الله علیه و سلم فضیلت شهر مبارک و اولیت زیادت اعمال
 ناکیات در آن تحقیق می فرماید باقیماذ طعن بر لفظ بدعت باینکه آنحضرت بر آن تحسنت و کتب
 شرعیه اطلاق محدث و بدعت می نمایند و صراحت بدعت بمعنی شرعی را تقییم می فرمایند
 این باخراف و اشکال محاطه جهالت است مثلش اینکه مرادشان از بدعت که امر است و تقسیم ساخته اند
 و بر آن هم اطلاق معنی شرعی پرواخته اند امری است که مخصوصه سنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نباشد و قول فعل آنجناب از آن سالت باشد خواه ما هم و مخالف سنت و غیره منافی با
 طریقه محدوده آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد خواهد موافق قواعد عامه شریعت بالا جملا
 حکم اطلاق است و ثابت باشاره احادیث چه بجه جناب شفیع است صلی الله علیه و سلم
 که آنحضرت این معنی عام را هم معنی شرعی فرموده اند تقسیم آن نموده اند ملا علی قاری علیه السلام
 در شرح موطا امام محمد فرموده اصل البدعة ما احدث علی غیره مثال سابق و یطعن
 فی الشرح علی ما یقابل السنة ای ما لم یکن فی عهدہ صلی الله علیه و سلم ثم ینقسم
 الی الامکام الخمسة کذا ذکره الحافظ السیوطی بحدیث این امر معروف و مشهور و قد
 ازلن در دیگر رسائل منقول و منسطور اما اینجا اختصار نظور است و تقسیم بدعت و اطلاق معنی
 شرعی برین معنی چند امر است اولاً که لفظ بدعت بمعنی لغوی شامل کل احدث من غیر سابق است
 و لفظ سنت بمعنی لغوی شامل هر طریقه هر سنت اما به گاه در عرف شرع سنت اصالة هم
 خاص بر قول فعل و تقریر آنحضرت صلی الله علیه و سلم شده است و اطلاق بدعت بر آن نیامده است
 و بدعت مقابل سنت است پس این معنی خاص یعنی هر چیزیکه باخصوص سنت آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم نباشد البته معنی لغوی لفظ بدعت نمی تواند شد صرف اصطلاح اهل شرع است دوم آنکه

از صاحب کرام اطلاق لفظ بدعت بر محدثات خودشان ثابت است با وجودیکه گاهی برین بدعت
 اطلاق بدعت فرموده اند پس البته این اطلاق بدون تقسیم بسوی حسن و عیبه درست نمی تواند شد
 قطع نظر ازینکه نزاع منازعان در استعمال آن اطلاق معنی شرعی بران اطلاق لفظی است لکن فرض آنکه
 این معنی لغوی است و معنی شرعی هم اطلاق منحصر و مخصوص آن معنی است که جز بر بدعت سیلیم
 صادق نشود اما این را از کجا که بر حسنات ایمنین با وجود عدم مزاحمت کداهی است و با وجود وجود
 در مندوبات شرعیست بالا جمال حکم ضلالت لازم گردانیده آید اطلاق بدعت بران معنی دیگر است
 و لزوم کلیت ضلالت برای معنی دیگر حاصل آنکه بیان معنی لغوی این اطلاق تفریقه ساختن بقعه ضلالت
 پس نیست انداختن و تحقیق و تطبیق چنانکه امیه دین فرموده اند بر بدعت مجزی با کمال علم طبع
 بر آنکه اعلام افراختن همان کیدی است که شیطان لعین خواجه و روافض و معتزله و غیرهم را که خاندان
 دران گرفتار گردانیده بقوه ضلالت رسانیده است قوله و عند الاستقرار در عبادات بدعت
 محضه همچو صوم و صلاه و تلاوت و امثال ذلک بدعت بخیر سیئه یافته نمی شود و این آخره اقول
 متشاور این دعاوی همان کفهی احوال اکابر است البته امری که در قواعد عامه شرعیست منع
 نباشد از طرف خود در عبادات داخل نمودن حسن نمی تواند شد اما آنچه بطور عموم از مندوبات
 شارع باشد اگر بدعت برکت کداهی بریت خاص آن که منافعی و غیره و مدعیه شرعیست نباشد
 بعمل آورده شود البته در عبادات بدیهه هم اطلاق بدعت حسن و موافق تصریحات استعمالات
 ائمه دین بران نموده خواهد شد اینجا که نظر بر چهارست بر نقل عبارت کتاب تنبیہ السفیه که روایت
 روافض است اکتفا میرود و جایکه مجتهد مذکور در کتاب صوامر الزام بدعت بر صاحب تنبیہ
 و غیره نداده صاحب تنبیہ السفیه جوابش بدین عبارت داده اگر چه او از بدعت بدعت حسن است
 منع و مر جاب و هیچ کس از فرق اسلامیة تقسیم بدعت را بدعوم نمی شمارد و اگر او بدعت سلیقه است
 پس لازم که ازین عبارت مفهوم شود چه بسیار خبر را در عهد سلف نبود مثل نادر اس
 و قناطر و تدوین کتب علوم که خلف صلح پیدا کرده اند و در طریقه زهد و عبادات و مجاهدات
 و شغال اختراع بسیار واقع شده و اصلا عامی ملامت و عتاب نیست قال الله تعالی و هیاه
 ابتدعوا ما کتبنا علیهم سوا الا ابتغاء رضوان الله الی آخره و تمویذات این از معنی

می بخند از بی مقام ظاهر است که بخدییه مخالفت تمام فرق اسلامی نموده اند قوله فقیر می گویم این
 در قول علامه تقسیم بدعت بسو حسنیه و سلیبه یافته می شود و کلیه کتب عه ضلالت محمول بدعت سلیبه
 معنی بر خفاست که در تعریف و تشخیص بدعت روداده الی قوله ازین سورا نه و زبان باز
 بنابر احتیاج رفع تناقض بصورت تلفیق و تطبیق بظن خود که ان الظل لا یغنی عن الحق شیئا
 قسمت بدعت حسنیه و سلیبه کردند و ضلالت هر بدعت را حمل بر سلیبه نمودند چون شسته تقلید عهده
 هر که و بدعت هر که که یقین نظر تحقیق و تنقیح زائد نگرد و بر قول منقول بلا اعلان مجبور و بدعت
 رفته این در احوال همه را فرار گرفت الی آخره اقول الصالحه این چه حماقت است چه سفا
 و برین قول شعار بلکه تصریح است باینکه از عهد صحابه کرام تا هزار دوم که هزاران هزاره تقسیم
 محدثین بر بسیاری از امور را وجود اطلاق بدعت نکم آنحسان فرموده اند تقسیم بدعت بسوی حسنیه
 سلیبه و کفری که ضلالت بر کل بدعت سلیبه نمودند معاذ الله آنهم بدعت و در احوال جهل گرفتار
 بودند پس این سخن است که بالبداهه بر جمالت صاحب ساله شهادت میدهند و همین سخن است
 بیان صاحب رساله بکار ظهوری نموده بدین نه حضرت محمد و در هزار دوم بشناختن
 و تفریق تنه و علم نموده و بدعت تقسیم بدعت نمودند الی قوله بعد آنجناب علمی دیگر و فرق
 باین اوراق شده ضلالت هر بدعت با ثبات رسانیده الی آخره اقول اولاً ما لم یثبت شی
 ثناء و هزار دوم به ترویج تقسیم امری بیک شی مستلزم بطلان تقسیم آن امر بمعنی دیگر مقتضی فساد
 اثبات حسن بدعت از او شش بان معنی نیست چنانکه ائمه اخبار و مشایخ کبار آن شیخ نامدار در هزار
 اول تصریح فرموده اند و نه این امام متکلم تفسیل و تجمل آن ائمه اعلام و شیوخ اسلام دارند که
 مذکور است با سماع علی و بابیه ثبوت رسد و ثانیاً قطع نظر از تصریحات ائمه دین که در هزار اول
 مذکور شده اند و بموجب قول صاحب ساله در مرض جهل گرفتار بوده اند بیاری از امور را
 که کتب و سنت از آنها بهیئت مخصوصه گذاشته است و از قول و فعل آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم مأثور نیستند با وجود ترک شارح و در هزار دوم هم همین شیخ نامدار ذی شأن دیگر
 و هزاره اولاً تا رساله ایشان آنحسان و تجویز آن فرموده اند پس است دلان لمکاتیب احوال
 آن صاحب حال در حق صاحب ساله و دیگران ازین طائفه موجب وبال و نکال است و ثانیاً

مکیدت طائفه پنجمه باید دید که در اینجا نافی خود برای تجلیل کافه علماء و دین تائید و هم است و
 بیک قول شیخ میکنند حال آنکه در همین مجموعه قنوجیه تبرائش هیچ موضع مقتضای الکتابه الذی من تصحیح
 بحال آن صاحب حال عائد میگردد و مانند جانی که بر او بزرگ این خورد و همچو گرگ حمله مترک بر شیخ نموده و گفته
 بعض از شارحان شریعت این تخوم اشاره به سبابه را که با اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع
 ائمه اربعه و صاحبین و جمیع فقهاء و محدثین سننست حرام گفته اند اگر چه قطع نظر از آنکه او عارضیست
 سننست رفع سبابه با اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع جمیع فقهاء و محدثین ثابت نگردانیده
 باید دید که چنانچه تشنیع تشنیع تحت تشریح در مسئله خلافیه بر شرح لازم می نماید و ایشان را در سننست
 متواتره و مخالفه اجماع جمیع فرائض و در پس صاحب ساله که بدلی شرط عظم نام الهام شده است
 اثبات قطع کافه علماء را که تائید و هم بر زبان می آورند و حال آنکه در جمیع عقیده و ادبیه شیخ
 از کدام فرقین است و در حقیر که اطلاقش هیچ جار و مخی نیست و نیز در قول این و عا
 محض سننست خال رسول الله صلی الله علیه و سلم و اینست در حدیث صحاح و غیره و الله و
 رسول الله کان علیه من که شریعت نام من بخارجی که در حدیث صحاح و غیره و الله و
 لاخراج البیضاء الحسنة كما انما ذكره ابو الموارث انه و جمیع العلماء بدلی و غیره و الله و
 نوشته هو احذر از عن البیضاء الحسنة انه محمد بن بلوی و را شد العلماء و شرح آنچه
 فرموده بخلاف بدعت حسنه که در روئی صلوات دین و تقویت و شریعت باشد و آنرا در حدیث صحاح و غیره
 بدیل حدیث من احداث فرام نامانید مننه نوشته او در حدیث صحاح و غیره و الله و
 که نکالنا اوس چیز که جو مخالف کتبه سننست کی نموی بر اینین آنچه و کفی بدانکه حجه علی الخائنین و الله و
 بعد احداث و در باره امری به بدعت بودن و بدلی تقسیم رفتن بدان مانند که کی گوید بول و تقسیم
 پاک و مباح و حرام و نجس آنچه قول جوش جهالت صاحب ساله و در کتابت و در هر قول
 نماند از سابق و ادانافهی میسر و معتمد و هم در میدان تجلیل و تضلیل ائمه و دین قدم می نه قطع
 از ظهور صفات و دین قول اشعار طعن و تبار اصحاب کبار حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 و سلمست تفصیل این اجمال آنکه از روایات معتبره ثابت که صحابه کرام با وجود اختراعات بدعت
 بودن و باره بسیاری از امور و بدلی استخوان و بدلی آن رفته اند و افضل از جهالت خود و حق صحابه

کرام الفاظ اعمال التیام بر زبان می آرند و مدح آن امور را با وجود اعتراف و اطلاق عدت
 مخالفت حضرت شارح می شمارند امده دین فرموده اند که مدار قبح و ذم بر فراحت و تنبیه احکام
 کتاب و سنت است نمبر مجرود تلفظ لفظ بدعت و آیین لفظ بدو معنی مستعمل است و بیک معنی منقسم است
 بسوی بدعت حسنه و بدعت سلویه پس در تعبیر بدعت حسنه و حکم بحسن امری با وجود اعتراف بدعت
 بودنش بیخ جای اعتراض نیست حالا صاحب سائله میخواد که باز همان دو سئوال پنج و بن برکنه
 روئی تازه دهد و گفته افسرده خوابیده را بیدار ساخته بنصه ظهور نهند بناؤ علیه در پرده تجلیل
 آن ائمه اعلام حقیقه قصد تضلیل صحابه کرام دارد که بی الفاظ شیعیه تشیع بر زبان می آرد و حال آنکه
 اقوال علماء دین نقل نماید تا واضح گردد و که تحقیق تقسیم آن ائمه اعلام همه صحابه و درست است و احسن
 صاحب سائله بر آن کرام محض محل تمام بود و است امام بخاری علیه الرحمه صحیح خود را روایت نموده
 که حضرت امیر المؤمنین فاروق رضی الله تعالی عنه در حق اتمام جماعت نزاع می داشت و انرا می فرموده
 نعمت البدعة هذه شعرائی در کشف الغم آورده کان ابو امامة الباهلی رضی الله عنه
 قیام شهر رمضان لم یکتب علیکم فدا موا علی ما فعلتم ولا تروکوا فان تعالی عاتب
 بنی اسرائیل فی قوله و رهبانیه ابتدا عوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله
 و حضرت ابن عمر رضی الله عنهما در حق صلوة ضحی فرموده نعمت البدعة هذه و نیز فرموده ما ابتدع المسلمون
 افضل من صلوة الضحی کذا فی فتح الباری غیره ایام عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل شرح و
 حضرت امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنه فرموده ائمه اجداد ما بدعة لان رسول الله صلی الله
 علیه وسلم لم یسنها لهم ولا کانت فی زمن ابی بکر رضی الله عنه و رغب فیها القوله نعم لیدل علی
 فضلها و لئلا ینح هذا اللقب من فعلها و البدعة فی الاصل احداث امر لم یکن فی
 زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم البدعة علی نوعین ان کانت تندرج تحت
 مستحسن الشرع فی بدعة حسنة الخ و انما قسطلانی فرموده سماها بدعة لانه
 صلا الله علیه وسلم لم یسن لهم الاجتماع لهما ولا کانت فی زمن الصديق رضی الله
 عنه خمسة واجبة و مندوبة و محرمة و مکروهة و مباحة و حدیث کل بدعة
 ضلالة من العام المخصوص قد رغب عمر رضی الله عنه فیما نقوله نعم البدعة و هی کلمة

مجمع الحسن کلها المجمع البحار گفته فی حدیث عمر رضی قیام رمضان نعمت البدعة فی
 نوعان بدعة هدی و بدعة ضلال فصل الاول ماکان تحت عموم مائنداب
 الشائع الیه و حضر علیه فلا یندم لوعدا لاجر علیه بحديث من سن سنة حسنة
 و فی ضلای من سن سنة سيئة و من الثاني ماکان بخلاف ما مر به فیلزم و ینکر
 علیه و التراجع من الاول لانه صلی الله علیه و سلم لم یسن لهم الاجتماع و انما
 صلاحها لیلالی شهر رکها و لا کانت فی زمن الصديق و هی علی الحقيقة سنة الحدیث
 علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين و اقتدوا بالذین بعدی و علی الآخر
 یحمل حدیث کل بدعة ضلالة المجمع و در سیرت شامی از امام ابو شامه آورده قال عمر
 نعمت البدعة یعنی انها محدثة لمرکب و اذا کانت فزیس فیها رذیلة فلیبع
 الحسنة متفق علی جواز فعلها و الاستغناء بها و رجاء الثواب لمن حسنت بدته
 فیها و هی کل مبتدع موافق لقواعد الشریعة غیر مخالف لشیئ منها و لا یلزم من فعله
 محذور شرعی المقول له بدعت استنت که بعد قرون ثلثة مشهود اما بوجود آمده و اصلش از کتاب
 و سنت معلوم نشده و ندش به ثبوت نه پیوسته چه ظاهر و چه نفی چه بافق و چه مستنبط المقول
 در اینجا چند امور ملاحظه باید نمود اول اینکه در ما سبق در تعریف بدعت صرف قید بعدیت
 صحابه اعتبار داشته بود و در اینجا قید بعدیت قرون ثلثة افزوده دوم آنکه حسب این تعریف چیزی
 بعد قرون ثلثة بوجود آمده اما آنکه دین اذن شارع گواشاة بهم باشد و سناستحسان گوئی
 و مستنبط باشد ثابت فرموده باشند آنرا شرعاً بدعت و ضلالت نه توان گفت پس اکثر دعاوی
 صاحب رساله هم مشرب انش نیست و نابود شدن سیوم بر تعذیر اخذ قید بعدیت قرون ثلثة
 در مفهوم بدعت ضلالت حسب این تعریف چیزی که در قرون ثلثة بوجود آمده باشد اما سناستحسان
 از کتاب سنت نباشد بلکه مراحم کتاب و سنت باشد آنرا بدعت ضلالت نه توان گفت
 حال آنکه وجود ظهور ضلالت خروج و رفض قیده و قرون ثلثة بلکه در قرن اول زمان
 صحابه کرام بوده است و بالاتفاق عتاید اینهمه شرعاً و اهل بدعت ضلالت اند از اینجا
 مقتضی میگردد که اعتبار تجدید زمانی در بدعت چنانکه تجدید میکنند لغو و مطلق است صحیح همانست

که بمشهور ثقاتین علمای دین میگویند که بهرام یکم مزارحم کتاب وسنت باشد خواه در قرون ثلثه
 بوجود آمده باشد یا بعد از آن مذموم و ضلالت است و بهرام یکم مندرج مندوبات شارح
 و از تحسنات ائمه دین است حسن موجب برکت است قوله لهذا بعض گفته اند که منقسم بحسنه
 و سلبیه بدعت لغوی است آنچه اقول ذکر قول این بعض و ستناد بدان صاحب رساله را
 چه مفید نیست که سب این قول این بعض بدعت بمعنی اصطلاحی شرعی جز سلبیه نباشد اما این
 از آنجا که حسب قول این بعض تحسنات ائمه دین داخل بدعات شرعیه مخصوصه در ضلالت اند پس
 از تحسنات که دو بابیه اسماعیلیه بر قایلین آن حکم ضلالت کرده اند نمیکند بموجب تصریح
 همین علمای سنی که آن ثابت است قطع نظر از دیگر مسائل صاحب رساله آنقدر چالاکانی نباشد
 و جرأت و سفاکی اختیار نموده که بی لحاظ عقل و فهم برای تائید مذهب خود سندهای عاری
 و این حجره کی حافظ حسنقلانی و حاجی رفیع الدین خان مراد آبادی و غیره هم می آرند حال آنکه
 اینهمه حضرات بسبب تصریح تحسان همین عمل مجلس مع له جاہل و گمراه میشمارد و پس تا چند وقت
 که برای تطویل رساله اقوال این ضلالت منضم ذم بدعت از نافهی ذکر کرده همه خارج از بحث
 که صاحب رساله پی بمقصود و مطلب آنجا نبرده قوله فصل اول در ادله منع انعقاد مجلس
 برای عمل مولد الی قوله از سلف و خلف معتقد و مستند نقول نه آنچه اقول این او را محض فصول
 چه تحسان و انصاف مجلس نیست بلیف از کار بردن ائمه معتمدین تا مستند صاحب رساله که
 نقیض این بموجب شهادت اکثر هیچ رساله سند العالمین فی العالمین است ثابت و منقول و
 اطلاق بدعت بر آن بدان معنی که ستمگر مملکت باشد غیر صحیح است و بدان معنی که اطلاق بدعت
 بر آن می توان نمود خواه آنرا معنی شرعی گفته آید یا لغوی بهر تقدیر حکم لزوم ضلالت بر آن محض
 باطل و قبیح است قوله اول سیکه این عمل ایجاد کرده شیخ عمر بن محمد است که بیجا از شلخ و صوفیه
 و علمای کرام را غشی شناسد و در بیخ کتاب از او ستناد و منیست آنچه اقول در کتاب
 سیرت شافعی بر آنکه سند اکابر صاحب رساله معروف و مشهور است مذکور و مسطور است و گاه
 اول من فعل یا موصوفان عمر بن محمد املا احدا الصالحین المشهورین و به اقتدی
 فی ذلک صاحب اربل و غیره آنچه پس ازین عبارت شهادت صلاحیت و شهرت

حضرت شیخ قدس سره و اولیت فاعیت این عمل و شهر موصل نسبت بان شیخ اجل رضی الله
 تعالی عنه ظاهرست پس بجهالت خود نیز رسیدن و دیگران را بچشم بد نگریستن حماقت است
 و بس و این جمله را باید دشت که جاها درین ساله و دیگر رسائل این طائفة کار آمدنی است
 قوله سبط ابن جوزی در کتاب مروت الزمان نوشته بحکی بعض من حضر فی بعض الموالد انه
 عد فی ذلك السطاط خمسة آلاف غفر شوی و عشرة الاف و حاجة و مائة الف
 زبديه و كان یعمل للصوفیة سماعا من الظهار الی الفجر و یرقص بنفسه و كان یقول
 علی المولد كل سنة ثلثمائة الف دینار الی قوله قد ادعی الشیخ تاج الدین عمر و بر علی بن
 السکندر ی مشهور بالفاکها فی من متاخری مالکیة ان عمل المولد بدعة مذمومة
 انتهى اقول در اینجا حال مغالطه و افترا بداری صاحب ساله باید دید که بنام مروت الزمان
 سبط ابن جوزی عبارتی نقل نموده و در آن قول تاج الدین داخل کرده لفظ استنی نوشته
 تا مطالع کنندگان را بشکجه این معنی شود که فاکها فی قبل این سبط ابن جوزی بوده و سبط ابن جوزی
 استناد و ذکر آن فرموده حال آنکه ولادت فاکها فی در سال وفات سبط ابن جوزی واقع شده
 در کشف الظنون از قطب الدین موسی مورخ آورده رأیت ان اجمع التوارخ مقصدا و اوعدها
 مروت الزمان فشرعت باختصاره فوجدته قد انقطع الی سنة اربع و خمسين و ستمائة و هی التي تو
 المصنف فی اثباتها الی آخره و حافظ سیوطی در بغیة الوعاة در ذکر فاکها فی فرموده ولد سنة
 اربع و خمسين و ستمائة و مات سنة احدى و ثلثین و سبع مائة ایرست حال دیانت
 این طائفة در نقل که خاصه لازم ایشان است قوله دلیل اول آنکه باری تعالی از عبادات و
 اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی دانست مشروع نموده الی قوله زیادت بر نص است و
 زیادت بر نص شیخ است که تقری فی موضعه الی آخره اقول این کلام محل بحث است بوجه
 اول که مرادش مشروع نمودن باری تعالی ظاهر این است که همه فروع جمیع عبادات و جمله
 افراد کل طوعات مشروع را بقیود و تخصیص و تافیل صور کدائی نام بنام تصریح و تعویذ
 و تعیین و تحدید فرموده است پس هر چه نه چنین است غیر مشروع است و عمل بدان احکام
 زیادت بر نص و تلمزم از موم شیخ است پس این ادعای است فاسد و قولی است کاسد که قطع

از کذبش یعنی شنیع بر حال صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم لازم میکند که باحداث بسیاری از امور
افزار فرموده اند با وجودیکه از تفصیل کتاب الله نیست که این خصوصه آنها ثابت نه نموده اند بلکه
بسیاری از فوافل عبادات مخصوصه و هیأت تطوعات معینه را که صرفا از احادیث خریفه
ثابت اند بکمت عدم ثبوت مشروطیت از کتاب الله نسخ قرآن و زائد بر آن معاذ الله گفته اند
و عمل با حادیث احاد و راوایکه در کتاب الله حکم آن نیست باطل باشد و این در همه فتح باب
جمل و احادیث چنانکه در کتاب اصول مذکور است و اگر مراد شش اینست که قرآن مجید اصول عام
جمله عبادات و هیأت و مذرویات را بطور اطلاق حادیث است و هر چه از اطلاق فعل خیر
و جنس مذرویات مشروطه و عموما کتاب الله مخالفت داشته باشد غیر مشروط
و عمل بدان زیادتی نیست پس این تقدیر بجهت ثبات الله دین عموما که با خصوص از کلام مجید
ثابت نباشد الزام نسخ دادن و بر عمل مولد خصوصاً تحت لزوم نسخ نهادن و در بی تکلف
و تفصیل اکابر دین از فقه و محدثین اقتضای غایتست و ضلالت است و ثانیاً در کتاب اصول
تصریح است ماینکه زیادتی که نسخ بودن و نبودن آن متنازع فیه و محوث عنه است مراد از آن
زائد کردن امری با عقدا در کنیت یا شریعت در امر مخصوص مخصوص است که پیچ زیادت نزد
خفیه داخل نیست پس از احادیث صحیح هم که احاد باشند اثبات پیچ زیادت جائز نیست
و نزد شافعی و حنبلیه داخل نسخ نیست نه اینکه هر امری که در قرآن مجید مذکور نبود و فوافل
از آن ساکت باشد قول بآن و عمل بدان مستلزم تجویز نسخ قرآن باشد و امر مخصوص امری
دیگر مقصد احتیاط نیست برکت یا حسب تعامل حادث مرعی نمودن بی آنکه رکن و شرط
گردانیده آیه مستلزم نسخ باشد که این هم مخالف مقررات حقیقه اصول است پس از نا فهمی
خود حواله بسلامه اصولیه نمودن و لب باطل را بجر خود کشودن و برای اظهار منطق دانی خود
قیاس مرکب ساختن و بر عدم تکرار حد او سطر نظر نینداختن امری است قبیح که لایقین حل
ذی فکر سلیم و عقل صحیح چون بخند در بر تمام با وجود عدم فهم مرام و کرم سکه زیادت نفس
و مستلزم نسخ برای تفصیل و تکفیر ایمان و ابطال احسان مستحسان آن کرام پیش میکنند
میخواهم که در مقام چهارم از چند از کتب مشهوره اصول نقل کنم در مسلم الثبوت نوشته

انسخه زيادة عبادة مستقلة ليست نسخا البحر العلوم في شرح فيزود اى ليست نسخا
 للمزيد عليه وان كانت من جنسه فانه لا يرفع شيئا من المزيد عليه وهو ضرورى الخ
 ونيز در سلم وشرح ثبت واما زيادة جزء في الواجب كالترغيب في الحد للمزنا وازيادة
 شرط بعد اطلاق الواجب كالايمان اى اشتراطه في رتبة اليمين فعمل هو
 نسخ حكم المزيد عليه فالخفية قالوا نعم نسخ وهو المسمى بالنسخ بالزيادة والنسخة
 والمخالفة واكثر المعتزلة قالوا لا نسخ الى اخره وبعد بيان ما يجب نبهنا ان
 المطلق عن تلك الزيادة دل على الاجزاء مطلقا سواء مع الزيادة او غيرها
 بمخالفة اى المطلق كالعام يدل على افرادة التى هي مع الزيادة او غيرها
 وليس هناك صارف عنه لان الكلام فيما لا صارف غيره هذه الزيادة وهى
 مفروض الاشياء زمان وجود المطلق فيحمل على اطلاق ويدل عليه التقيد
 بجزء او شرط ينافيه فانه يقتضى عدم الاجزاء بدونه فيرفع هذا التقيد
 حكما شرعيا وهو اجزاء الافراد التى هي مجردة عن هذا التقيد وهو ظاهر جدا
 الخ ونيز در سلم نوشته واهذا امتنع الزيادة عندنا بحمل الواحد على القاطع كالمطهر
 للطواف الخ وشرح بعد بيان فروع گفته ثم هذا القدر بما يكفي لعدم اتمه اى هذه
 الامور الخ ونيز در سلم وشرح بحر العلوم در بيان جواب ليل مجيز في نسخيت طاع گفته
 قلنا اولاً ان الآية كانت ساكنة عن حال الام مع الاخوين كالمصير اليه من
 عثمان رضى الله تعالى عنه رد هافى هذا الحال من اشك الى السبب في سبيل عيسى
 ان الآية لا ينسأ ولها فاستدل بمصير المؤمنين بالاجتماع فيما كانت منه الساكنة
 وهذا ليس من النسخ في شئ وهو ظاهر جدا الى اخره ونيز در سلم وشرح صنف الحكم
 فقد اختلفوا ان الزيادة على النص زيادة او ذكر انها اى زيادة جزء كزيادة ركعة
 مثلاً على ركعتين وشرط كالايمان في الكفارة او ما يرفع مفهوم الفحالة الخ
 ورتوضيح بعد بيان مذاهب ودلائل مختار خود نوشته فلا يزداد الترغيب على الجمل والغير
 والترتيب والولاء على الوضوء وهو اى الوضوء على العواف والفاخرة وتعديلي

الانکان علی سبیل الفرضیة بخبر الواحد و الایمان علی الموقبة بالقیاس ای لا یزاد
 قید الایمان علی الموقبة فی کفارة الیمن بالقیاس علی کفارة القتل یرد ههنا
 انکم زدتم الفاتحة و التعديل بخبر الواحد حتی وجبا و انما لم یثبت الفرضیة
 لانها لا تثبت بخبر الواحد عندکم فان الفرض عندکم ما ثبت لزومه بدلیل قطعی
 و الواجب ما ثبت لزومه بدلیل ظنی فقد زعمتم علی الکتاب بخبر الواحد ما یمکن
 ان یزاد به و هو الواجب فیکون ان یجاب بانالمزاد الفاتحة و التعديل علی وجه
 یلزم منه نسخ الکتاب لانالمزاد یقل بعدم اجزاء الاصل لولا الفاتحة و التعديل
 حتی یلزم النسخ حیث یثبت قلنا بالواجب فقط الی آخره و در فتح القدر و بحث تسمیة
 آورده قادی النظر الی وجوب التسمیة فی الوضوء غیر ان صحته لا یتوقف علیها لان
 الرکن انما یثبت بالقاطع و بهذا یندفع ما قبل المراد به نفی الفضیلة لئلا یلزم نسخ
 آیه الوضوء یعنی الزیادة علیها فانه انما یلزم بتقدیر الافتراض لا الوجوب الی آخره
 انین بیان بصراحت تمام بثبوت رسیده که از مجرد تجویز امر یکم بخصوصه در قرآن مجید مذکور نباشد
 و مشروعت آن از نص ثابت نباشد و فوقان حمید از ان ساکت باشد تجویز نسخ قرآن لازم نمی آید
 ورنه بعبادات کذائیه ثابت با حادیث شریفه هم مکرر از مفسرین نص کتاب لازم خواهد آمد نیز
 بثبوت رسیده که امر یکم در قرآن شریف نص صریح است اما بقیة بصورت خاصه نیست رکن آیه
 یا شریک و انیدن امری دیگر در ان البتة داخل نسخ بالزیادة است اما زیادت امری دیگر در ان
 باختلاف و شخصیت و کنیت و شرطیت بلکه بطور تحجیب بلکه بطور وجوب هم داخل نسخ نیست
 پس بر چه چیزین و قایلین سخنان عمل مفضل فرموده شریف که بیچگونه در ان زیادت که امری رکن و شرط
 بر عباداته مخصوصه مخصوصه کتاب التسمیة بحواله قلعه الزیادة علی النص نسخ تمت تجویز
 نص کتاب التسمیة و بن حلیه سازی و افترا بر و از می ست و ثالثا احتیاج بآیه کریمه اکتلت لکم دینکم
 الا آیه بر ابطال سخنان آیه وین که از افوا و خاصه عیامات مندوبات مطلقه کتاب و سنت و
 سند صحیح تحت قواعد و اصول شریعت اند محض جهالت است مراد از آیه کریمه تکمیل اصول بن
 و نه قواعد عامه شریعت است نه تجرید افرا و افرا حمله احکام و تخصیص صورت کذائیه جمیع حاکمات

فهم این معنی از آنکه کریم یعنی بر مجرد و بهم است که همین هم راه منکرین قیاس بهم زده بود و چه عجب که صاحب رساله کلام و محبت منکرین قیاس را دیده و بخواه احتجاج کرده است قاضی ناصر الدین رضای و تفسیر اسرار التفریل فرموده الیوم اکملت لکم دینکم بالنصر والاطهار علی الادیان کلامها او بالتخصیص علی قواعد العقاید والتوقیف علی اصول الشرائع وقوانین الاجتهاد علامه خطیب در حاشیه فرموده هذاجواب عن دلیل نفاة القیاس فانهم تمسکوا علی ابطاله بان الدین کل فی آخر محمد النبی صلی الله علیه وسلم فلو کان القیاس جائزا بعد وکان ذلك القیاس لابد ان یکون لاطهار حکم لکم مبعو ما فکان القیاس موجبا لکمال الدین فلم یکن کاملا فی ذلك الزمان والجواب عنه ما ذکره هوان المراد بآکمال الدین تحقیق قواعد العقاید وتبیین قواعد الاجتهاد وهذا لا ینافی وقوع الاحتجاج وخصیج الاحکام بعده الی آخره ودر تفسیر کبریفته المسألة الثانية قال نفاة القیاس دلت الآية علی ان القیاس باطل وذلک لان الآية دلت علی انه قد نص علی حکم فی جمیع الوقائع فالقیاس ان کان علی فی ذلک النص کان عبثا وان کان علی خلا کان باطلا الی آخره باجمعه زیادتمیکه ثانی آیت کریمه باشد و آنرا مستلزم نسخ گفته آید بترجحات علماء دین صادق نیست و زیادتمیکه صادق می تواند شد و ثانی آیه کریمه مستلزم تحویر نیست پس دلیل اول بر ابطال انکار عمل مولد فیض فی بنیاد و سعی صاحب رساله بجهت انکار بنیاد فقیر میگوید که از اصول همین مقدمات مسلمة او بعد طرد و اخراج من خرافات مغشحات ضلالت و دلیل جدید برای ابطال حکم تحریم و مانعت اربع عمل ترتیب می توان داد مثلا می توان گفت قیر و تکریم حضرت بنی کریم در شرع شریف مشروع است پس اظهار شکر نعمت وجود بایجاد عبادات و صدقات و دعوات اهل اسلام و تبرع مسکین بر اعیان سلیمان ارباصات و مہجرات و فضائل حضرت سید الانام صلی الله علیه و سلم و تبرع کریم ایام و اوقات باسعادت که یکی از افراد اصل توفیر مطلق آنجناب صلی الله علیه و سلم است و اصل تحریک کار شکر نعمت توفیر نیست ایابا سعادت علامه ابن حاج و غیره از بیان رسول و بی جاشانه ثابت فرموده اند و همچنان فقیر مجلس فکر شریف که یکی از افراد رفعت ذکر آن حضرت در مشرب فضائل و اسرار

بابرکت است که مخصوصه تنصیف حکم آن در قرآن شریف نباشد با وجود عدم مزاحمت حدود
 خاصه منصومه شریعت بلکه با وجود عدم ثبوت تحریم و کراهت و ممانعت از مجتهدین امت
 حکم به تحریم آن نمودن و راه انکارش پیون لب شیخ حکم مطلق و زیادت بر مخصص شریعت
 کشودن است چنانکه در اصول مقرر شده است مثلاً در بیان کفاره که ذکر مطلق رقبه است پس
 انکار از تجویز اعتناق عبد کافر که یک فرد از افراد آن است گوید قرآن مجید ذکر آن بخود و نصیحت
 حسب قول بل اصول حنفیه زیادت بر نص مستلزم شیخ آن اطلاق است در تیقام نقل فقره
 از رساله دعائیه مولوی خورشید علی که از اکابر طائفه بوده اند برای دهن دوزی مثال رساله
 ضروری است در رساله مطبوعه مذکوره و تحت پنج باب دعائیه است که انبیه بعد صلوة نوشته
 اگر گویی که دست برداشتن در دعای صحیح نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته ثابت است لیکن دعای
 عقب صلیات خمسین کذا نیه چه دلیل است گویم و با استدلالی که چون ثابت شد که رفع الیدین
 از آداب دعاست و جالبها جابن است و موقت یوقتی دون و وقتی نیست پس حاجت دلیل
 دیگر نمائند آنچه با فظنه ایضاً نیه باید نیست که دست برداشتن وقت دعا و رومالیدن بدانها
 با حدیث صحیح و حسان قولاً و فعلاً در نماز متسق و غیره ثابت است گویند تا اتمام عقب صلیات
 بیست کذا نیه مروی نباشد الا آخر قوله اگر این زیادت را معین داریم لازم آید عدم صدق
 حق تعالی آنچه اقول اگر از نیه که می تصریح فرموده و دادن بیست کذا نیه به هر طوع و جمله افراد
 مخصوصه عومات خیر و کل احکام خاصه جمیع امور در نص مراد می بود و گنجایش ذکر این ایراد بود
 حالانکه در کلام اند شریف هرگز به تخصیص و قیدین صورت کذا نیه جمیع طوعات و بیات مخصوصه
 جمله نوافل و محبات و تعدید کل افراد کل از غیر تصریح و تخصیص افزوده است پس چگونه این
 از نیه کریمه مراد توان شد و چرا بر نیه دین علماء و مجتهدین در تحسان صورت کذا نیه مستحسنات
 مخصوصه علمای تعلیل باید از شریعت و اگر این معنی را معین داریم لازم می آید عدم صدق
 حق تعالی در قول او و هذا خلف عمنع و محال لا محال فیہ لا ممکن و الاحتمال عندنا
 معاشراصل الحق باز آنکه ما همه را جمیع که بر این التزام امکان مقدر است کذب او تعالی شانه
 مقررند و از استناد و امتناع آن منکرند و امام شان قدمت انسانی را بر بقیه شیعیه که

برای مقدوریت و اسکان این عجیب فاحش بحساب مقدس بانی دلیل ساخته و بر تقدیر عدم
 آن بلزوم از دیاد قدرت انسانی بر قدرت ربانی پرداخته اگر چه نزیل ثونک کفر بود
 این استدلال کاسد و اعتقاد فاسد مسلم داشته و در رساله کلام الفاضل مولای خود
 در مناک اخفاض انداخته بر اذات ذات خود از ان ضلالت و درخاشی و انکار از ان
 اعتقاد پنداشته اما چون عامه اسماعیلیه بنا بر پاسداری رئیس طائفه قوافل فاضل کبیر
 خود را باطل و مردودی شمارند و حسب ارشاد مولای خود همان قول اگالو می می انکارند
 از ایشان عجب نیست که تجویز وقوع آن کنند قوله و این احتیاج در رویگی بدعات بکار
 می توان انداخته **اقول** بر چند ناهمی صاحب رساله ازنا سابق بخوبی عیان گردید اما در اینجا
 یکدیگر و قول دیگر از علماء دین محمد بن موسی صاحب رساله باید شنید صاحب هدایه
 بعد از کتبیه سنون در بحث چهار زیادت تلبیه بر قدر را اثر نوشته و کلام بلغی ان بخیل
 بشی من هذه الكلمات کانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ينقص عنه لواذها
 جاز خلافاً للشافعی هو اعتباره بالادان التسمیه من حیث انه ذکر منطوق لانا
 ان اجلاء الصحابة کابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره رضی الله عنهم و ابی هریره رضی الله عنهم
 المأثور و کان المقصود الثناء و اظهار العبودية فلا يمنع من الزیادة علیه انه
 درین مقام باید فهمید که اگر استدلال صاحب رساله صحیح باشد الزام تجویز نسخ امر سنون و اثر
 بلکه نسخ انص کتابه بر صاحب هدایه و سایر المیه تنقیه بلکه موجب دایت صاحب هدایه
 بر حضرت ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره رضی الله عنهم نیز حسب قول صاحب رساله
 می توان نمود و نیز صاحب هدایه در آنچه مقصود از ان مطلق ثناء معبود بود زیادت
 بر قدر را اثر تجویز فرمود پس بر اظهار و اعلان عقد مجامع ذکر آن حضرت و ثناء است
 شکر نعمت و ولادت با سعادت که مقصود ایمه دین و عامه مسلمین از ان ثناء و تعظیم
 و رفعت ذکر و تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و هیچگونه مزاحم و مزاح امور مخدوده
 حضرت شایع نیست بلکه اصل افراد تجویز و مندرج در ان اصل عام است اگر بالفرض
 لفظ زیادت صادق نیز آید تا هم موجب قول صاحب هدایه از تجویز زیادت منع شود

نمی شاید و در مختار و در بحث خواندن و در شریف در فصل صفة الصلوة گفته و
 قدب السیادة لان زیادة الاخبار بالواقع عین سلوک الادب فمواضع
 من تزکة ذکره الرملی الشافعی غیة الخیر غنیة المستملی گفته و ان زاد فی دعاء الاستغفار
 بعد قوله و تعالی جدك لفظ و جل ثناءك لا یمنع من الزیادة و ان سكت لا یؤمر به
 لانه لم یدکر فی الاحادیث المشهورة الخ بالجملة این احتجاج فاسد مخالف تحقیق محققین
 بکار نمی توان آمد و زیادت احکام ثابت است بر کتاب اسد و زیادت احکام مجتهدین
 بر کتاب سنت و زیادت ائمه و بیح علماء کاملین بر زمانه تا قیامت داخل نسخ با زیادت
 نیست بلکه اجراء احکام عمومات کتاب اسد بر افراد خاصه و تفصیل محملات آنست ایام
 شعرائی سقند صاحب ساله در میزان گفته فان قلت فساد دلیل المجتهدین فی زیادت هم
 الاحکام التي استنبطوها علی صریح الكتاب السنة و هلا كانوا وقفوا علی حد
 ما ورد صحیحاً فقط و لم یزیدوا علی ذلك شیئاً الحدیث ما تزکت شیئاً یقر بكم
 الی الله الا و قد امر بکرمه و لا شیئاً یعد کم عن الله الا و قد نعت بکرمه
 فاجاب لیهم فی ذلك الاتباع لرسول الله صلی الله علیه و سلم فی تبیین ما
 اجعل فی القرآن مع قوله تعالی ما فرطنا فی الكتاب من شیء فانه لو لا بدینا کیفیة
 الطهارة و الصلوة و الحج و غیر ذلك ما اهتمدی احدهم الامة لمعرفة استخراج
 ذلك من القرآن لا کما نعرف عدد رکعات الفرائض و النوافل و لا غیر ذلك فکما
 ان الشارع بدینا بسننه ما اجعل فی القرآن فکذلك الائمة المجتهدون بدینا لنا
 ما اجعل فی احادیث الشریعة و لو لا بیا نهم لنا ذلك لبقیت الشریعة علی اجمالها
 و هكذا القول فی اهل کل دور بالنسبة للذی را الذی قبلهم الی یوم القیامة الخ
 قوله بنیامه حضرت محمد و صاحب مجالس الابرار الی آخره اقول حضرت محمد و خود امور
 مخصوصه زانده خیر ثابته از کتاب سنت را تجویز و تحسان نموده اند بلکه کمال تکریم و نهایت
 احترام داده اند ان بیا فرموده اند از ان جمله است و اگر خلفا را شدید رضی الله عنهم
 هم در حدیث که حضرت محمد و رکاتیب خود از او داخل شعائر ساخته اند و در حق آنرا

به تحریر این کلمه پرداخته اند که ترک نکنند از بعد مگر کسی که دلش مضطرب باشد
 اگر صاحب ساله را عقلی و فکری باشد بیند که دلیلش بر تقدیر تائید بر حضرت شیخ هم
 بعینه اعاده می توان نمود که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی
 دانست مشروع نموده و دین ایشان کامل کرده چنانکه در قرآن است که اکملت لکم دینکم
 برین تقدیر اگر ذکر خلفاء را شدین هم در خصوص خطبه نماز جمعه و عیدین از امور دین می بود
 البتة حق تعالی آنرا مشروع میفرمود چه جای آنکه از شعائر باشد و حق تعالی از شعور و عینیت آن
 خبر ندهد و چون شارع از آن بحث نکرده معلوم شد که احداث آن زیادت بر نص کتاب است
 و زیادت بر نص شیخ است که تقرر فی موضعه و اگر این زیادت را معین داریم لازم آید
 عدم صدق حق تعالی و بذا خلف پس ثابت شد که این عمل محبت است و سند شرعی آن کتاب است
 ثابت نیست بر آراء باب انصاف مخفی نیست که اگر دلیل صاحب ساله تمام است کلام حضرت شیخ
 ایراد و ملامت و اگر کلام حضرت شیخ حق و درست صحیح است احتجاج صاحب ساله مردود
 و باطل و قبیح است و این جا اکثر دلائل مورد و مورد و مورد و دلائل مقبول باشند
 کلام حضرت شیخ مردود و سبک و مثلاً می توان گفت در خطبه نماز اتمام ذکر خلفاء که با اتمام
 این کار از حضرت سید ابی راضی علیه السلام مأثور نیست لا قولاً و لا فعلاً و کفی بهذا معاف و نیز
 می توان گفت که التزام این عمل و اتمام آن از عموم اصحاب کبار و ائمه است اطهار مقبول شد
 با آنکه این حضرات در خطبه محبت و عقیدت خلفاء را شدین اقدام تمام است اند و این طایفه
 از چند حالات یا خطبه در ایام سعادت فرجام ایشان نه بود یا او خالی امری غیر سکون
 و مشروع را در عین خطبه که نیست خاصه از کتاب سنت ثابت نیست از دین نشمرند
 یا از ثبوت و برکت و خوبی این ذکر نادان بودند و بعد بطلان الشقوق الاخران را میگویند
 شأن از احداث عمل زیادت امری در خطبه مأثور و اگر کسی بر اثبات اتمام این امر از کلام
 صحابی هست بر گمانه و درین بحث دو امر حسب تصریحات طائفه پیش نظر دارد و اولاً آنکه
 اثبات دعوی از صحاح بسند متصل سازد و دیگر آنکه به نقل التزام این عمل محدث در عین خطبه
 عیدین جمعه از جمیع اصحاب ائمه لایزال اکثرشان با نقل سکون یا قین بلا یک امر احدی

پردانند و بودن این هر دو امر هما علیه را بجا نیت و نیز می توان گفت که عملی که فی نفسش
اما فعلش این هر دو را نور باشد ترک آن در حق عین است اتباع است و فعل آن موجب موافقه
خدا و نیز می توان گفت که اگر این زیادت در خطبه نماز عید و جمعه هر قدر مری و ما نور سنون
جائز هم باشد لکن با و اظیل الناس علیه و اعتقاد و لا طریقه لازمه بحیث لا یجوز
بتزکاه و یطعنون علی من اسقط هذا الذکر و فی خطبه حقه وصل الینام بعض
من اشهر بالعلم انه قال هو من الشعائر فلیحکم بالکراهة والمنع و ای تحقیق بسیار است
که با وجود و یک از کلام او ظاهر است اینکه علماء دین تا هزار سال بر بی تحقیق جمود نموده در ادعیه
گرفتار مانده بودند همین شما حضرت محمد در هزاره دوم شناخت احوال نشان ملهم شد
تحقیق امر حق نمودند معینا بموجب دلائل خود همان حضرت محمد و ما هم در دام تجویز شیخ کتاب
و شناخت بهر شان امر محدث بدعت گرفتار می سازد و بانه برای مغالطه عوام بدکردار و حشر
محمدی بردارد و مقتضای ایمان و انصاف آن بود که اگر صاحب رساله را بحسب ظاهر
بیزهی مخالف تحقیق سلف در کلام حضرت محمد و بنظر رسید و از حلقش بر نافی خود گیر
در عیون مانع گردیده و تاویل کلام میبایست یا بهر محل بر سهوی پر وخت آخر محمدین هم سهو و
نموده اند که این همه از الزام تضامیل الیه دین از عهد صحابه و تابعین تا اکابر و پیشوایان حضرت
و دیگر فقها و محدثین و الزام نیست تجویز شیخ قرآن بن پیشوایان اخف و ایون بود اگر خصوص
ذکر پیشوایان طریقه حضرت محمد و انهم در تجویز میگرد و بنا بر اختصار رساله بر یک سند کفایت میکند
حضرت خواجه محمد شریف حسینی نقشبندی از اجله خلفای حضرت خواجه عزیزان صدیقی در کتاب
حجت المذکرین اند رساله حضرت قطب الوقت قدس سره حجتی جناب خواجه محمد پارسا نقشبندی که
از اکابر علماء دین و فقهاء محدثین و از اجله خلفاء نامدار حضرت خواجه بهاء الدین بوده اند
آوردند و قال رضی الله عنه بدان آید که اسرار و بوقیقه و سر علیک بفضله سلوک طریقه
که بدست حسن که موافق اصول شریعت مطهره بود و متضمن صحابه و نبیه باشد و منافی و در
شکافی نباشد و آنکه استدلای حجت و کبر اعلی یقین روح الله و انهم بود و در میان است
که خیر الامم اند و با اسد شرفا سلفا و خلفا بسیار است و اکثر من ان یخصی من عهد الصحابه

والتابعین الی یومئذ الی آخره انتهى بکلمات الطیبه اینست حال حواله حضرت مجده و توسل
 حال اقوال صاحب مجالس الابرار و الطربیع الانصاف و الاکن من المستغنی الاشرار قوله
 دلیل دوم آنکه عمل مولد از صاحب لد علیه الصلوٰه والسلام ما ثوره شده لا قول و لا فعل و کفی
 بهذا منعنا پس لا محاله بدعت است الی آخره اقول اولاً که مجرد عدم ما ثوریت از قول و فعل
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم دلیل مانع شدن نمی تواند که قطع نظر از تحقیقات تحقیق الیست
 بخند و جوه مخالف تقریرات پریشان صاحب ساله همست بری محتسای و تابعین متبع تابعین
 که آنحضرات با وجود اطلاق بدعت و محدث بودن و اقرار عدم ما ثوریت از آنحضرت صلوات
 فرموده اند که بحسب ظاهر نزد صاحب ساله هم داخل ممنوعات و ضلالت نباشند حال آنکه
 بر تقدیر قیامت این دلیل همین استدلال بر مانع است آنستحسانات بهم جاری می توان نمود
 و الا مجرد عدم ما ثوریت از بدعت برای ممانعت کافی نخواهد بود و ثانیاً اگر ما ثوریت از ایشان
 ممانعت و اطلاق بدعت اینست که استحباب اعاده شکر نعمت با انواع عبادت و اعتقاد
 فضل ایام ولادت از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم نه اشاره ثابت است نه صریحه و سند
 نه ظاهر است نه خفی نه ملفوظه مستنبطه و اوله عامه شریعت شهادت آن نمی دهد پس اطلاق بدعت
 بدین معنی برین عمل قوی است که بطلانش قطع نظر از تحقیق دیگر محققین خود از قول صلاسه
 ابن حاج مستند صاحب ساله که ایشان را از اجله ائمه است و محققین کتاب و سنت شماره
 ظاهر و باهر است که عبارتش بعد ازین بنقل خواهد رسید پس ادعای نفی ثبوت بدعت از بدعت
 مرتفع گردید اگر گوی که هرگاه آن تعریف بدعت برین عمل صادق نیست پس بعضی از ائمه دین
 که با وجود استحسان آن اطلاق بدعت نموده اند محاشی چیست گوئیم از تعدد اصطلاحات
 و اختلاف عرف و مجازات مانع نیست عن ابن عمر رضانه قال فی صلوٰه الظلّی انها
 بدعه و نعمت البدعه قوله دلیل سیوم این عمل از فضل اصحاب کبار الهیبت
 اطوار منقول نشده اقول اولاً این استدلال تمام نیست چه اگر ائمه دین از فقها
 و محدثین مستندین صاحب رساله در بسیاری از مسائل استحسان استحسانات تحقیق فرموده

با وجودیکه بهیئت کذا^۱ بقول از اصحاب کبار و اہلبیت اطہار نبوده اند کہ خود آن ائمه دین
 بدان اقرار نموده اند از آنجمله است احتجاج بهیئت کذا^۲ بقول رجعت قہقری برای تکریم کعبۃ معظمہ
 در طواف و ادای علامہ شامی در عاشیہ در مختار و بحث خلاف گرفته اذ اقصا بہ
 التعظیم فی عین العامۃ حتی لا یحقق و اصحاب القبر و جملہ اہل الفضل
 لا یغافلین الزائرین فهو جائز و انکان بدعۃ فهو کقولہم بعد طواف الوداع یرجع
 قہقری حتی یخرج من المسجد اجلالاً للبت حتی قال فی المنہاج انہ لیس فی سنة
 مرویة ولا اثر محکم قد فعلہ اصحابنا کذا فی کشف النور^۳ و تحقیق این مسئلہ بہ تفصیل
 تمام در شرح مناسک علی قاری باید دید و بچنان دیگر بسیاری از امور را ہم کہ بعد صحیح کہ ام
 و غیر ہم معاند شدہ اند و فراموش نمود و شارح^۴ دارند علماء دین از مستحبات می شمارند
 تا آنکہ صاحب علم علی الاطلاق گفته و الاسرار بالمساعدة فیما لم یسنہ عنہ
 و صادر معتاد بعد عصر ہم حسن انکان بدعۃ الخ حالا باید دریافت کہ مخالفہ صاحب^۵
 در اینجا ہم جاری می توان ساخت کہ این عمل بطریق صحیح مرفوع متصل از آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم ثابت نشدہ بلکہ از عموم اصحاب اہلبیت ہم در صحاح بسند معتد صحیح مروی
 نگردیدہ با آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و جملہ اصحاب کبار و اہلبیت اطہار در غلبہ تکریم
 شعائر اہل بیت و تعظیم بیت اہل بیت تمام امت اند و این از چند حال خالی نیست یا کعبۃ یا
 سعادت فرجام ایشان نبود یا تکریم ہیئت خاصہ کذا^۶ را از دین فشرمند یا از مشوبت
 و اجز این عمل ناوان بودند الی آخر مخالفہ با جملہ ہمین مخالفہ در جملہ مستحبات فقہان و
 و دیگر ائمہ دین جاری می توان کرد اگر کوی احتمال دارد کہ صاحب سالہ بر طبق مذہب
 اسماعیلی بعد آن ائمه دین را از ضالین و مبتدعین بلکہ از شرکین می پندارد گویم برین تقدیر
 درین رسالہ برای اثبات و دعای خود چرا از روشن سندی آرد و ثانیاً میگویم کہ مجرد عدم
 نقل چیزی دیگرست و نقل ترک و عدم فعل چیزی دیگر مخالفہ صاحب سالہ اگر جاری
 تواند شد در ثانیست نہ در اول صاحب فتح القدیر در بحث تسمیہ وضو بعد از آنکہ عدم نقل
 در حدیث حضرت عثمان رضی اللہ عنہ و حضرت علی رضی اللہ عنہ ذکر نموده در جوابات آن فرمودہ و با جملہ علم

النقل لا ينفى الوجود الخ ليس قول اويا ماه ربیع الاول در ایام شان نبود یا ذر ولادت
 و حماد بنوی را به تخصیص یوم و ماه بهیئت گذاشتند ازین شهر و نیکو بر تقدیری صاوق می آید
 که صاحب ساله این امر ثابت می نمود که آنحضرات باذن شارع صرف در دیگر ایام و ماه ها ذکر
 حماد بنوی میکردند و در ماه و ایام ولادت بحجت عدم اجازت شارع ترک می نمودند پس
 درینصورت گنجایش ذکر این امر بود که ترک آنحضرات خالی ازین سه شق نبود الخ چنانکه بعض
 علماء در بعض مسائل صلوة گفته اند و چون صاحب ساله این امر ثابت نه نموده بلکه ائمه دین
 فضائل مجالس افکار با حدیث صحیح و شتمثال صحابه اخبار بزرگ حضرت سید ابرار در همه زمان
 و ادوار بآثار صریحه ثابت می نمایند پس کجا گنجایش این چه است که آنحضرات درین ایام بحجت
 عدم اجازت ترک نموده اند اما قول بهیئت گذاشتن متعارفه این دیار پس این قول هم دلیلی است
 نمی تواند شد چه هرگاه فضیلت اجتماع برای مجالس افکار شریفه و زیادت فضل عبادات در آن
 مستبرکه لطیفه و شرف ایام ولادت با سعادت جناب رسالت و استحباب اعاده شکر نعمت
 رب الارباب از ضامین احادیث سید المرسلین حسب تصریح ائمه دین مستندین صاحب ساله
 ثابت است پس بهیئت گذاشتن کجا نمودن چند حسنات مشروطه که شارع حکم آنها را تقیید بقیام
 و مخصوص بیتی و مشروط بشرطی فرموده باشد بهیچو اعتراضات کردن و لب تبذیل اکابر
 کشودن اطلاق احکام مطلقات شارع را نسخ نموده است و از همین جا حال فساد و دلیل چهارم
 بهم ظاهر گردید که حسب تحقیق محققین از علمای حنفیه و غیره هم برای تفسیر افرا و مقیده مندرجه
 تحت مستحبات عامه شریعت که شارع حکم آن علی الاطلاق فرموده باشد و مقیده بعدم آن
 قیود مخصوصه زائده نه نموده باشد تخصیص از مجتهدین سابقین ضروری نیست چنانکه
 مستندین صاحب ساله تصریح آن نموده اند مثلاً در درختار در بیان استحباب صلوة برای عموم
 امراض نوشته و منه عار برفع الطاعون قول ابن حجر بدعه ای حسنة و کل طاعون
 وباء و لا عکس الخ علامه شامی در حاشیه نوشته قوله حسنة کذا فی النهر قلت و البدعة
 تعتبرها الاحکام الخمسة كما اوطننا فی باب الامامة الخ و در ذیل قول کل طاعون
 و بار نوشته و هذا بیان لدخول الطاعون فی عموم الامراض المنصوص علیه عندنا

وان لم یصوا علی الطاعون بخصوصه لکن مقام استجاب است که اسماعیلیه برای اثبات
تضلیل امیه دین از مجوزین عمل مجلس شریف و تحریم و مانعت محفل منیف گاهی عدم ذکر
استحسان آن بخصوصه در کتاب وسنت پیش می آرند و گاهی عدم نقل از اصحاب مجتهدین
و دلیل برای مجوزین می شمارند اما اینقدر نمی فهمند که آخر حکم تحریم و مانعت امری نفسیه
و تضلیل مجوزین آن هم از احکام شرعیه است پس برای آن دلیل خاص از کتاب وسنت
و نقل صریح از اصحاب مجتهدین است چرا ضرورت نیست اگر بعموم و اطلاق ذم بدعت نیند
پس با وجود نافی می طلبش عموم کتاب وسنت در خوبی تکرم انحضرت و اطلاق حسن مجالس
اذکار و توقیر حضرت سید ابرار چرا برای مجوزین این عمل که بیچگونه مزاحم شریعت نیست دلیل
استحسان آن نخواهد گردید و اگر خود را مجتهد قرار داده و با وجود عدم نقل از مجتهدین سابقین
در تحریم این عمل قیاس مع الفارق بر سایل صلوٰه و غیره نموده ابروی اجتهاد بریزند پس
استحسان محققین حنفیه و شافعیه و غیره را از فقها و محدثین و علمای معتدین که اگر چه منصب
اجتهاد و استقلال بر سریده اما در اصول و فروع مذاهب خود را کمای منبغی تحقیق و تدقیق
نموده اند و در کمالات علمیّه و تحقیقات دینیّه این جمله را باو نشان نسبت یکی از بزرگواران
نیست و در دعای خود باو نشان استناد بهم میکنند چرا دلیل جواز این عمل بنا بر اجماع
و اگر کسی باز بر سر سخن نرسد و سر کلام نفهمی و از نافی خود استحسان استحسانات خاصه و بهیئت
کذاییه و اثبات آن از اصول عامه مطلقه شرعیه را موقوف بر نصب اجتهاد و تقل دارد
تا گوشت فرازد که علماء کاطلین از عهد تلامذه مجتهدین تا شاه عبدالعزیز صاحب غیره
علماء لاحقین که با استحسان استحسانات مخصوصه تصریح فرموده اند و آنها را از اصول عامه
مطلقه شریعت ثابت نموده اند این امر را موقوف بر نصب اجتهاد استقلال ندانسته اند
و این استحسان را باجتهاد ناگذاشته اند و تلوی خرم علی در شفاء العقیل ترجمه قول جمیل حاکیم
شاه ولی الله دهلوی امیر ادب و شفا و اعمال سلاسل خود نوشته اند و از شاخ چشیده
اند اخضر آستین فرنگلو وقت دعا آورده اند از شاه عبدالعزیز صاحب در ترجمه

مذکورہ آورده متولانی فہمہ بایا کہ بعض نادانوں نے اعتراض کیا ہی استین گردن میں
 و ان کیونکر جائز ہوگا حالانکہ او عیدہ ماثورہ میں یہ ثابت نہیں ہم جواب دیتی ہیں
 کہ قلب یعنی چادر کا اولٹنا پلٹنا نامستقامتین رسول علیہ السلام سے ثابت ہی
 تا حال عالم کا بدل جاوی تو اس طرح استین گردن میں انٹنا مخفی کے اظہار کی واسطی
 یعنی تضرع کی لٹی یا واسطی گردش حال کی حصول مقصود سی کیونکہ ناجائز ہوگا الی آخرہ بحکمہ
 سیکہ کتب دینیہ سابقین و لاحقین دیدہ است خواہد فہمید کہ استحسان امور یکہ مندرج
 در مشہور بات شریعت اند و کتاب سنت فراحت ندارند موقوف بر حصول اجتہاد نیست
 تحقیق و تدقیق اصول و فروع و ملکہ علوم دینیہ کفایت میکند کہ مجوزین این عمل را بخوبی تمام
 حاصل بودہ است و باوجود اینہم ع مدعی گردانند فہم سخن گوشت و شیرینست بقولہ دلیل بنام
 عدم نقل قول و فعل خیر البشر و صحابہ عالیہ قدر کی از دلائل و براہین مذہب امام ابوحنیفہ است
 چنانکہ در کتب معتبرہ فقہیہ پیچہ ہدایہ و بحررائق و مستملی شرح منبہ المصلی وغیرہا جایجا عدم نقل
 حجت گرفتہ اند الی آخرہ اقول اگر مجرد عدم نقل مذکور علی الاطلاق از دلائل و براہین مذہب
 امام ابوحنیفہ علیہ الرحمہ ہیو و نحو یکہ جمیع اقوال استحسانات علماء دین را ہم باوجود عدم مزاحمت
 شریعت منع می نمود لاجرم جماعت محققین از فقہیہ حکم با استحسان استحسانات مخصوصہ بقصد غیر
 باوجود عدم نقل مذکور نمی فرمود قطع نظر از اقوال دیگر محققین صاحب سالہ کہ ہذا کہ بدو دیگر
 و مستملی پر بدست نظر انصاف سوی تحقیقات ہمین صاحب ہدایہ و صاحب بحر و صاحب
 مستملی نظر باید انداخت از انجملہ آنکہ صاحب ہدایہ در بحث تلفظ نیست فرمودہ و یحسن خبر
 لا جتماع الغنیۃ الی آخرہ و صاحب بحررائق در ہمین سلسلہ بعد از آنکہ از دینیہ متعجب بودن آن
 بر مذہب مختار و از مجتہبی تصحیح استجاب آن و از کافی و ہمین سخن بودنش بقصد جمع غریمت
 و از اختیار و محیط و بدایع است بودنش از فقہیہ و فتح بدعت بودن آن بطور اختلاف
 نقل نمودہ میفرماید ففی من هذا انه بدعة حسنة عند قصد جمع الغنیۃ
 وقد استفاض ظهور العمل بذلك في كثير من الاجصار في عامة الامصار
 فلعل القایل بالسنة اراد بها الطريقة الحسنة لا طريقة النبي صلى الله

عالمی ہو اور غنیہ مستعمل بعد از انکہ از این تمام نطق بدعت آورده بطور شدراک فرموده لکن عدم النقل
و کونه بدعة لا ینافی کونه حسنة الحقوله صلوة رغائب جماعت نوافل که از اردما و رای موارد ماثوره
و منقولہ با وجود نظیر آن در اصل شرع و مواقع مشخصه بنا بر عدم نقل از ابن سرور مکرده داشته اند از آن اول
اولاً بطور حصار رساله توان گفت کہ عدم نقل از ابن سرور مستلزم مخالفت و کراهت چنانچه در همین مستندات صاحب رساله
از بحر رائق و در مختار و طحاوی و طوالع الانوار و کافی و جلی و مستملی و غیره با بسیاری از
امور را با وجود عدم نقل از ابن سرور صلی الله علیه و سلم جائز و مستحسن نگاشته اند و آن امور
غیر ماثوره و منقولہ را در مواقع مشخصه بنا بر عدم نقل از ابن سرور مکرده ندیده داشته اند در
بحر رائق گفته و فی التجنیس ذکر الخلفاء الراشدين مستحسن بذلك جوی التوارث و بذکر
العمین و در مختار گفته بیدب ذکر الخلفاء الراشدين والعین و نیز در در مختار گفته
التسلیم بعد الاذان حدث فی بیع الاخر سنة فی عشاء ليلة الاثنين شمر
فی الجمعة و فی بدعة حسنة و ایضا فی الدار المختار قراءة الفاتحة بعد الصلوة
جهر للجمعات بدعة قال استاذنا لكنها مستحسنة للعادة والآثار و ایضا
فی الدار المختار فی مسئلة المصافحة بعد العصور و قولهم انه بدعة ای حسنة
مصاحبة كما افادة النووي فی اذکاره و غیره فی غیوه الی آخره و ہم در در مختار گفته
و التلطف عند الارادة بما مستحب هو المختار و قبل سنة راتبة یعنی احبة او
علماء نا اذله یقول عن المصطفى الصحابة والتابعین بل قبل بدعة الحق و خطای
بعد بدعة نوشته لکنها حسنة علی المعاملة سیمة الحق و نیز در در مختار نوشته و جاد تخلیة
المصنف لما فیہ من تعظیمه الحق و ایضاً فیہ و علی هذا لا بأس بكتابة اسامی السور
و علی الآی و العلامات فی بدعة حسنة الحق و نیز در در مختار گفته و لا بأس به
عقب العید لان المسلمین توارثوه فوجب اتباعهم و علیہ المخیون و لا یمنع العامة
من التكبير فی الايام العشرة به نأخذ بحج و محتبی و غیره الحق و خطای
در فصل جمع آورده و مثل العلامة محمد البرهموشی عن حکم الترقیة فقال نأخذ
حسنة استحسنها المسلمین و قال صلی الله علیه و سلم ما آیه المسلمون حسنة

فهو عند الله حسن الخ بما جملة از کتب مذکوره و دیگر کتب معتدیه مشهوره اگر شواهد این امر نقل
 نمایم و قریب نهم میگردد پس علی الاطلاق بحواله این کتب یاد نمایند که بعد سبب ما نام اعظم ندیم
 از ان سرور موجب مانعت است و بران بنا فضلیل علی و دین که آستان این عمل فرموده اند
 نمودن سفاکت است و ثانیاً صلوة رغایب و چنان صلوة نصف شعبان را هم بسیار می رقیقین
 دین مستندین صاحب ساله و امثالش جائز الکره است و شته اند پس باستشهاد کثرت چندی
 صاحب غنیه المستملی و غیره از علی الاطلاق مذنب امام ابو حنیفه نسبت نمودن رستگاریت
 در عین العلم گفته و کل ما ورد فيه فضيلة كصلوة الرغائب و لیل النصف شعبان
 و كانوا يظنون علیها الخ و چنان است در کتب العباد و غیر کتب فقهی مستند این
 و اما علی قاری در شرح اربعین بعد نقل قول علامه ابن حجر نوشته و فيه ان الصلوة حایر
 موضوع و احیاء کل لیلۃ بالعبادة مشروع و اذا لم یصح حدیثها لم یلزم عدم
 فعلها ما نعم لا یعتقد سنیتها مع انه جاء فی لیلۃ شعبان قوموا الیهما و صوموا و یومعا
 و قد سماها الله تعالى فی القرآن لیلۃ مبارکة ففی من هو سم الخیرات و منازل
 البرکات فصلوة مائة رکعة بای طریق لا یکون من البدع المذمومة مع ما ورد
 عن ابن مسعود رض ان ما را آه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و نیز ملا قاری
 در رساله فضائل نصف شعبان فرموده قلت جملة بعض الرواة لا یقتضی عن الحدیث
 موضوعاً و کذا انکاد الالفاظ فی نفعی ان حکم علیه بانه ضعیف ثم یعمل بالضعیف
 فی فضائل الاعمال اتفاقاً مع ان نفس الصلوة النافلة فی تلك اللیلۃ ثابتة عن النبی
 صلی الله علیه و سلم بطریق صحیحۃ فلا یضر ضعف بیان الکمیة و کیفیة فان الصلوة
 خیر موضوع و احسن مشروع عند کل مقبول و مطبوع و کما تبین جواز ما یفعله
 الناس فی بلاد ما وراء النهر و خراسان الروم و الفرس و الهند غیر ما یبایع رکعة کل رکعة
 فیها سورة الاخلاص عشر مرات علی ما ذکره صاحب الفوت و الاحیاء و غیرها
 فانه وان لم یصح و لکن لا مانع من فعله و لو علی وجه الدوام نعم اعتقاد کونه سنة
 غیر صحیح عند العلماء و کذا ادعاء جماعة مکروهه عند بعض الفقهاء الخ اما وای نوال

جماعت پس آنهم علی الاطلاق کی مکروه و ممنوع بالاجماع والاتفاق است چنانکه فرمود ابن شاذان
 چه اکثر تحقیقین بدون تداعی جابر بالا کراهت و باتداعی مع الکراهت نوشته اند و در معنی تداعی هم
 در کتب فقهیه اختلافها نگاشته اند علامه کفوی در طبقات خفیه در ذکر امام صدر کبیر بیان الیهین
 محمّد صاحب محیط بر یابی نوشته و فی باب الامامة من کتاب الصلوة من المحيط قال لایکراه
 الاقتداء بالامام فی النوازل مطلقا نحو القدر والرعائب و لیلة النصف من شعبان
 ونحو ذلك لان ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن خصوصا اذا استمر فی
 بلاد الاسلام والامصار لان العرف اذا استمر نزل منزلة الاجماع وكذا العادة اذا
 استمرت واشتمرت و فی اکثر بلاد الاسلام یصلون الرعائب مع الامام و صلوة
 لیلة القدر لیلالی مضایع لم یشتها النبی علیه السلام صل لیلة النصف من شعبان
 و لیلة الرعائب القدر ومع ذلك صل المؤمنون مع الجماعة فی اکثر امصار الموحدين
 و بلادهم و ما رآه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن فی تلك الصلوة مع الجماعة
 مصالح و فوائد نحو رغبات المؤمنین فی تلك الصلوة واعطاء الصدقات من الیدیه
 والاطعمة والحلاوی غیر ذلك منع بعض الفقهاء ذلك لکرا فسادهم اکثر من
 اصلاحهم و فی المنع منع الصدقات ومنع رغبة الناس عن الحضور فی الجماعات
 وذلك لیس من ضیاع عقلا و سمعا و من افتی بذلك فقد اخطا فی دعواه الخ ملخصا
 و بعد بیان اختلافات نوشته و رأیت فی فتاوی الصوفیه لایکراه التطوع بالجماعة
 مطلقا اذا صلوا بغیر اذان ولا اقامة لعدم التداعی حقيقة و هو الاذان و اقامه
 وقد صرح فی شرح الکافی الناصحی فی صلوة الکسوف حیث قال انما یکره التطوع
 بجماعة اذا صلوا علی وجه استدعاء الناس الیها بجماعة كما یدعی الی المكتوبة
 ولا شک ان استدعاء الناس الی المكتوبة لایکون الا بالاذان قوله اذا نادى یتیم
 الی الصلوة الآیة والتداء لیس الا بالاذان فكذا الاستدعاء ذکره فی الجامع الصغیر
 الخان و یؤیده ما فی الفهیذیه فعلم ان التداعی رفع الصوت بالاذان والاقامة
 و فی السراجیه ان امامة النبی علیه السلام لیلة المعراج كانت فی النوازل و ذکر الکمر

الباقض یعقوب فی شرح الشریعة و اجمع ما جاء من نوافل الصلوة صلوة التسبیح بعد
نقل ما فی المقدمة من صلوة الرغائب والبراة والقدر بقى ههنا بحث مهم هو انه
هل یكراه امثال تلك التطوعات بجماعة ام لا قال فی خزنة الفتاوى التطوع بجماعة
فی غیر رمضان مکروه و قال شارح النقایة لا یكراه الا قتلاء بالامام فی القدر
والرغائب نصف شعبان لان ما راها المومنون حسنا فهو عند الله حسن الى آخره
ملخصا وثالثا قیاسا یستلزم بحث عن ابر صلوة رغائب و جماعت نقل قیاس مع الفارق
صاحب فتح القدر یزید بحث تلخیص شرح قول بایه و لو زاد فیها جاز خلافا للشافعی و اعتبر
بالاذان و التشهد من حیث انه ذکر من ظلم و لانا ان اجلاء الصحابة كانوا یسجدون
و ابن عمر و ابی هريرة رضی الله عنه زادوا علی المأثور و لان المقصود الثناء و اظهار التهودیة
فلا یمنع من الزیادة علیه الخ و بیان عدم جواز قیاسه بایه و تلخیص قدر سنن بریة
تشد کتفه بخلاف التشهد لانه فی حرمة الصلوة و انه لا یؤید بالوارد کما انما
لم یجعل شریعا کماله عدمها و لذا قلنا یكراه تکرار جمیعته حتی انما کان الخ فیما اذا
قلنا لا یكراه الزیادة لانه اطلق فیہ من قبل الشارع نظر الى فراغ اعمالها الخ
عدم نقل جماعت در نماز فضل لیل انصار بر افراد و کراست جماعت نیست لزوم تغییر عادت
شارع و اوده و آید که حضرت شارع در فرائض جماعت به تداعی مقرر فرموده و در نقل قیاس
افراد مقرر نموده و اندیاب نیست عدم نقل کدامی نیست خاصه در عین نماز حکم بکراست خصوص
صلوة رغائب غیره و حسب شریعت بعض علماء کرام کرده آید مستلزم آن نیست که هر ام خاص که
داخل حرمت صلوة نیست با وجود اندراج تحت اطلاق احکام عامه شریعت که تخلف
انما مشروط بشرطی و مقید بقیدی و مخصوص بحدی نیست با وجود عدم لزوم تغییر و مزاحمت
کدامی نیست صرف بوجه عدم نقل از ان سرور علی الاطلاق ممنوع شود چه جائی نکره عبادا
منقول باثره را صرف بجهت نیست اجتماعیه بنا بر تخیل او با وجود عدم نقل منع از
ایه اعلام ممنوع و حرام گفته شود و از همین مقام بوضوح رسید حال فساد استدلالی
بقول صاحب هدایه یکه ان یتغفل بعد طلوع الفجر با کثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام

نمود و علیهم السلام حرمه علی الصلوة الحاکم که قیاس عمل مجلس مولد بران قیاس مع الفارق
 و جواز زیادت بر قدر سنت و ارام یکم مقصود از ان مطلق ثناء و تشبیه است از قول صاحب
 ظاهر است و بالاتر از همه است ذکر قول صاحب ایضا من احرم و فی بدنه او قصصه معه
 صید فلیس له ان یرسله و قال الشافعی ان یرسله لانه متعرض للصید با صا
 و لئان الصیابة کانوا یحرمون فی بیوتهم صیود و اوج و لم یقل عنهم ارسالها
 و بذلك جرت العادة الفاشية و هی من احدی الحجج الخ چه معنی قول صاحب ایضا
 انکه مقید بودن صید در خانه محرم غلط در اود ام نمی رساند و احرام را با کردن آنرا بر محرم واجب گردان
 که وقت احرام صحابه کرام در خانه های ایشان هم صید و می بودند و منقول نیست که وقت احرام
 آنها را با می نمودند پس درین قول صاحب باید که بدانیم این امر است که هر ارام با وجود اندراج
 تحت اطلاق مندوبات شارع و عدم فراغت صرف بجهت عدم نقل از ان سرور یا بجهت
 نقل از صحابه که علی الاطلاق ممنوع حرم میگردد و صاحب رساله فیه شیخ اما صاحب رساله فقره و بی من احادیث
 انی بیند که صاف صحیح کردن دین جدید بخدیبه را می شکنند و از کمال ناهنجاری باکی نقل میکند قوله
 و فی العالم کیونیه قواء الکافرون الی الاخر مع الجمع مکروهة الخ اقول در جهان فتاوی
 عالمگیری در بسیاری از مسائل جایجا با وجود عدم نقل از سنت با وجود عدم نقل از صحابه
 و تابعین حکم جواز دستخسان داده است پس استشهدا دیکه و ایت عالمگیری با وجود موجود بود
 دیگر روایات مخالف آن در جهان کتاب بلکه همان باب چگونه امری را که بهیچگونه مرام گذارنی
 نیست با وجود اندراج تحت اطلاق مندوبات شریعت و دستخسان ایضا امت ممنوع قرار دادن
 و بنا بر آن در فی التعلیل تفهیم امید دین که دستخسان این عمل فرموده اند افتادن درست گردیده قوله
 تخصیص یوم و شهر الخ اقول اگر اموال تخصیص اعتقاد حصر جواز ادای امری مطلق در زمان
 و عدم جواز ادای آن در غیر آن زمان است پس ذکرش درین مقام محض فضول و تطویل کلام
 و اگر اموال اعتقاد بدان در کدامی افراد زمان است پس عاقلش انکه صاحب رساله مصباح فیضحی که
 مجسّمین است علیهم السلام در رساله مذکوره از ملا علی قاری علیه الرحمة آورده که عادت کر لیبنا
 سنت کالبعضاء فانت دین ندین نام رکعات ماهی بدعت الخ و همچنان است کلام در تخصیص

قوله عجبت که جماعت نفل در غیر موارد مستأخره و نفل بعد طلوع صبح الخ اقول قیاس
 این عمل بر خصوص بیات صلوات و اوقات آن که قیاس مع الفارق است پس این چنین
 در نفس الجملی صاحب رساله قابل خندیدن است لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
 قوله دلیل ششم آنکه علما نوشته اند که همچنانکه اتباع در فعل باید در ترک نیز شاید **اول**
 اگر مراد این است که همچنانکه در فعل با سورات شرعی اتباع شارع باید همچنان در کفایت
 شرعی اتباع شارع باید پس استدلال بدان بر اثبات همانست محاسن شریف و مثبت
 ضلالت بخیرین این عمل محض لغو است و اگر مراد این است که هر یک از افعال آنحضرت ثابت
 نباشد یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد عمل آنرا گذاشته باشند علی الاطلاق و وجهی نیست
 بخیر و فاعل است پس گوید در کلام کسی همچو مقال یافته شود بر تقدیر صحت نقل هم نسبت
 بسوی علما علی الاطلاق بوجهیکه بعد اتفاق و مثبت در عموم این اتفاق باشد و علیکم
 معاطل است و این ادعاء عام و تفصیل ایضا اسلام برین بنا فاسد و باطل است و در بیان
 و مسلم و مالک و غیرهم عن الصدیقه رضی الله تعالی عنهما ما سئع رسول الله
 صلی الله علیه و سلم صحیح الضحی و ان لا یسبحها و انکما رسول الله لیدع العمل
 و هو یحب ای یعمل خشیه ان یعمل فیضا علیها آنچه اگر در ترک آنحضرت صلی الله علیه
 قرینه خاص برای تحریم و محافظت حسب فهم مجتهدین در جای برد و باشد و آنست که
 بدان درست خواهد بود اما علی الاطلاق بر اساسات ضلالت مستحسنات ایما درین تحریم است که
 مندرج مندرجات مطلقه شارع اند استدلال بخیر و ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نه توان نمود
 قوله کذا فی المواهب اللطیفه الخ اقول در عبارت مواهب اللطیفه حسب نقل صاحب قسیم
 المسائل که این قول بذیل دلیل انکار تلفظ آمده و در این نسبت انکار باین معنی قاری هم نموده حاش
 آنکه در مرقاة فرموده اختلفوا فی التلفظ بما یدل علی النیة بعد اتفاقهم علی ان الجمعا
 غیر مشروع فالاکثر و علی ان الجمع ینهما مستحب و بعد از آن نوشته و قبل لا یجوز
 التلفظ بالنیة فانه بدعة و المتابعة كما یکون فی الفعل یکون فی ترک الخ باز
 در و این قول نوشته قد یقال نسلم انما بدعة لکنها مستحسنة الی آخره پس

و مخصوص بحث مواهب لطیفه هم همین قدر که بعضی قائل این قول هم انداد عامی توان نمود اما
 ادعای اطلاق و ایهام اجماع و اتفاق کی جائز خواهد بود یا بخصوص در صورتیکه تصریح مستثنی
 صاحب رساله اکثر علما قائل جانب خلاف در خصوص همان مسئله باشند پس چه جای آنست که
 در دیگر مسائل حسب ادعای اطلاق آن قول را استدلال جازم قرار داده آید و نسبت ضلالت
 بایمه دین از فقهاء و محققین کرده آید لایسما در حالتیکه صاحب مواهب لطیفه بسیاری از امور را
 با وجود عدم فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تالیفات خود مستحسان نموده باشد طرفه آنست
 که از این دلیل نسبت ضلالت بسوی محققین دین متین و ایمه شرع همین که از مجوزین این عمل اند
 لازم میگردد و اندو بطلان اکثر اقوال صاحب رساله نیز که بطریق این دلیل ثابت میگردد آنرا نمی
 باری که ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم معنی مرحوم و بایمه علی الاطلاق واجب الاتباع باشند پس
 برین تقدیر بموجب همین دلیل حرمت تحسنت تابعین و شیخ تابعین بلکه صحابه کرام رضوان الله علیهم
 علیهم اجمعین هم ثابت خواهد رسید و معاذ الله نسبت ضلالت بسوی آنحضرت هم عامد خواهد بود
 که آنحضرت با وجود اطلاق بهجت و اقرار ترک آنحضرت و عدم ثبوت آنست استساق تجویز
 فرموده اند حال آنکه همه آن امور باتباع آنحضرت و اجبا لترك بوده اند و اگر صاحب رساله
 از این دلیل گریز نموده عذر اندراج محسنتات آنحضرت در قیامات شرعیه پیش آورده همین عذر از
 جانب بزرگ فقهاء و محدثین مقبول پذیرد و از نسبت ضلالت بسوی آنحضرت باز آید و از اتفاق
 خود توبه نماید و ما علینا الا السلاغ قول صاحب مجمع البحرین فی شرحه الحاق قول هر چند که گستا
 مذکور خیر موجود و اعتماد بر نقل این طائفه نه توان نمود لیکن قطع نظر از آن اولاده عبارت له
 در قول حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه لفظ تردید موجود که ان الله لا ینیب علی فعل
 حتی یفعله رسول الله او یحث علیه پس امریکه عدم فعل آنحضرت و ترک آنجناب را آن با
 ثابت و نقول باشد معذاحت و ترغیب شرعی در آن موجود باشد بموجب قول مقتضوی صرف
 بابتدلال ترک و عدم فعل آنرا حرام و ضلالت نه توان گفت پس اگر در آن صاحب رساله این
 قوال را در خود و این دلیل محض بیکارست اما آنچه تفریع برین نموده حیث قال ریخاد لالت
 برینکار اگر علی فی نفسه تحسین باشد اما فعلش از آن سرور مانور نباشد ترک آن در حق است مین.

اتباع است و فعل آن موجب تواضع خدا الخ میگویم که در ایجاد دلالت است بر اینکه صاحب ساله
 با وجودیکه نلی فهم و ادراک است معذرا هم چنانکه و بی باک است صراحت در قول تفسوی تردید
 موجود است از این جهت می اندازد و یک شق را از آن گرفته بر مطلب خود راست می سازد
 و ثانیا روایت نفعی را معارضه است آنچه دیگر فقهاء و مفسرین به روایت می فرمایند که حضرت
 امیرالمومنین با وجودیکه مردمان را مشغول صلوة و معصی عید دیدند اما نفعی فرمودند و تفسیر کبر
 آورده عن علی رضانه رأی فی المصلی اقاموا یصلون فقال ما رأیت رسول الله ^{صلی}
 علیه وسلم یفعل ذلک فقیل لا تنفاهم فقال اخشیان ادخل تحت قوله تنفاه
 از اینست که نفعی عبد اذا صلی الخ و ثالثا قیاس علی مولد و دیگر مستحبات ائمه دین
 بر احکام بیات نماز با و او قائلان صحیح نمی تواند شد که ما در او بعد از خصوص که نماز نفل
 بر فرمود عید هم بر مجوزین و فاعلین آن حکم ضلالت چنانکه فرمودیم ظاهر صدق است و غیر مسلم است
 چه درین فعل در سلفا اختلاف بوده است بعضی اکابر دین از صحابه و تابعین عادت بخواندن
 نماز تطوع میداشتند و آنرا حسن و جائز نمی فرمودند و بعضی دیگر برای اظهار آنکه کسی آنرا
 راتبه نماز عید نداند که زمانه قرب اسلام و عدم تدوین احکام بود آنرا ترک می فرمودند و بعضی
 دیگر حسب اجتماع خود قائل بکراهت هم بودند که در شروح حدیث این مسئله تفصیل موجود
 و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابة انه کانوا یطوعون قبل صلوة العید الخ
 و در مذاهب ائمه مجتهدین هم اختلاف است و در مذاهب امام شافعی بقول مشهور صحیح است که آنرا
 امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده و لاجحة فی حدیث لم یکرهه الا انه لا یلزم من
 ترك الصلوة کراهتها و الاصل ان لا یمنع حتی یثبت الخ و در مذاهب حنفی هم اختلاف
 قول مشهور همین است که درجه کراهت دارد اما بسیاری از فقهاء عاقلان بکراهت هم میدانند
 و نفعی را محمول بر نفی سنیت می پندارند و تا تا زمانه آورده قال ابو بکر الوازی معنی
 قول صحابنا رحمهم الله تعالی لیس قبل العیدین صلوة ای صلوة مسنونة لان
 الصلوة قبل العیدین مکروه الا ان الکوفی نصر علی الکراهة الخ شیخ عبد الله
 محدث در شرح سفر السعادت آورده و گفته اند اما ما را بکراهت است که پیش از عید نماز

مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته آنکه وجه قول مشهور اینست که اگر چه مجرب و ترک دلیل
 مخالفت نیست اما با وجود حرص بر احراز فضل نماز نفل در سائر ایام که درین روز عادت یکن
 از جمله داخل قبل عید مقرر گشته گردید البته تغییر آن عادت مخصوصه در چه گرامت و گوشت است
 تنزیهی باشد که برای گرامت تحریمی لیل خاص بر نبی و منع باشد مع هذا آنچه قائلین گرامت
 نوشته اند عاقلان مستنیرین صاحب ساله باید شنید و در مختار از بحر آورده اما العوام
 فلا یمنعون من تنبیه و کذا نقل اصلا لقله و غلبهم فی الحیوات **الحکم** قولی دلیل سقیم
 قتها نوشته اند لوکان فی شیء وجوه کثیره فوجب الحلال الجواز و وجه واحد جوب
 الحرمة ترجیح جانب الحرمة **الحکم** الی قوله همچنین است حال عمل مولد که تذکره شائل و احوال
 ولادت و دیگر صفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی نفسه سنجست و محبوب چون باخصا
 نامشروع و قیود فیه عن مخلوط شد بدعت و مکروه گشت **الحکم** قول او که او عاقل و عاقلان
 باقیه و منعی عنه آنوقت قابل ذکر بود که آنرا ثابت می نمود و حال آنکه جواز بلکه سنجاب اجزاء
 و قیود آن از شرح شریف ثابت است اما اجتماع و احتفال برای ذکر حضرت سرور عالم
 صلی الله علیه و سلم و درود و شریف و بیان احوال مبارک و خواندن قرآن مجید و نعت شریف
 پس کفایت میکند و در احادیث بسیار در صحاح روایات متضمن فضائل مجاس و کار
 در صحیح مسلم آورده عن ابی هریرة لا یقع قوم یذکرون الله الا حقنوا ملامه
 و غشیتهم **الرحمة** و نزلت علیهم السکینه الحديث صاحب تحفه الاخبار ترجمه مشارک
 که از بزرگان معتبرین و پاینده اسما علیه است بذیل حدیث شریف نوشته قرآن اور حدیث بزرگ
 خدا کا نام لینا لوگون که در خطا و نسیحت کرنا درود اور کلمه پنهانی سب ذکرین داخل است
 اما مشرف و استغن زمان ولادت با سعادت و سنجاب اعاده شکر این نعمت پس آنهم مسلم
 محققین از ایام دین و ستند با ستناد حدیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 باری اگر بدو دیگران عطا گشت نیاید در کلام علامه ابن حاج که در اجله مسلمانان است مطاعه
 نماید اما سرور و رفعت بزرگ نعمت ولادت پس آنهم در دین مبین حدیث تعیین است که صاحب
 المسائل هم قائل آن گردیده و بیچ جلیله برای انکار آن ندیده اما احتیاطا سنجاب دعا

و حصول منزلت بركت از فعل عبادت و در مجمع صلی و مجالس مسلمین و اوقات نیک و از منزه متبرک پس
آنهم حسب تحقیق مفسرین و محدثین از مضامین آیات و حدیث ثابت است و در اینجا بیک سند معتد کفا
می کنم و تفسیر عزیزی بذیل تفسیر سوره قدر نوشته باجماع از مضمون این سوره معلوم میشود که عباد
و طاعت را بسبب اوقات نیک مکانات متبرکه و حضور و اجتماع صالحان در اینجا ثواب ایش
برکات و انوار مرتبتی عظیم حاصل میشود الی آخره فقیر میگوید که بیان شاید همین انوار و برکات
والله ماجد صاحب تفسیر عزیزی در فیوض الحرمین نموده جایگزین فرموده است قبل ذلک بمكة
المعظمة فی مولد النبی صلی الله علیه وسلم فی يوم ولادته والناس یصلون علیه صلی
علیه وسلم و یدیکون ارضا صانته التي ظهرت فی ولادته و مشاهدته قبل بعثته فوا
انوار اسطعت دفعة فاملت تلالا و انوار فوجدها من قبل الملائكة الموكلين بامثال
هذه المشاهد و بامثال هذه المجالس رأیت فی الطانوار الملائكة انوار الوجة الخ
ان تقسیم طعام و شیرینی پس عاشر اینکه قطع نظر از استحسان و غیر علما و دین از کجایست حضرت شیخ محمد و هم
که بسبب ظاهر مستند و معتد صاحب ساله اند عملی تحت طعام برو عانیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و خوراندن مسلمانان ثابت است و عبارت دیگر از امر و طعامهای متلون فرموده ایم که برو عانیت
آنسور علیه الصلوة والسلام پزند و مجلس شادی سازند الی آخره و شاه ولی السعد عارجمند و مستند
اسما حیل و بلوی از دودم شده و شاه و خود شاه عبدالرحیم صاحب انفس احار فین آورده ایم
وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی فقیح نشد که طعام نیاز آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخشد شود
قدری خود بیان و قد سپاه نیاز کردم الی آخره بلکه شاه عبدالعزیز صاحب حرمی اجماع بر جواز آن
نموده اند که در رساله فیجیه که در زبده النصاب مطبوع هم گردیده است در دفعه عن الزلزم عس
بزرگن خود از خود و در بیان جواز عس فرموده اند این طین مبین است بر چهل یا احوال طعون علیه
زیرا که غیر از فرائض شرعی مقرر را هیچکس فرض نمی داند آری زیادت و تبرک بقبور صالحین ابداد
ایشان بابداء ثواب و تلاوت قرآن و دعای خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر تحسن و خوب است باجماع
علما و قییین و روز عس برای آن است که آنروز مذکور است ایشانی می باشد از دودم عمل بدار
الثواب و الا به روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات است و نماز، سالانهم است

که سلف خود را باین نوع بر احسان نماید این را با جملة قیود و سمیت گذاشتند اینها و امثال اینها که ایمنه دین جانتر
 میدارند و باینها عیالیه موجب ضلالت می انگارند همه آن قیود استجاب آنها از مضامین احادیث
 و آثار ثابته و اگر کسی از جمله امی از محرمات و مکروهات بعمل آید آنرا خارج از بحث و تحقیق و اصل مسئله
 باید شمرد و پس از اطلاق مخلوط بودن تذکر شامل آنحضرت با قیود منعی عنه و خصائص نامشروع نفوذ
 ساختن و برای ابطال عمل مولد بکری قول فقها لو کان فی شیء وجوه کثیره پیرا ضمن سفاهت
 که این عمل چنانکه آمده دین مستحسان آن فرموده اند چنانکه از وجوه حرمت در آن ثابت نیست و ثانیاً
 فقها که این امر را فرموده اند که از مجزوات آن و مجاورت کدامی امر مشروع با امر ممنوع آن امر علی الاطلاق
 غیر مشروع میگردد و در غنیة المستملی و بیان انذات وقت خطبه آورده و لذا ذهب بعضهم الی ان
 البعد فی زماننا من الامام افضل کما لا یسمع مدح الظلمة لکن الصحیح ان القرب افضل
 لما من الحدیث و الحاصل ان الدنوفضیلة فلا تترك لاجل ما تجاوزها من معصية
 غلیظه کاتباع الجنائزۃ التي معها نائحة الی آخره علامه شامی در رد المحتار در بحث زیارت قبور
 آورده و قال ابن حجر فی فتاواه و لا تترك لما یحصل عندها من منکرات لمفاسد لان
 القربات لا تترك لمثل ذلك بل علی الانسان فعلها و انکار البدع بل ازالها ان ممکن
 قلت و یؤیده ما مر عن عدم ترك اتباع الجنائزۃ و انکان معها نساء نائحات ان یزال
 جمله امور از مشروع و عنه و بعض محاسن در بعض اوقات قرین این عمل نمایند بموجب این اقوال اقترا
 ان امور خارجیه بعملی عمل بولد را حرام نخواهد ساخت قوله دلیل ششم آنکه در حدیث شریف است
 من تشبه یقوم فموضعهم الی قوله در بنود جنم ششمی است که در آن توله کنهیا حسب عقولنا
 میشود پیش از بصیرت و بصیرت بیخ تفاوت عید بولد باین احیاء سمیت الخ اقول حسب تصریح
 محققین مستدین صاحب ساله هم را در تشبیه ممنوع است که موافقت کفار و فعل مخصوص ایشان
 که از شمارشان باشد نموده آید ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم رضی الله تعالی
 عنه آورده اما جواب بعضی العلماء فی مقام الانکار لیس هذه الکسوة بان لیس قلنسوة
 الاذ بکیه ایضا بدعة فلیس فی عملها فانما ممنوعون من التشبه بالکفرة و اهل الامة
 الذکرۃ فی شعارهم لا یمنعون کما بدعة ولو كانت مباحة سواء كانت من

افعال هل السنة او من افعال هل البدعة فالمدار على الشعار الى آخره و همچنان امر بيه
برنيت اداى رسم جاهليت و بقصد تكلف مشابهت ادا نمود و شود گوذموم نباشد و اخل تشبيه
ممنوع است پس براى تفصيل انكه اسلام و ابطال شرف ايام و ولادت با سعادت حضرت
سيد الانام عليه الصلوة والسلام متبرك و شريف دشمن آن ايام و اظهار فرحت و سرور
بذكر احوال فضائل حضرت سيد رسلى ايصال ثواب تلاوت قرآن مجيد و دعوات اخوان
و اداى ديگر صدقات و قربات را بقصد شكر نعمت كه عمل مولد عبارت از ان است اخل و عید
من تشبه بقوم فهو منهم و ليس من اهل و باين كلمه شيطانية كه ما بين اين عمل و جنم
اشتملى بنود كه در ان قول كه نهي احسب ان حقوا و الايشان ميشود و پنج تفاوت نيست تفوه سخا
قولى است باطل و قبيح و امرى است لغو و ضحج اگر كسى اعياد و كفار را مانند جنم كه نهي و همچنان
و غيره عيب ميكرد انيد البته در و ان ذكر و عید فهو منهم و ليس من اهل رسيد حاكمانكه
مشرف و الشرف ايام و ولادت با سعادت و اظهار سرور و فرحت بذكر احوال فائز رسالت
صلى الله عليه و سلم نه از احوال شعار نصارى و بنود است و نه اداى رسم كفار و جهالت
از ان عصود است و از انجا كه اضراى صاحب ساله فى انكه بفهم سخن رسند براى تكفير اهل اسلام
اكثروا ذكر اين حديث ميگفتند و در بخامشالي از اربعين اسحاقيه مى نويسيم و رسم كه چو چك
كه رسم اهل هند است نه شسته و ستاون جشن و فلكه و غيره از طرف ناسال خواهد و اگر نيت
صالحه زحم باشد بارساء الى قوله و اگر نيت اداى رسم جهالت باشد جائز نيست كه
در ان تشبيه بر رسم بنود لازم خواهد آمد و آن درست نيست قال عليه الصلوة والسلام
تشبيه بقوم فهو منهم الى آخره بايد دید كه امر و احد يعنى طريقه و وجه چوپا كه بركت
كه از قسم خير است و اخل تشبيه نه ساخته و به نيت اداى رسم جهالت حكم بانه تشبيه نموده
با و اخل و عید من تشبه بقوم فهو منهم و انچه تفصيل عدم از دم تشبيه كفار در زير
عمل ممكن نبودن اندراج اين عمل در ان عید در جواب تحرير يار و بزرگ خواهد آمد قوله
و دليل نم آنكه در حديث شريف است الامور ثلاثة امر تبين لك رشد فاتبه
وامر تبين لك عيبه فاجتنبه الى قوله وعن نعمان بن بشير رضقال سمعت

رسول الله صلی الله علیه و آله میگوید که الحلال بید و الحرام بین و بینهما مشبهات
اقول جمهور محققین ایامه دین که مستند صاحب ساله اند در شرح حدیث تصریح فرموده اند
 که اصل در شبیهات و اباحت پس چیزیکه از شارع دلیل تحریم بران قائم نباشد داخل
 حلال بین است پس استدلال باین احادیث بی فهم معانی و بی دیدن شرح حدیث درست
 ملا علی قاری علیه الرحمة در مرآة شرح مشکوٰۃ شریف فرموده الحلال بیدای و اضمحلال
 حله بان و در نص علی حله او عهد اصل ممکن استخراج الجزئیات منه کقوله تعالی
 خلق لكم ما فی الارض جمیعاً فان اللام للنفع فعمل ان الاصل فی الاشياء الحلال الا
 ان یكون فیہ مضرة و احکام بیدای ظاهر لا یخفی حرمته بان و در حقیقه نص علی
 حرمته و بینما مشبهات ای امور ملتبسة لکونها ذات جهة الی کل وجه الحلال
 و احکام آن و نیز ملا علی قاری در مرآة بذیل حدیث شریف و سکت عن اشياء عن غیر
 نسیان فلا یبحثوا عنها فرموده دل علی ان الاصل فی الاشياء الاباحة کقوله تعالی
 هو الذی خلق لكم ما فی الارض جمیعاً آن و نیز در مرآة در کتاب الاطعمه بذیل حدیث
 ما سکت عنه فهو ما عفا عنه نوشته فیہ ان الاصل فی الاشياء الاباحة آن
 و در اینجا باید دانست که طایفه هو الیه را گیدی دیگرست و آن اینکه شئیایی را که در کتاب است
 تحریم و منع آن مفقودست بلکه قول مجتهدی هم در تحریم بلکه کراهت آن غیر موجود با وجود
 اندراج در مذکورات شریعت و نبودن هیچگونه مزاحمت گاهی داخل حرام بین و گاهی
 داخل شبهات پس از اصل درش یا حرمت می انگارند و مسئله متعلقه قبل بعثت
 می نماند و برای اثبات مدعای خود بعض عبارات مبهمه مجله از نافهی نقل می کنند اگر
 درین مقام بغایت اختصار باین بحث هم اشعار شود مضائقه ندارد و برای تحقیق تحقیق
 که بعد بعثت آنحضرت بدلائل کتاب و سنت اصل حلت و اباحت است اما بحسب نظر
 این آئین مذہب حمود حنفیه و شافعی مختار اباحت است و اگر کسی ادین تحقیق شبهاتی
 رود او را محققین بر دقتش پرداخته اند خلاصه در رد المحتار حاشیه در مختار در اعتراض
 بر قول و مختار و جواب از طرف صاحب هدایه فرموده الاول ان ما من علی الهدایة

ليس مبنيا على ان الاصل الاباحة لان الخلاف المذكور فيه انما هو قبيل ورود الشرع
وصاحب الهداية انما اثبت الاباحة بعد ورود الشرع بمقتضى الدليل يعني
ان مقتضى الدليل باباحتها لكن ثبت العصمة بعارض وقد صرح بذلك في ^{الاصول}
البرزدوى حيث قال بعد ورود الشرع الاموال على الاباحة بالاجماع ^{نظر} ما لم يجر
دليل الحرمة لان الله تعالى اباحتها بقوله جعل لكم ما في الارض جميعا ^{نظر} والتمسك
الرابع ان نسبة الاباحة الى المعتزلة مخالف لما في كتب الاصول ففي تحرير ابن الهمام
المختار الاباحة عند جمهور الحنفية والشافعية آه وفي شرح اصول البرزدوى
للعلماء الاكمل قال اكثر اصحابنا واكثر اصحاب الشافعي ان الاشياء التي يجوز ان
يرد الشرع باباحتها وحرمتها قبل ورودها على الاباحة وهي الاصل فيها حتى لا يجزى
من لم يبلغه الشرع ان ياكل ما شاء واليه اشار محمد وهو قول الجبائي واصحاب
الظاهر وقال بعض اصحابنا وبعض اصحاب الشافعي ومعتزلة بغداد انما على الخط
وقالت الاشعرية وعامة اهل الحديث انما على الوقف حتى ان من لم يبلغه الشرع
يتوقف ولا يتناول شيئا فان تناول لم يوصف فعله بجل ولا حرمة وقال عبد القادر
البغدادى تفسيره لا يستحق ثوابا ولا عقابا واليه مال الشيخ ابو منصور ^{نظر} قوله
وهم نكته في مجالس الانوار انه روى عن المعذور بن سويدان عمر صلى في طريق مكة
فترأى للناس يذهبون مذهبا **اقول** او لا كما تبرك بمواضع معتبركم محبوبان من سبحان
خصوصا مساجد شاهدا وآبارا آثارا حضرت صلى الله تعالى عليه وسلم اجمعون يحبون ثابتهن
مؤيدكم ايمدين ارسلفنا خلف ثابت صحيح يست يس يك دو قول راكه موبهم خلاف ان باشد
پیش آوردن و انرا دليس قاطع بر اى تفصيل الله دين انه مجوزين عمل مولد المستن دليس سقاط
بر سفاهت صاحب ساله انام بخارى صحيح خود آورده حدثنا محمد بن ابى بكر المقدمي قال
نا فضيل بن سليمان قال نا موسى بن عقیبة قال رأيت سالم بن عبد الله يخرى ما كن
من الطريق فيصلى فيها ويحدث ان اباة كان يصل فيها وانه النبي صلى الله عليه و
يصل في تلك الامكنة الحديث علامة عيني در شرح صحيح بخارى آورده الوجه الثاني في

بیان وجه تتبع عبد الله این عمر رضی الله عنہ فیما روى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وهو انه كان يستحب التمتع لا تارة النبي صلى الله عليه وسلم والتبرك بها ولم يزل الناس
 يتبركون بمواضع الصالحين الخ وخرج مسلم روى است که گفت حضرت ابن ملاح رضی الله عنہ
 فی بصری شئی فبعثت الی النبی صلى الله عليه وسلم انی احب ان تأتینی وتصلی لی فی منزلی
 فاختاره مصلی فی راية فخط لی خطا امام نووی وشرح آورده ای علم لی علی موضع کشف
 مسجدا ای موضعا جعل صلوات فیہ متبرکا بآثارک و فی هذا الحديث انواع من العلم
 ففیہ التبرک بآثار الصالحین الخ شوافی مستحب صاحب سألہ واثنا عشر در کشف الغمہ آورده
 و كانت الصحابة رضی الله عنہم ینتجعون آثار رسول الله صلى الله عليه وسلم فکل
 مکان صلوا فیہ یصلون فیہ حتی کان ابن عمر رضی الله عنہما ینتعاه شجرة ما یبقی فقیل له فی ذلك
 فقال آیتہ صلی الله علیه وسلم یزکون فیها ما یزکون فیها فانما انتعاهد هاجرة لا تبیس الخ و در جیب
 القلوب آورده و از آنجمله است که زیارت ساجد نبویه و تتبع آثار محمدیه که در اثنا عشر طریقی
 در بیان ساجد ماثوره مذکور شد لازم وقت و انداز باشد و لی امداد وی در دعوات و بخت
 طهارت نبشته اند حقیقت طهارت مخفیست در غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو
 است چنانکه مقدمه او در فرشتگان و بزرگان الخ و لی یاد کردن در مواضع متبرکه و مساجد عظمه
 و مشاهد صالح معکاف شدن الخ و در تفسیر عریزی فرموده و بركات در کلام و انفس
 و اعمال در کائنات ایشان و هم بستانان اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان
 در بی ظلمه میگردد و از هر آنست سیوم آنکه بعض مواضع متبرکه مورد نعمت و رحمت الهی
 است اندی بعضی فائزانی قدیم اهل صلح و تقوی خاصیتی پیدا کرده اند که در آنها احدی
 قهر نمودن و طاعات بجا آوردن موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد الخ بالجملة
 نیز که مواضع متبرکه وادامی عبادات به نیت حصول برکت از سلف و خلف ثابت است و ثواب
 قطع از دیگر آثار صحیحه بهمین اثر منقول از مجالس الکات سید ابراهیم خراسانی تبرک بآثار و مساجد
 انفعلت صلوات الله علیه وسلم از صحابه و تابعین که در این لفظ برای الناس ین هبون موجود و نبود
 این وقت مگر صحابه و تابعین نیست چگونه عمل آنحضرت کرام را موجب خست و خست و اعتقاد کرده

و بنا بر قیاس بر آن حکم مولد هم همان قرار داده آید سبکه بسیر و مطاوعه کتب حدیث و توفیق شرفست نهاد
 این لفظ نیک میداند و ریخا یکده و مثال مذکور یکم علامه عینی و شرح صحیح بخاری شریف و باب فتنه
 الفطر آورده قال بود اود عن ابی سعید الخدری ض قال کنا نخرج اذا کان فینا رسول الله
 صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر عن کل صغیر و کبیر حرا و علوک صاعا من طعنا و صاعا
 من قسطنط او صاعا من شعیر او صاعا من تمر او صاعا من زبد یا من زبد الخ و نزل فی هرجه صاعا من
 معاویة حاجا او معمر افکم الناس علی المنبر کان فیما کلمه الناس ان قال ابی اری مدین
 من بالشام صاعا من تمر فاخذ الناس بذلك قال ابو سعید فاما انافلا انزال اخرجه
 ابدا ما عشت قال ابو یوسف هذا الحدیث معتدلی حنیفة ثم قال انه فعل صحابی صلی الله علیه
 رضی الله تعالی عنه و قد خالفه ابو سعید و غیره من الصحابة ثم هو احوط بحیث
 و اعلم الحال المخرج ان الله علیه و سلم قال ان قوله فعل صحابی مع کونه تدانیه
 غیره من الصحابة اجماع الغفیر بدلیل قوله فی الحدیث فاما ان الناس لفظ الناس للمعروف
 فكان اجماعا فلا یضرب احدا من ابی سعید و لذلک لم یترغبه المستخرج و بحث مردم شهاب
 قنوت و غیره و تراوده و اخرج عن علی رضی الله تعالی عنه انه لما شئت فی الصبح انکر
 الناس علیه فقال استنصر فاعلم عدة نوافیه انه کان منكرا عند الناس لیس
 الناس ذذلک الا الصحابة و التابعین ضامنهم باجماع امیرا از صحابه و تابعین و دیگرانی
 مروی باشد بجمعت خلاف کداسی روایت در مسائل و فحیه آنرا ضلالت قرار داد و این المراسم
 ضلالت بر ائمه است نهادن محض ضلالت است و مثالش این امر را معارض است و دیگران
 معروفه که ثبت است تمام حضرت امیرالمومنین فاروق رضی الله تعالی عنه زیارت آنحضرت و ساجد
 و شهادت آنحضرت هستند و در جذب القلوب آورده که روزی امیرالمومنین عمر رضی الله تعالی عنه
 زیارت سجد قیام فرمود سوگند بخدا اینغمه خدا میدهم که با اصحاب خود سنگ بران بنمایم کسی
 می کشید و الله اگر این سجد و رطبی از اطراف عالم می بود چه مگر مای شتران که در طلب منی زدم
 بر شترانهای خراب طلبید و جبار و بی بر بست و تظیف خیر و خاشاک نمود آنچه و نه در جذب القلوب
 آورده که چون امیرالمومنین عمر رضی الله تعالی عنه شام کرد با اهل بیت مقدس مصاحبه نمود و محبوب آید

و بشرف اسلام شرف شد عمر بن الخطاب خرابا باسلام او غایت فرح و سرور دست او در وقت
رجوع بادی گفت یا کعب خواهی که با ما بدرینه آئی و زیارت سید انبیا کنی صلی الله علیه و سلم گفت
نعم یا امیر المؤمنین انا افعل ذلك بعد از قدم بدرینه مطهره اول کاری که عمر ضر کرد سلام بگیر بود
صلی الله تعالی علیه و سلم الخ و را بعا بر تقدیر سلامت از معارضه هم ازین اثر بطلان فضیلت
و استحباب تطوعیت تبرک با تار و مشاهد نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام و ضلالت عقیدان
که فرعون اسماعیلیه است ثابت نیست که بعضی آنکه کرام در ابتداء شیوع اسلام بر ایستاد و التزام
بسیاری از ادبای خیر و تقیات و تطوعات برای اعلام و تمیز احکام انکار فرموده اند با وجودیکه
جمهور متقین امیه و بنی فاطمه معتقد تحسان و فضیلت بلکه مداومت بهمان امور خیر بوده اند پس
غرض تعلیم آنست که کسی از از عبادات مفروضه واجب و نه کار و چنانکه لفظ فلا یعتقدها
درین اثر هم دلالت بران دارد و علامه عینی در شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرار ناس از عهد
صحابه و تابعین بر تبرک بمواضع صالحین فرموده قالوا اما ما روی عن عمر رضی الله عنه کذا
فلانه خشون یتلزم الناس الصلوة فی تلك المواضع فی شکل ذلك علی صریح
بعد هم و یرخی لك واجبا و کذا ینبغی للعالم اذا ما یرى الناس یتلزمون النواخل التزما
شدیدا ان یتخصص فی بعض المرات و یتبرکها لعلهم بذلك انما غیر واجبة
در فزیه الطالبین آورده قد ورد عن بعض الصحابة انکار صلوة الضحی فم قال
ما روی ابن المبارک من صحابنا باسناد عن ابن عمر رضی الله عنه انه قال ما صلیت منذ
اسلمت الا ان الحوف بالبيت و انما البدعة و نعمت البدعة و انما من احسن
الامم ما سئل عن ابن مسعود رضی الله عنه یقول فی صلوة الضحی یا عباد الله لا تقبلوا النواخل
شأنه و من سئل عن هذا فانه قد ذکره لا بد فاعلموا بصلواتها فی بیوتکم و کل هذا لا یدل
شأنه و من سئل عن هذا فانه قد ذکره من الفضائل الواردة فی فعلها انما ارادوا ذلك لئلا
یشبهوا بصلوة الفرض فیتقوا الناس و جوبها و لیس کل الناس سواء فی نشاط
العبادة فحلبوا التسمیل علیهم الی آخره **قوله** و كذلك لما بلغه ان الناس
بنوا و لون الجحش التي بوج تحتها الخ **اقول** ان کتب معتد به بر وایات معتد به

که شجره که بیعت تحت آن شده بود مشتمل بر دو کس هم از حاضرین بیعت اتفاق اجتماع بر آن
 نیفتاده و صحیح بخاری شریف آورده عن نافع قال قال ابن عمر رضی الله عنهما من العام المقبل
 فما اجتمع منا اثنان على الشجرة التي بايعنا تحتها كانت رحمة من الله الى آخرة الدنيا
 من غير طبعه و دلی از کرامی آورده فما اجتمع منا اثنان على الشجرة التي بايعنا تحتها كانت رحمة من الله الى آخرة الدنيا
 انها هي التي وقعت المبايعة تحتها بل خفي علينا مكانها و بعد ان حاشیه است
 كانت رحمة من الله ای کان اخفاءها علیهم رحمة من الله لئلا يعظمها الناس
 تعظيمها ممنوها شرا كما قاله النووي و غیره و نیز در صحیح بخاری از سعید بن المسیب
 حدثني انه كان فيمن بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم تحت الشجرة قال فلما
 خرجنا من العام المقبل نسيناها فلم نقدر علىها الخ و در روایت دیگر آمد فوجعنا
 اليها العام المقبل فعميت علينا الحديث يسأل بعض علماء كرامكم قال قطع شجرة
 شجره معينه اند چار بر شهادت صحابه كرام که در صحیح بخاری شریف موجود است راجع گردد
 و روایات صحیح بخاری قابل اعتماد نباشد اما آنچه در بعض روایات ذکر آمد قطع شجره است
 حضرت امیر المومنین مروی است پس تحقیق تحقیق فرموده اند که شجره دیگر بود که بعضی
 با وجود غائب گردانیده شدن شجره بیعت آنرا از غلطی همان شجره بیعت نمیده بودند
 پس برای رفع شیوع کذب افتراء امر قطع گردیده در رساله مکاتیب شاه عبدالعزیز حبیب
 دهلوی که جمع نموده مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مراد آبادی علیها الرحمة
 مرقوم آید الذي يظهر من مجموع الروايات ان الشجرة التي غمتم على الناس بعد وقوع
 البيعة حكمة مخفية والجهل انه تعالى لما علق الرضا بالبيعة تحت الشجرة كان
 مظنة ان يسبق الرضا من العوام ان لتلك الشجرة دخلا في تعليق الرضا و رفع الله
 تلك الشجرة عن ابصارهم والقوم كانوا حديثي عهد بالجاهلية و عبادة الانصاب
 حتى قالوا يوما للرسول صلى الله عليه وسلم اجعل لنا ذات فواط كما كانت لهم
 ذكرها ثم لما علم بعض الناس موضعها بالقياس احدس وكانت تلك الشجرة
 في الحقيقة غير هاهنا امير المؤمنين بقطعها الا لان التبرك باتا بالصالحين

مذکور شد که در این باب بعضی از علما در بعضی از التبرکات امر مذکور به قولی که فلا امر
 بالذی طلع الا ان کان لاجل ان عمره کان یعلم ان الشجرة غممت عن الابصار وان هذه
 الشجرة الیسه : ذلک الشجرة التي مر بها ان يتدبر بها و قول جابر بن عبد الله لو كنت
 البصر الیوم : انیتکم مکان الشجرة لا یدل الا علی انه کان یضبط مکان الشجرة وهو
 لا یدل علی سائر الشجرة بل یدل علی دفع معرفة الشجرة الحقة و ثانیاً اگر برخلاف شماست
 صحاح و الام قول بعض علماء تسلیم کرده شود و محمول بر سهو نکرده آید و گفته شود که آن شجر مخصوص
 غایتی است که در آن شده بود و همان شجره را قطع کردند تا بهم تبرک و تسبیح بیاوردند و مساجد تبرک
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم که ما ثور از صحابه کرام و سلف عظام است بگوید : صرف باین دلیل
 حکم نمیافست آنرا که این مقامات بر فاعل آن که در عجم و یا بهیست نموده آید که اگر بنا بر ضرورت
 دفع و عدم داشت آنرا چه قیول است در صدور آن بیت بجهت قرب دخول احوال عوام و زیارات
 و غیره است عدم تدوین احکام انکار بر انحراف صلوة تحت آن نموده آید یا آنرا قطع نموده
 بالاتر از این نیست که حضرت ابن مسعود و غیره انکار بر صلوة منجی میفرمودند و مع هذا انکار شما
 و چونان الحاق بدعت بر آن که بنا بر صلوات تمیز احکام بود مستلزم حرمت صلوة ضحی
 و ضلالت باشد و ما و ام آن نگزیده قولی که قبل از ابن مسعودان قوما الحقوا فی المسجد
 یملكون و یسارون فی البقیة صلی الله علیه و سلم و یرفعون اصواتهم فی المسجد ^{طاهر} ^{طاهر}
 و بهیال الله علیه و سلم فما ظنک بالذین عقدوا حبالهم علی الذین ^{طاهر}
 اقول اولاً که حضرت ابن مسعود و غیره افغین اصوات در مسجد تبرک و تسبیح و صلوة انکار بود
 و معبود بودن از رفع اصوات در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان نموده مقصود از آن
 رفع تشویش عام میان بودها علیهم اواران چه بود چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از رفع
 اصوات در مسجد منع فرموده اند و در عهد صحابه کرام در مسجد شریف بمکه الی استسکی و همراه تکرار بودند
 پس اگر کسی میگوید که سبب آنکه خود در رفع اصوات تمیل و تسبیح را بهم نزد خود و مخالف سنت قرار دهد
 کی مستلزم آن است که بر عین مولد که امیر دین است همان آن فرموده اند و معبود بودن از آنرا نیست
 ثابت نموده و آنرا تو مع آن چند عبادات ثابت و در مجلسه واحد و مخصوصاً ما ثور نباشد بلکه چنانکه

مخالفت پنج سنت مذکور خواه مجزأه برای تفضیل اکابر دین تحت مخالفت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
 شده آید مثلاً این قیاس مع الفارق جهالت از معنی لفظ مخالفت است و ثانیاً رفع صوت با
 در مساجد نیست فقیهه فرجه که بعضی فقها باستلال احادیث مانعت رفع اصوات مکرر
 می پندارند و دیگران جواب از ان استلال داده بجهت دیگر دلائل جائز می پندارند و حکما
 حضرت ابن مسعود و زرارمانند انکار بعض صحابه کرام بر صلوة ضحی و اطلاق بدعت بران بغیر
 مصلحت تعلیم و تیسیر احکام می آرند پس قطع نظر از آنکه قیاس عمل مولد بران درست نبود و خصوص
 این مسئله هم که استدلال آن نموده مطلب اسماعیلیه که تفضیل و تکفیر آمده است محمدیه و الزام تحت
 مخالفت شریعت بر آنحضرت است و مذکور در شباه و نظائر و احکام سی جایکه نوشته و رفع صوت
 بالذکر که المتفقہ انحراف محمولی متعلق این قول فرموده قداضطرب کلام الهادی فی هذه
 المسئلة فقال فی فتاوی القاضی الجهر بالذکر حرام و قد صح عن ابن مسعود انه سمع قوماً
 اجتمعوا فی مسجد لالی قوله ثم قال فان قلت المذكور فی الفتاوی ان الجهر بالذکر ولو فی
 لا ینح احتوازان عن الی دخول تحت قوله تعالی من اظلم من منیع مساجد الله ان یدن
 فیها اسمها و ضیع ابن مسعود و یخالف قولکم قلت الاخراج من المسجد و نسب الیه
 بطریق الحقیقه یجوز ان یکون لا اعتقاد هم العباد و تعلیم الناس بانه بدعت و
 الجائر یکون عید جائز لغرض بلحقه فکذا غیو الجائر یجوز ان یجوز اغراض کماله و قد فی الله
 علیه و سلم الا فضل تعلیم الجواز و ما روی فی الصحیح انه علیه الصلوة و السلام قال
 لراعی اصواتهم بالتکبیر اربعوا علی انفسکم انکم لا تدعونهم ولا فائبا انکم تدعون
 سمعوا قریباً بانه معکم الحدیث یحتمل انه لم یکن فی الرفع مصلحة فقد روی انه کان
 فی غزوة و عدم رفع الصوت فحول الادعد و خدعة و اما رفع الصوت بالذکر
 فجائر کما فی الاذان و الخطبة و الحج و الاختلاف فی عدد تکبیر التشریق لا یدل علی
 ان الجهر بدعة لان الخلاف بناء علی کونه سنة زائدة علی اصل الفعل کما اختلفوا
 فی ان سنة الاربع من الظهر بتسلیمة ام بتسلیمتین ذلک لا یدل علی انها لو لم تکن
 بتسلیمتین یکون بدعة او حرام و فی تفسیر الشماخی کلاماً بالمعتدین ای الجهر بالذکر

فیدل علی کراهته وقد ذکر الشیخ عبد الوهاب الشعلانی ما نضه اجمع العلماء
 سلفا وخلفا علی سخطه کراهه جماعة فی المساجد وغیرها ما غیر نیکر الا ان
 یشوش حجرهم بالذکر علی ناظر او مصل او قار کما هو مقدر فی کتب الفقه **الحق قوله** اذا لو کان
 وصف العبادة فی الفعل المبتدع یقتضی کونه بدعة حسنة لما وجد فی العبادات
 ما هو بدعة مکروهة **الحق قول** ایراد این نقل درین بحث خلاف عقل است ایماه دین که
 تقسیم بدعت بسوی حسنة و سیدة نموده اند و تحسان عمل مولد فرموده اند که گفته اند که مجرد وصف
 عبادت برای حسن کفایت میکند بلکه تصریح نموده اند که هر امریکه در آن تغییر و مزاحمت کد امی و آ
 و سنت باشد آن بدعت سیئه و حرام و مکروه می باشد آری امریکه بیچگونه مزاحمت و تغییر واجب
 و سنت نباشد و در عبادات عامه و مندد و بات مطلقه شایع مندرج باشد گوشت کذائیه غاصه
 از آن حضرت صلی الله علیه و سلم ناظر نباشد اما ایماه دین تحسان آن فرموده باشند همچو امر با اعتبار
 اصل عام سنت و باعتبار خصوص بدعت حسنة فرموده اند و بر حصول ثواب در بدعت حسنة
 اتفاق نقل نموده اند **قوله** دلیل بایندهم علما نوشته اند که اتباع امر صحیح روایت است **الحق قول**
 اولی که علما و متقین نوشته اند که اصل در هر مسئله صحت است پس سیکه در خصوص عملی که فسادش
 منصوص نیست قائل صحت گرد و جهان است تسک باصل که در اثبات آن حاجت دلیل گیر ندارد
 البتة سیکه در خصوص خلاف آن دارد و محتاج دلیلی اقوی است برای ابطال خصوص آن عمل ملا
 علی قاری علیه الرحمه در رساله صحت اقتدار با مخالف فرموده و من المعلوم ان الاصل فی کل
 مسئله هو النجیة من غیر الکراهة اما القول بالفساد او الکراهة فیحتاج الی حجة
 هر کتاب او الفسنة و اجماع الامة **الحق** و شکلی نیست که علم تحریر و بطلان مجلس فکر مولد
 و نه ملاک مجوزین خصوص این عمل تا حال حاصل نیست زیرا که عدم ثبوت حرمت خصوص این عمل
 و نه ملاک مجوزین آن در خصوص کتب و سنت مثل و غیر منصوصات مخصوصه محتاج بیان نیست اما عدم
 ثبوت تحریم و نه ملاک از قبیل پس ائمان حرمت که اجتماع و لزوم و غیره تا حدیث و چنان است عدم ثبوت
 از آنجا چه در تحریم و نه ملاک آن قول مجتهد واحد نیز قول فاشده تا با اتفاق اهل اجتهاد چه رسد پس
 مستثنی که این عمل حرام و ممنوع نیست و ادعای تحریم آن صرف از جهات نفس است و بی صاحب اگر

بغیر آنکه کریمه قل لا اجد فیما اوحی الی لایه می نویسد و فیہ تنبیه علی ان الحق بجا می آید
 بوحی الله و شرعه که معنوی المنفصل از اگر گوئی که در صورت نزاع منازعان احتیاط و قول که است
 گویم اینهم مخالف تحقیق محققین است علامه شامی در رد المحتار از علامه نابلسی رده و ولیس الاحتیاط
 فی الاقراء علی الله تعالی باثبات الحرمه او الکراهه الذین لابد لهم من جلیل بل فی
 الاباحه التي هی الاصل الخ و اگر صاحب سالفه بر این اثبات تحریم این عمل تفسیل مجوزین آن بعض
 احادیث که بطور عموم و اطلاق در ذم بدعت وارد اند ثبت نماید پس اولاً بتصحیح اکابر اهرام و عموم
 به امری است که مزاحم سنت باشد و چون تفصیل شعبه اطلاق بدعت سابقا گذشت و لاحقاً هم می آید
 خلاصه شمس آنکه بدعت بدان معنی که عوامند مومست بر عمل مولد صادق نیست و بدان معنی که
 الخلاق این لفظ می توان نمود آن معنی مراد شارح از عموم و کلیت در ذم بدعت نیست و ثانیاً بر تقدیر
 او حاد اینکه عدم پیش از کتاب و سنت محتاج بیان نیست تخصیص بدان است چنان عمل که فردی از افراد
 تکویم نبی کریم است و مزاحمت با امور محدود و شارح ندارد و احتیاج توقیر و تکریم که در امور غیر مقصود
 التحریم مطلقاً و بالنعیم است برای ثبوت افراد خاصه کفایت میکند چنانچه سند این معنی که چیزیکه را
 مقصود شارح مطلق ثناء و تعظیم باشد زیاده بر قدره ثناء و در آن جایز است سابقاً از هدایه غیره
 مرقوم گردیده و قطع نظر از آنکه احتیاج اعماد و ادای شکر نیست بعبادت که از مضمون حدیث صحیح
 بشما و امید وین ثابت است پس این قاعده است ثابته از سنت که برای ثبوت افراد مندرجه
 تحت آن همین قدر کفایت میکند پس در ثبوت و صحت جمع چندی از عبادات ثابته مثل ذکر شکر
 و دعوت اخوان شکر نعمت هیچ شکلی باقی نیست قول که دلیل دوازدهم فقها نوشته اند کذلک صلاح ادی
 الی اعتقاد الواجب و السنه فهو مکروه الخ قول اولادین قول ذکر امر صالح است پس
 اموریکه قربت اند مثل ذکر شوال و ارباب صلات و حجرات و دعوت اصحاب اعطاء صدقات
 و شکر نعمت و فرحت بدار آنحضرت کی چند مرجع درین قول ندانند که بمان این امر ثابته است
 و ثانیاً همان فقها اینهم نوشته اند که استعجال مکروه و چند معنی می آید مکروه تحشی و مکروه تنزیهی
 اولی و نیز تنزیه می نمایند که نفی ثبوت دلیل خاص مانع حکم مکروه تعلیمی صرف بود چه عدم ثبوت
 از سنت بلکه از ترک هر سنت هم لازم نمی گردد و در هر حال نوشته اند که التوسع فی غیرها التوسع

الجلسة المسنونة شامی در حاشیه آورده علة كونه مكروهان نزيها اذ ليس فيه نهي ليكون
 مكروهاً حتى بما جاز انقضى در فتح القدير در بحث تنفل قبل مغرب بعد ترجيح عدم سنيت نوشته قمر الثا^{بت}
 بعد هذا نقى الهندوية اما ثبوت الكراهة فلا الا ان يدل دليل الاخر^{الاول} في احياء العلوم
 اما مجرد السواد فليس بمكروه لكنه ليس بمحبوب اذا حب الشباب الى الله البياض^{الاول} والحرور
 گفته فان المكروه ما ثبت فيه نهي وهذا لم يثبت فيه ولعلهم ارادوا بالكراهة خلاف الاول
 پس در امر مباح هم صرف بدليل مكروه نوشتن با وجود عدم ثبوت نهي خاص مكره است تحريري لهم نرم
 نخواهد بود چه با آنكه مزاجهم اسما عيليه اعني تضليل وفسيق فاعل و مجوزان رونمايد و قون و عشق
 بكره است صوم ايام بعض دليل تام و محبت عامتست بر اى اثبات تضليل مجوزين عمل مولود^{عليه} فان
 آن از علماء اكرام و ائمه اسلام چه تحقيق فضيلت مداومت امور خير و مندوبات را عموماً
 نوشته اند صرف بر اعتقاد و وجوب و لزوم انكار نموده اند امام عيني در شرح صحيح بخاري نقل
 باب حب الدين الى الله اذ و مدفوعه الثالث فيه فضيلة الدوام على العمل والحث
 على العمل الذي يدوم ويكثر القليل الدائم على الكثير المنقطع اضعافاً كثيرة الخ و
 بعد از آنست و قد اذم الله تعالى من التزم فعل البر ثم قطع به بقوله و رهبانية
 ابتدعوها ما كتبناها عليهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعايتها
 الا ترى ان عبد الله ابن عمر ندع على مراجعة النبي عليه السلام بالتخفيف
 عنه لما ضعف ومع ذلك لم يقطع الذي التزمه الخ قوله دليل سنو و هم قصد
 شريفست، ما احدث قوم بدعة الارفع مثلها من السنة الخ اقول سميكم
 مطالعة شرح حديث از ائمه يابست كروه است نيك ميداند كه مراد و را حديث شريفه
 بر امرى است كه مخالف و مزاحم و متغير كرامى سنت محمد و دود مخصوصه باشد در مرقاة بذيل
 ما احدث قوم بدعة نوشته اى مزاحمة لسنة الخ و بذيل ما ابتدع قوم بدعة هم
 قبله مزاحمة افروده است اگر صاحب سالكه را طاقت رجوع بشروح ائمه دين نباشد يا بران
 اعتماد شده نبايد از اى تسلي او عبارت مظهر حق كه مؤلفه اكابر طائفة است و در بخا
 سفوان يگردد و در شرح حديث اول نوشته نهيين يكالى كسى قومى بدعت يعنى عبادت

که مزارحم سنت کی بوالخر و بذیل حدیث دوم گفته ننهین نکالی کسی قوم فی بدعت پنج دین
 اپنی کی یعنی بدعت بسینه که مزارحم سنت کی بوالخر پس امریکه مزارحم سنت نباشد و مندرست
 عموماً مندوبات شرعی باشد همچو امر احکام احادیث مذکوره شامل نیست گو بعضی دیگر بران
 اطلاق بدعت کرده آید مانند ذکر خلفاء کرام و عین مکررین در خطبه جمعه و عیدین و رجعت
 نفی برای نکریم کعبه شریفه وقت وداع و التزام و ایستاد جماعت تراویح و مداومت صلاه
 ضحی و اذان ثالث جمعه و امثال فلک از همین قبیل است عمل مولد که قطع نظر از ثبوت
 اجرای آن اوست بیست کذا نیه که عبارت از جمع چند عبادات متفرقه در جلسه است
 بیچگونه مزارحم و مخالف که امری سنت نیست و داخل عموماً مندوبات و مندرج اطلاق
 نجایس کارست و از تحنات ایله دین است پس اول اندراج آن تحت احادیث مذکوره و در
 معنی مراد از ان احادیث بران ثابت کنند سپس حکم آن لازم گردانند ثلث العشره انقضت
 اما خواه خواه بر یکی عاقدین مجلس مذکور و اصحاب محفل ترک فرسخ واجب ند گردانیدن
 قطع نظر از آنکه کنفی است صریح اثبات اصل مقصد می کند کلام در دشمنان ایله اعلام ارکان
 اسلام مثل صاحب حسن حصین و امام قسطلانی و حافظ سیوطی و ملا علی و غیرهم که برین
 حضرات تمت بد مذبی و ضلالت نهادن خود را مقدس قرار دادن یا و چون دیکه خود را جم از جهان کمال
 احسان میکنند کمال حماقت و ضلالت است قوله دلیل چهاردهم آنکه این فعل در صدر اول
 واقع نشده الیه اقول جواب این مغالطه سابقاً بطور تفصیل حل فرمودم گردیده و مستلزم نبودن
 ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عدم فعل آنجناب همچنین عدم فعل اصحاب مت کر است و از
 تحقیق مستندین صاحب کماله ثبوت رسیده که احاده موجب تطویل است اما این قدر در میجا دشتنی
 که او عام عدم وقوع علی الاطلاق در صدر اول و قرون سابقه فی احاطه علی بخیر است جمع
 افعال جمیع اکابر صدر اول و قرون سابقه محل کلام است و چگونه محل کلام نباشد که اجله صحابه
 که اقم ملازمین خیر الانام در بسیاری از مسائل با وجود انقسام کمال اطلاع بحال کمال آنحضرت صلی
 علیه و سلم بنا بر احتیاط از دعوی عدم وقوع فعل درست احتراز می نمودند و صرف بر عدم علم و گمان
 خود اقتصار می فرمودند از آنجمله آنکه در صحیح بخاری و غیره مروی است که کسی از حضرت ابن عمر رضی

استفسار نمود که آیا آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز چاشت میخواندند یا نه حضرت وی بر حفظ اکماله
 الکفار و نمودن آخر احتیاط وی رضی الله تعالی عنه مقرون بصواب بود که ثبوت همان فعل از علم
 شهادت دیگران و نیز قولی که دلیل بر اینست که زمان امر بسیار غیر قار است **انما قول الله** تحقیق
 شرع مبین بدلیل مضامین آیات کلام رب العالمین و احادیث حضرت سید المرسلین صلی الله
 علیه و سلم فضیلت و شرف از منتهی لایحقیقه که نظیر از منتهی سابقه اند بهمت آنچه در ان زمان از نعم
 الهیه ظاهر گردیده ثابت فرموده اند و نزول نعمت را در یک ماه سبب تخصیص و تشریف نظر
 قرار داده اند و این امر متافاتی بسیار غیر قار بودن زمان ندارد امام فخر الدین رازی علیه الرحمه
 در تفسیر کبیر بزرگ آنکه میفرماید **مضان** الذي انزل فيه القرآن هدي للناس بينات من الهدى
 والفرقان الآية آورده اما قوله انزل فيه القرآن اعلم ان الله سبحانه لما خص هذا الشهر
 بهذه العبادة بدبر العلة لهذا التخصيص وذلك هو ان الله سبحانه خصه باعظم
 آيات الربوبية وهو انه انزل فيه القرآن فلا يعبد ايضا تخصيصه بنوع عظيم من
 آيات العبودية **الى قوله** ثبت ان بين الصوم وبين نزول القرآن مناسبة عظيمة
 فلما كان هذا الشهر مختصا بنزول القرآن وجب ان يكون مختصا بالصوم **انما** صاحب
 بیان نماید که حصول نعمت نزول قرآن را در یک رمضان علت تخصیص و تشریف طلوع ماه رمضان
 قرار دادند تا مثل مناسبت آن گردیدن مخالف محقق موافق و همست یا معارضه برکست **قال رسول**
صلی الله علیه و سلم فی جواب من سأل عن صوم الاثنين فيه ولدت الحديث ملا علی قاری
 علیه الرحمه در بر قاف آورده فيه ان الزمان يتشرف بما يقع فيه وكذا المكان **سئل** انما
 وجه ان نخو در میدان تمجیل و تضلیل **الکبار** اسلام تا خلق بر حدیث رسول مقبول **سئل**
 و علم طعن و ملامت را فراختن سفاهت و ضلالت است و بس **انما** احمد در سند اسیر المؤمنین ابو بکر
 آورده عن عائشة رضی الله عنها قالت ان ابا بکر لما حضرته الوفاة قال لي يوم هذا قالوا يوم
 الاثنين قال طان من مني **المنى** فلا تنظروا ابني لعذابي احب اليك الايام والليالي التي اقم بها مني
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و در سبب آن فرموده كان كما حله الله عليه و سلم بقائه
 في شوال و انما لا بها في شوال و كانت تحب ان يدخل النساء من اهلها في شوال **انما**

و تقول هل كان في نسائه حنلة الخطي مني؟ فذكر الحق وابتنى في شوال الحطاي فرموزه وفي
محتاج الحلي شعبان الذي كان الدهاء مستجاب يوم الاربعاء بعد الزوال قبل وقت العصر
لانه صلاه عليه وسلم استجيب له على الاحزاب في ذلك اليوم وكان جاري فخر في ذلك فوجها
وذكر انه صاحبك شفي يوم الاربعاء الا توفيق في البداية بنحو التدريس فيه اله انما انجته كفته وراشه
باسعادت حضرت نبوي بر روزی شده بود و این اعتراضی است شیخ بر ارشاد حضرت سید المرسلین که
در حدیث صحیح است فیما لدت الحدیث صاحب ساله بیان نماید که بآن اثین که ولادت با سعادت
در آن شده بود و دیگر ایام اثین را مناسبتی است یا نه و قول تحفه اول خارج از بحث است که یک چیز
و نه شش چیز می گیرست و اعتقاد بقا و شرف و برکت در فطر الزمان قول نعمت چیزی می گیرست و چون
حیدر گردانیدن امری است خارج از بحث و تا نیایار نقد تسلیم اینکه قول تحفه موافق به معانی صاحب ساله
معارضت آنچه در تفسیر عزیزی صاحب شریف گردیده مالای فی سبب ثل نعمتی زمان این است
از آنچه در وجه خصوصیات و وقت ضعیفی نوشته اند سیوم انکد ایراد می کند که کلام حق تعالی
مؤلفی در این وقت شده بود چهارم آنکه ساحران فرعون هم همین وقت به میان مجرمة عمره می می
ایمان آورده اند پس این وقت و کمال آنکه نور حق بر ظلمات باطل است که در است سابقا ترائی واقع
و در خصوصیات شقیه نگفته این شب بهرجاست چند شرف و اید الی قوله سوم آنکه نزول قرآن
در این شب واقع است و این شرفی است که نهایت ندارد و چهارم آنکه خلقت فرشتگان نیز در این شب است
و تا آنجا تحسان الترام جاسرین و اعاس که اول خویش از جد صاحب تحفه و والد و مرشد صاحب تحفه و خود
صاحب تحفه و برادران ملازمه را شدین ایشان چنان است که بر کسی مخفی تواند شد آیا کتابت انقباس
العارفین و فیض الحزمین و رسائل و فتاوی صاحب تحفه مثل رساله ذویه و رسائل مولوی فیج الدیرین
و رسائل مولوی شید الدین و رسائل صاحب مفتی صدر الدین انصاری صاحب کتابه و غیر هم سرود
و مشهور اند شما هر چه صاحب رساله عن جانب صاحب القفلة و اسلافه و اخلافه فهو
چون اذ عن ساکن الا تحفه الساهقین طرفه است که مولوی رفیع الدین صاحب کتابه مساله خود این رساله
صاحب ساله را بتصریح مرود و ساخته اند چنانچه در رساله مسایل فرموده زمان اگر چه سیال و غیر ثابت
اما آنچه بآن تقدیر کرده میشود زمان را از شب بر روز و ماه و سال اینها را شرعاً و عقلاً دور و فترت

چون یک دوره تمام شود باز از سر شروع میشود و همین حساب رمضان شهر صوم و دیگر شهر حج و عیدین
شود و دیگر را در دوره حکم اتحاد با نظیر اده میشود چنانکه در حدیث است که بنوعی عرض کند و در حضور
جناب نبوت که حق تعالی بجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون و زمین روزگاره دست برایش کشید
روزه نگذرد جناب نبوت صلی الله علیه و سلم فرمود انا احق من تبع موسی فصام یوم عاشوراء و صام
بصیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه و سلم بلال را وصیت کردند بصوم روز دوشنبه فرمودند فی کل
وفیه انزل فیه هاجرا و فیه الموت الی آخره **قول** که وجوب صوم یوم عاشوراء بوضیعت صوم رمضان
و انفراد شنبه و یوم نهم و یوم دهم و عالم صلی الله علیه و سلم که اگر سال آید و زنده بمانم و زنده نمانم با آن
ضم کنم تا ملت ما از ملت موسی علیه السلام مختلف نباشد منسوخ شد و احتیاج صوم عاشوراء با انعام
صوم دیگر اگر چه باقی است الی آخره **قول** هرگاه که به بجا آوردن آن حضرت صلی الله علیه و سلم صوم
عاشوراء بواجبت بود و بوجایست موسی علیه السلام احترام نمود و سوسه طعن صاحب ساله
از انعام اسلام باطل گردید و وجوب صوم عاشوراء بوضیعت صوم رمضان منسوخ شده چه اگر نظار را
بانه از منتهی لافقه و سابقه هیچ علاقہ و مناسبت نمی بود بعد گذشتن صد سال از یوم حصول نعمت
حضرت موسی علیه السلام و روزه داشتن آن جناب این روز برای شکر نعمت باز اعادة شکر آن نعمت است
آنست بعد وفات حضرت موسی علیه السلام چه معنی داشت که حصول نعمت بجات حضرت موسی
صلی الله علیه و سلم آن جناب روزی شده بود که از عاشورای محمد حضرت خاتم رسالت صلی الله
صلی الله علیه و سلم فاصله صد سال است و احکام ماضی جداست و حکام حال بوقبال جدا و اعادة
صوم و تحمیل الی آخره الفاظه اما آنچه گفته که در مولد اتباع صاحب محمدی مفقود است این قولش
حسب تحقیق مستند بود و دست تا آنکه در قول علامه ابن حاج هم از مضمون حدیث شریف شریف
و عظمت ایام و اعداء و احتیاج اعادة شکر آن نعمت تصریح موجود است **قول** دلیل ثانیه هم عت
از اهل علم و دینست الی **قول** که احمد بن محمد مصری در کتاب خود اتفاق علمای هر چهار مذہب است
این نقل کرده اند **قول** الحق تعصب نفسانیت و بیده بصیرت را کور می سازد و سبب شتم است
افسان در عیاه که زب ضلالت می اندازد و تصحیح استناد بکتاب جدول مصری مجبول موجب هیچ
آن برانگه مشهورین شرح محمدی بود که مثبت تجویز حکم ضلالت بر متعین آن حضرت باشد حدیث و عجب آنکه

سائها مکره الشیخ محمد بن محمد بن زور و شور نموده که یکی مشایخ و صوفیه علماء کرام و رافضی
 و در هیچ کتاب از او نهند و منی نیست الخ با وجودیکه در سیر شامی کتب فی سیرت مؤلف مشهور و صاحب رساله
 و کبری طائفه هم از او سنده می آید صراحتاً نهند و شهادت صلاحیت و شهرت شیخ مذکور است و اینجا
 که استناد بمصر می نماید هرگز مجولیت مصنف مصنف بخمال نمی آرد و قطع نظر از همه این قیاس بحث
 و کلام که در آن بیان است بطلان کذب فی مصری از نامه مسائل اسحاقیه عیان است بلکه صاحب تفسیر کبیر
 اقوال جانبک تسان و تجوزاً معتزاف میکند و اگر اسلام بدارد و گو بقضای آنکه دروغ گو را ملاحظه نباشد اینجا
 بر خلاف دیگر مقامات کثرت را سبب ترجیح نمی پندارد با جملة اگر درین مقام فقره کفی الله المومنین القتال
 که صاحب ساله برای اشعار تکفیر ائمه است محمد بن کمال بنی بانی نوشته بر فیسیم بانی ندارد اما احقر تفسیر
 که خارج از تحقیق بحث است بی فائده می پندارد **قوله قال ابن الحاج الخ قول قول ابن حاج** بحث
 آنچه و ساو سن صاحب ساله را از پنج و بن بر یکند حجت گردانیدن و بنا بر تفصیل کاربردین بران
 نهادن بر علم و بیانت خود خط کشیدن و در ضلالت و اضلال کشادن است ابن حاج مذکور در ضلال
 همان قول منقول و مسطور بعد از آنکه ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمل بر حمت خود بخوف و ترس
 و سزاوار بودن شهر مولد بر نیادت عبادت با وجود عدم نیادت حضرت بیان نموده و می نماید
 لکن اشار علیه الصلوة والسلام الو فضيلة هذا الشرا العظيم بقوله للسائل الذي سأله
 عن صوم يوم الاثنين ذلك يوم ولدت فيه فتشريف هذا اليوم فتعظيم لتشريف هذا
 الشهر الذي ولد فيه فيذبحون محترماً و يحترمون و يفضل بما فضل الله به الاشهر
 الفاضلة و فضيلة الامكنة و الاذن منة بما خصها الله من العبادات التي تفعل فيها
 لما قد علم ان الامكنة و الاذن منة لا شرف لها لذاتها و انما يحصل لها التشريف بما
 به من المعان فانظر الى ما خص الله به هذا الشهر الشريف يوم الاثنين الا ترى ان
 صوم هذا اليوم فيه فضل عظيم لانه صل الله عليه و سلم ولد فيه فعلى هذا ينبغي
 انه اذا دخل هذا الشهر الشريف لكرم ان يكون و يعظم و يحترم بالاحترام اللائق به و اتباعا
 صل الله عليه و سلم في كونه فخصه اوقات الفاضلة بزيادة في فعل الله فيها و كثرة الخير
 انين عبارات خرافت بسیاری از خرافات صاحب ساله و دیگر اسما علیه السلام گردیده حالاً از او

است تمام بود که صاحب سالک بیان این حاج را مردود می انگار و یا مسلم می دارد و قابل قبول نگذارد
از صاحب جلیل و ضلالت بی شمار و یا از آن باب علم و دیانت می پندارد و بر تقدیر اول حجت این حاج
آوردن مغالطه محض است و بر تقدیر ثانی حکم فیضیلیل مجوزین عمل بود که سقوط حجت است فافهم و لا تکرر
من المتعصبین ولی العناد فان الله تعصب العناد اصل الشقاق والفساد و نیز حافظ سیوطی
که مستند طائفه است حرج و شیخ تقدیر این حاج فرموده چنانکه از سیرت شامی ظاهر است بکرم و
عبادت مجرب و حجتی نقلی رفع آن مرجح اند و دیگر ائمه مشهورین کار را رباب دیانت نیست مگر جماعه
لازمه و یا باید که مدار مذمتشان بر امثال همین امور است و نیز محققین بر کتاب بدخل این حاج
کلامه مانده اند و بس است برای سکاات مخالفین آنچه شاه عبدالعزیز صاحب دستان الحیدر
فرموده ابن مردوق حنفی در شرح مختصر غلیل بقرینی آورده که ان ابن ابی حمزه و تلمیذه ابن
الحاج لا یعتقد علیهما فی نقل المذهب و غرض او ازین کلام اعتراض است بر صاحب
مختصر غلیل بخبر آنکه اعتماد او در نقل مذاهب بیشتر بر بدخل این حاج است انتهى سیوطی در شرح
ابن ابی عمیر در حال بدخل نوشته علی ان فیه مواضع لا یسلویه انکارها و فی عز علی شیخ الله
تعالی ان یختصه و اهذبه و اجرده الی آخره قوله قال الشیخ تاج الدین الی آخره
اقول اول قول فاکسانی که بر عدم علم ایشان بنی است چنانکه علامه مذکور از انصاف شریک
بیان فرموده کی بر اقوال دیگر محققین ترجیح میدارد که صاحب سالک بنا بر تضلیل ائمه دین این
حج را کرده و ثانیاً قول مذکور با وجود یکدیگر دلیل محض است مستندین صاحب سالک مثل
سیوطی و علامه ابن حجر و دان که در انسان العیون مذکور و در تفصیلی سیوطی فاکسانی
و سیبیا المدی و الرشاد و سطور و هرگاه که حال قول است
کتب مشهوره و برای مذکور است چنین است پس چه جای ذکر ذخیره السالکین و تحقیق
و جلیل السند و نور الیقین است اولاً اثبات اعتماد این کتب از کتب مشهوره و ثانیاً صحیح
نقول مذکوره و ثالثاً بیان وجه ترجیح اقوال کتب سطور و بر تحقیقات محققین مشهورین
صاحب سالک فرمونی ضرورت و یا بعامه مذاکله حکم تفسیق و تضلیل دیگر ائمه دین که مجوزین
این عمل اند و بتبعین ایشان نبویات و انصاف نهایت و درست قوله مجدد الف ثانی انما قول

این چه جزوت و بی باکی و چه مغالطه و چه الاهیست اگر صاحب ساله را حظی از عقل و انصاف بود
 کلام شیخ را که از بحث نزاع خارج است برای اثبات تضلیل علیه و بن پیش نمی نمود عباد تیکمه تط
 باوانی باشد اقتضای ذکر آخر آن نمودن که صراحتاً منع حاصل نموده بحث عنه در آن سطوح نیست
 مفید نیست همان شیخ در مکتوب صد و بیستم از جلد ثالث مکاتیب خود نوشته اند و دیگر آنچه در مکتوب
 خوانی اندراج یافته بود در نفس قرآن خواندن صوت حسن در قصائد گفت و مناقب خواندن
 چه مضائقه است ممنوع تحریف و تغییر حرف و قرآن است و التزام عایات مقامات منفه از قول
 در تحفه اشاعره است **الحاق قول** چه این به تفصیل بالا گذشته قوله مولوی عبدالحی در بعض
 یکاثر خود میر احمد بریلوی چه خود نوشته اند **الحاق قول** ذکر هر یک در مقابلۀ ائمه محققین خصوصاً
 اساتذۀ و شیوخ خودش در دین کار را باب حیائیت قوله بعض شافعیه همچو ابوالخیر سخاوی
 و ابوشامه نظیر الدین جعفر شیخ نصیر الدین که این عمل را بدعت گفته اند مد فروع است بعد
 تقسیم بدعت بسوی حسن و سیئه اول قسمت بدعت با تحسان اسادت ثابت گفتند این
 عمل را بدعت حسن گویند **الحاق قول** ثبوت تحسان بدعات حسن از صحابه کرام دوید که عظام از
 حنفیه و شافعیه غیر هم از ماسبق خود موع رسیده و موجب ابر عدم ملامت بودنش بدلیل اتفاق
 محققین از مستندین صاحب ساله نقل گردیده بلکه صاحب ثبوتیه السیفیه نقل اجماع فرق اسلامی
 بر آن برداشته که قولش شجره جلیله و دوسه روافض و اسما علمیه و بایه را از هیچ وجه قطع نشد
 و ثانیاً آنرا بلفظ بعض شافعیه حسن ای تغلیط عوام است چه تحسان این عمل تصریح محققین
 و حنفیه و غیر هم تا استاد صاحب ساله بقول مشهوره معتدله ثابت و معلوم و اسما چند
 از علما را کرام و محققین اعلام در ماسبق هم مرقوم قوله ستنداد با شخاص عقلین مجتهد و دیگر معتبر
 خاصه مقلدان مذنب حنفی را که قائل با فقیه بودن امام خود اند و اگر عاملین عمل مولد درین سلسله
 غیر مدلل اقتدا با شافعیه کیف ما کان جائز دارند باید که در امور دیگر معول شوافع که مدلل اند
 بدلائل بسیار همچو تابعین بالجهد رافع الیدین ترجیح فی الشهادتین و غیره من العبادات نیز
 اقتدا با مختصرات نمایند **الحاق قول** اولاً که درین سلسله اقتدا با شافعیه چه ضرورت چنانکه علما
 شافعیه قائل جو از این عمل اند چنانچه محققین عظام از علما و حنفیه که حامی فروع و اصول

مذمت خود و محقق و مدقق طریق خود اند تصریح با تحسین این عمل فرموده اند و سنانا تحقیق شایسته
 برای تأیید کلام چیزی نمی گیرست و تقلید مذمت پیشان امری دیگرست و ثانیاً در هر کجای که بجهت مذمت
 منقول نباشد اما مخالفت با اصول بهم نداشته باشد اگر بعلمی تحقیق این دیگر مذمت باشد است که
 آنحضرات هم از ائمه دین متین و ارکان شریعت چنین اند سنانا فرموده آید بلکه اقتدا با جزو بحث شود سنانا
 آن نیست که اموریکه صریح مخالفت ارشاد واجتهدیه و مجتهدیه مذمت یا مخالفت اصول مذمت خود باشد
 و از تحقیق مجتهدین مذمت خود شش آن امور یا مرجوحیت آنها بر ما است بعد از صحابه کرام نبوت رسیده
 و در پیروان هم ترک اتباع مجتهد مذمت خود و تقلید مذمت دیگر لازم گردانیده شود این یک صاحب ساله
 الزام بالا بلزم و قیاس مع الفارقست **قوله** حیف است که در عمل مذمت اقتدای غیر و او دارند
 و در عمل سنت سخن غیر پذیرند **الحاق قول** و سنانا این طعن قبیح چهل صریح است محل نزاع که تخریص
 عمل مذمت و سنانا صاحب ساله و سنانا و سنانا اساتذہ شان و علم فاضل کن اند بیجا و انصاف
 احادیث و تصریح مجتهدین ممانعت و یا مرجوحیت آن ثابت نیست و اموریکه آنها را سنانا داده
 این طعن می نماید اجله مجتهدین بسیاری از ان امور مخصوصه خود ممانعت و منسوخیت آن از احادیث
 شریعه خاصه سنانا و در بسیاری از ان مرجوحیت نیست آن بد دیگر آثار صحابه کرام ثابت
 فرموده اند پس طعن عدم پذیرائی سنت که برای اظهار تضلیل ائمه دین بلفظ حیف آورده جواب
 این حیف که مسکت طائفه صاحب ساله باشد بجز از ضعف چیست **قوله** بانیان بدعات و خدایات
اقول در حق فاضلین تحسین عمل مکرمه عاقدین مجلس فکر عظم باین طعن فاسد و ناصواب پرداختن
 نزد اولی الامر لایب است که بر آفتاب انداختن است بودن امام جزری صاحب حسن حصین و امام قسطلانی
 و علامه القاری و محدث دلموی شیخ عبد الوهاب تقی و غیر هم از مجابان و محبوبان بارگاه صاحب لولاک
 و از شان و درگاه پیغمبر پاک و پیشوای دین و قدوس شرح همین نزد کافه اهل دیانت و ایقان بنیاده
 از آفتاب و شرح عیان است اگر کسی کور باطنی خود و این ائمه هدی را از اهل ضلالت اسکار و یا از نقصان
 و خدایات جناب فاضل رسالت شتار و فی الحقیقت روی خود ستیاه می سازد و خود را در خارستان
 ضلالت می اندازد **س** که در بند برادر شیر چشم چشمه آفتاب چه گناه **قوله** فصل دوم در پاسخ
 شبهات مجوزین عمل **الحاق قول** تقریر علماء است و لکن ترمذی خود بخف بعضی مقدمات

وقلت بعض عدم فهم مراد بعض بلفظ شبه تعبیری نمی نماید بلام جواب هر چه در حدیث می آید بی باکار
 می سراید و از غایت بی شرمی حقوق حضرات مستندین خود یا می آرد و از خود و دو گویندین اقبال خود
 پاک نمی آرد که بدین حضرات مباحجاب برای نام نهادن می سازد و طرد آنکه بر شک و بی اعتمادی عالیشان است
 می نازد و بر کلام او نشان نظری مانده که مسلم طعن بلام جواب شبهات نموده بر کلام او نشان توجه می نماید
 از اینجا که همه جواباتش از قبیل خرافات و همه تقریراتش خرافات است چنانکه از کلام او درین کتاب گذشت
 مقصد صرف دفع ادبام و بجز جمله و اظهار لغویت و عادی سقلم نیست بر مبطلات و بر علل و بر کتب
 در سخنان عملی که عیان و مستبین است حاجتی ندیده متوجه بیان فسادات اجوبه صاحب سبک گردید
قول تحقیق بدعت و مفلس گشت از **اقول** از ماسبق ثابت گردید که آنچه در مقدمه بیان شد
 آورده مخالف تحقیق محققین بلکه مخالف اتفاق است پس چرا از اشخص کاسه و بنار الفاسد علی الله است
 قلت العیش فی الخلق **قول** اگر وجود آن فعل از حضرت مقدس نبوی واقع شود بهمان نسبت گردد
 و اگر آن فعل از وجود مقتضی عدم مانع بوجود نیامد زیرا که آن فعل از سنن نبوی بود و آن **اقول** واجب
 که او لا یعنی مانع و مقتضی دریافت می نموده من بعد قدم در رد و ابطال اقبال الیه اعلام می فرمود
 از شهادت صحابه کرام واضح که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیاری از امور غیر از این بود که محجوب بطبع
 مبارک می بود و صرف شفقت علی الامته بهم بکمال استقامت حج بر ایشان ترک میفرمود و پاره ای که این معانی را میزد
 میسر نیست اعراض از آن حضرات بدین خرافات شخص بی سرو پا است با تکیه بر آن آنحضرت را علی الله
 عزیم و عافیت لازم نیست البته و صورتیکه که امی قرینه خاصه نبی فهم مجتهدین بر گفته و اجتناب
 که امی فعل دلالت کند آنوقت البته ترک آنحضرت باین معنی دلیل عافیت می تواند شد **قول** چون از کسی
 بپوئان عبیدین نماز فضل بعید گاه آن **اقول** اولاً ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم را که علی الاطلاق
 مرغوشا رعست و مقید بهی و مخصوص بقید نمیست بخصوص تقریر سنت اذان برای عبیدین که مستحب
 فرائض است قیاسی و از آن حکم ضلالت استنباط کردن قیاس مع الفارق است که در تعیین سنن
 برای صلوات مخصوصه البته خصوصیت قول فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضرورت و امر که از قول
 و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت نباشد اعتبار آن امر مخصوص بطرح نیست برای کسی که از این بگوید
 نموده علی تصریح فرموده اند که اگر در عبیدین بهم بجای اذان که امر نمی کرد بگزیده بطرح نیست بلکه بخاندان

خلق گفته شود البته حسن است که ندین است در عموماً شایع ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة از باب
العیدین در فصل ثالث در شرح لا اذان ولا اقامة ولا نداء گفته فی یغنی ان یفسر النداء بالاذان
لانه یستحب ان ینادی لها الصلوة جامعة بالاتفاق وعن ابن ابی بکر رضی الله عنه ان
نہما وقال بل المسبح لمراد ان الصلوة العیدین معاویة رضی الله تعالی عنہما وروای
در خصوص اذان عید هم که از مجتهدات بعض صحابه کرام بوده اطلاق ضلالت بطوریکه داخل عقاب
نجد نیست محل کلام است و مال بطلان قیاس بنقل قبل عید و صحیح نبودن اطلاق ضلالت
بر فاعل و مجوز و تخشس آن مع تضارض روایت منقولہ صاحب سالمه بر روایت مانعت نفوذ
حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه از آن که دیگر مفسرین فقها نقل فرموده اند از سابق نگاہ
قطع نظر از آنکه نیگویم که همان حضرت امیر کرم الله وجهه قایل تجویز آستان جبر تکبیر و غیر
بوده اند با وجودیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عید فطر ترک آن فرموده اند و صرفاً رعایتاً
جبر نموده اند بلکه بعض فقها در ثبوت جبر از آنحضرت علیه الصلوة والسلام در عید اضحی کلام
در غنیة المستغنی در بحث اختلاف حضرت امام عظم و صاحبین در رضی الله تعالی عنہم در جبر تکبیر
فطر و عدم آن بعد از ذکر دلائل طرفین و اجوبه آن فرموده و الذی ینبغي ان یکون الخلاف
فی استحباب الجهر و عدمه کافی کراهته و عدمها فعندہما یستحب الجهر و عندہ
الاخفاء افضل لان الجهر قد نقل عن کثیر من السلف کابن عمر رضی الله عنہما و ابی امامة
الباهلی رضی الله عنہما حالاً صاحب سالمه را باید از خرافات خود توبه نماید که از قول فاسدش حکم
ضلالت صحابه کرام لازم می آید معاذ الله من ذلک لفساد قولہ و تخریج ابن حجر و شیش
آن بصوم عاشوراء قیاس مع الفارق است الی قولہ در اینجا احیای سنت موسوی نیست
تشیع این استنباط غفلت مناظر قیاس مخفی اصل فی اساس است انما قول منشأ و این طعن
و نام بر کلام آنکه اعلام خود را می و بر زده درانی است باید دریافت که غایت تگاپوشی هم
سبطین شرف ایام ولادت با سعادت و منکرین سنجابا عاده شکر نعمت بهین است که ایام
لاحقه ما بازمان سابقه موافقتی پیغمبت و برای ادائی شکر نعمت بعد در زمان صلی
در شرح بنو نبوت امام حافظ ابوالفضل ابن حجر بخت دفع این بر اصل برای استحباب

اعاده شکر نعمت و ادای آن بعد در از زمان در نظیر آن یوم از شرع شریف ذکر فرموده حال آنکه
 صاحب ساله باید و بد که چقدر سرگردان گردید و یک لفظ نفهم فهمید و با وجود آن الفاظ شایع
 آمده و این سخن آن مقتدا یان خود که سنت جاهلان است بر زبانش رسیده اما حیف که مضمون
 این شعر از گنجی شنیده یا ناخاطم الجبل الواسی لم تصدعه ارحو علی الواسی لا تحو علی الجبل
 از مسخوخت افزا و صوم عاشورا و شروخت ضم تاسع مع العاشر و بودن علقش موافقت جناب
 موسوی علیه السلام مضر فی بابا هم عقلا فی نسیده و بین تنه تطویل لا طائل صاحب ساله عبث
 گردیده حضرت موسی علیه السلام که برای شکر نعمت پروردگار عبادت او تعالی ادا نمودند و جناب
 حضرت خاتم رسالت بعد مرد و دور از وفات حضرت موسی علیه السلام در نظیر آن یوم اعاده
 نعمت بعبادت بقصد موافقت حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصلی اصیل برای استجواب عباد
 شکر نعمت بعد زمان طویل در نظیر آن زمان بثبوت رسیده و قول بطلین و منکرین و دود گردیده
 و انانیک میداند که احیاء فاسد بطلین معاذ الله بر حدیث جناب خاتم رسالت هم وارد نمی باشد
 که آن عاشق را که حضرت موسی علیه السلام در آن نعمت نجات یافتند و ادای شکر آن نعمت در آن
 عاشورا اندر صد سال قبل گذشته پس این عاشورا را با آن عاشورا چه نسبت و این شکر را
 که بعد مرد و دور از ظهور نعمت بوده شکر موسی علیه السلام چه موافقت الی غیر ذلک هر آنکه آنوقت
 و الرساوس عهنا الله تعالی تلك الاوهام و الهواجس باقی نماند احتمال اینکه صاحب ساله قدم
 بر جفت تفری نمازد و تنبیه گردیده از بون بودن صوم آن حضرت صلی الله علیه و سلم بقصد
 ادای شکر نعمت و اعاده آن موافقت جناب موسی علیه السلام نیز انکار سازد چنانکه چندین
 از سفاهان تفوه می نمایند گویم این احتمال مخالف روایات کثیره از احادیث صحیح و تحقیقات
 ائمه دین از شرح حدیث ست علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال الامام الطحاوی بعد ان
 روی الحدیث ففي هذا الحديث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اغما صامه شكر الله
 عز وجل في ظهارة موسی علیه السلام علی فرعون فذلك علی الاختیار لا علی الفرقه
 بحث لانه لقائل ان يقول لا نسلم ان ذلك علی الاختیار دون الفرقة لانه علیه السلام
 ادر بصومه والاخر مجرد عن القرائن یدل علی الوجوب كونه صلى الله عليه وسلم صام

شکر الله لا ینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ
 نیست حال جواب تنزیج حافظ ابن حجر که صاحب کمال عالمانی باظهار تبحر خود اشعار یافت
 علامه مدوح در این برپاخته و بی باکانه کلمات طعن تشفیج تحریر ساخته و هم برین قیاس حال و تنزیج
 حافظ سیوطی باید فهمید که صاحب ساله با وجود تطویل کلام باصل مرام برسد **قول** تخفیف عذاب
 ابوالمب بر تقدیر صحت فعل حضرت اکیست بسته را اقتدا بافعال حق جل و علا و تالیف
 بران شروع نیست **الخ اقول** بر تقدیر تسلیم صحت و ایت تخفیف عذاب این مقال فایست چه را
 روایت که بطور اثر نعمت بابرکت در هر یوم الاثنین پسندیدگی حق شفا اظهار فرموده است
 علامه بن الدینه بر این قول نگرین اثبات برکت ایام ولادت حضرت سید المرسلین علیه السلام بقرآن
 برکت در نظار یوم ولادت علی بی ثبوت رسید و بواسطه ساله کی توجه گردیده که ثبوت بقا ثبوت ولادت در نظار
 و لا تو برکت و ثبوت بخوان نیست و لجا اقتدا ببنده باضال خاصه الیه **قول** ادعای توارث الخ
اقول این جواب متوجه نیست که استدلال به توارث علمای اعلام و اعظم دین و اکابر مسلمین در جمیع
 از اعظم جمیع جموده پس گو معنی اصطلاحی اصولی اجماع بران صادق نیاید اما لکن بی ثبوت توارث
 از جمیع غیر و جماعت کثیر علماء و اعلام و قضات و عقیان اسلام و اعظم دین و اکابر مسلمین بخوان
 بلکه آنکه صاحب ساله و طائفه او آنهم حضرت اکرام را جهال و ضلال گویند و محاسب ظاهر تصریح این کلمه
 از صاحب ساله مستبعد است که خود هم آنحضرات را داخل فقها و محدثین میدارد و مندرج در و کس
 بر تقدیر تسلیم اختلاف هم حکم ضلالت و کفر و عیب باطل خواهد بود و تالیف صاحب ساله بنام
 جواب تطویل می سازد و برکت مستند بر پیش نظر می اندازد و تحقیق مستندین صاحب ساله که در سائل
 غفاره خود باید دلیل توارث حسن آن ثابت می نمایند و ما خود و غنی چه پس آن قرار میدهند که اجماع
 تمام از صد اول غیر هم ثابت نموده اند و کس برین شرط عمل فرموده اند در مختار و در بحث تکلیف نماز
 حید آورده لا یلزم به عقاب العبدان المسلمین توارث و فوجبا تها هم علیه السلام
 و لا یمنع العامة من التکبیر فی الاسواق فی الايام العشره به ناخذ بحرج و یختص غیره و هم
 هم بجز بیان علیه آورده و فی التمسک و ذکر الخلقاء الراشدین مستحسن بدانکه جری لغوات
 و بدانکه تعیین **الخ قول** باید که اهل اجماع کسانی باشند که معتقد بودند **الخ اقول** این قول بر مرتبه

اگر چه اجتهاد شرط اجماع اصطلاحی اهل اصول است اما در سائل فرجیه اتفاق متحقق هم با وجود
 مراعصاری برای جمیع مثل اجماع مصطلح کفایت میکند در سلم و بحث اجتهاد فی المذاهب
 علی اتفاق العلماء المحققین علی مراعصارجحه کالاجماع الخ قوله نیست آن رنگ کلام
 که با استحسان استقبالی بن عمل قائل اند بخیر است و در توریع و طهارت این کرام شک نیست
 لیکن این قول مردود است باینکه کلام عباد و زبادی اجتهاد و استنباط شرعی هر گویا صالح عمل
 نیست الخ اقول چنانکه در توریع و طهارت این کرام شک نیست در بدون اینحضرات از ائمه
 اصحاب و محققین درین اسلام دار کان شرح مبین حضرت سید الانام صلی الله تعالی علیه و سلم هم
 بیچگونه شک نیست و گواهند مطلق استقلالی ایشانرا حاصل نیست اما بنحصر علوم دینی و جمیع
 اصول و فروع مذاهب خود با و بلکه تحقیق و تدقیق بر طبق اصول مجتهدین باصل بالیقین است
 پس استحسان این آئمه کرام که موافق بکتاب و سنت و مندرج در عموماً مذوات شریعت غیر
 مزاحم و مخالف بکلامی سنت است البته صالح عمل است و نسبت ضلالت و تمت معارضه
 کتب و سنت بران آئمه امت محض بجا و محمل است قوله و من شر قال فی مجالس الاراد
 و من لیس من اهل الاجتهاد من الزهاد و العباد فهو فی حکم العوام لا یعتقد بکلامه
 الخ اقول استناد بکلام مجالس الاراد همان مثل سنت که جمله کاتقر و الصلوة را پیش نظر دارند
 و کریمه و انظر سکاری را پیش پشت انداخته کان لم یکن انکارند این قدر خیال نکرده که صاحب
 مجالس درین قول استثناء نموده و متصل جمیع قول نوشته الا ان یکون موافقاً لاصول الکتاب
 المعتبر الخ پس این عمل که اولیاً اگر ام التزام و اهتمام آن فرموده اند موافق کتب معتبره و مشهوره آئمه
 اعلام است که حاوی فروع و اصول حق و مقول و مقول بوده اند قوله استدلال باین حدیث درین
 محل بی محل است الخ اقول حال کمال حضرات نجدیه قابل تماشا است امری که برای اثبات
 مدحیات خود بحدیث و خروج دلیل میگردانند همان دلیل با وقت ذکر مخالف دلیل میگردانند
 بر اهل اثنی عشری سب و کینه و با بیرون و خروج در سب و تفهیم المسائل که بکمال جد و جهد برای حفظ
 مقتدایان خود در سالها سال بتالیف آن پرداخته اند در سب و استناد با وجود اقرار اختلاف
 صرف لفظ بسیار از فقها را که در یک کلام محدث و باوی واقع گردیده و بخند خود فهمیده و از آن

تصریح می نماید که در بیان مقام و در کتاب بجملة از ان کتابی که جمیع البرکات و جزایات و
و جمیع الابواب غیر از این را بر این مقام مگرین تفصیل تمام نوشته اند چشم پوشیده چه قدر بلند است و نگاشته
حدیث و احوال اتباع عامه و جماعات ایشان از جهت بزرگوار که امام احمد و مسند خود از معارف
حلیل و آرد و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان ذی بلاء ناس کذب
الغیر یاخذ الشیخ و القاصیة و ایاکم و الشعاب علیکم بالجماعة و العامة و
ابن ماجه و سنن خود از این موضع می آید و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتبعوا السواد
الاعظم فانه من شد شد فی النار و ابوه داود از ابو ذر رضی الله عنه روایت میکند قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
شیخ عبد الرحمن در ترجمه شکوة بذیل حدیث اول می نویسد اشارت است بآنکه معتبر اتباع
اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی حسین
عبد اسطیعی ناظر عن المفردات می نویسد و السواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة الی ان
قال فی این مذکور صاف و واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم است الی آخره افکوش صاحب
رساله بر مسائل مسائل فارسیه مولفه معتقد ایان مذنب و به هم نرسیده بی فائده و در بی تمیز
بلکه تفصیل و تکفیه ائمه اهل حق گردیده اما آنچه نوشته آری محققان کیش و سفها ضلالت ایشان
فریب بخورند و میدانند که ایقدر انبوه کثیر از علما بخون بر راه باطل و ماصواب سلوک خواهند کرد
الی قوله حدیث اتبعوا السواد الاعظم از اهل کتابت خود شنیده و توشیح عقیده خویش می کنند
الی آخره جو ابان امر همین است که اهل نوب صاحب سال هم بخواله شرح ائمه دین از احادیث
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم لازم بود و اتباع کثیر و عامه علما و مجتهدین ثابت کرده اند
صاحب و ابکم فوجو ابنا قوله نمیدانند که اباب حق از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود کما
فی التذلیل که الدین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم الحق قول برای بطلان استدلال
برای اتباع سواد اعظم و کرات کریمه فی فهم مطالب نهاده و این امر که اباب حق اندک بوده اند
و خواهند بود از ان ثابت ساختن خود را از اباب حق قرار دادن و ائمه مشهورین و محققین در زمین
که اصول این چند سخن هم باشند و در مذکور اهل ضلالت تعاون اتباع و اخص است که این در همه

پیش نموده و اهل حق ابطال مرد آن فرموده اند و تحفه اثنا عشریه و فصل ثانی نیز باب گایه گفته
 کید یازدهم آنکه گویند مذهب اثنا عشریه حق است مذهب اهل سنت باطل زیرا که اثنا عشریه و اکثر
 اوقات و اکثر بلدان قلیل و ذلیل مانده اند و اهل سنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق الحق می فرماید
 و قلیل ما هم و نیز فرماید و قلیل من عبادی الشکور و درین تقریر تحریف کرده ام نیست و قلیل
 مدلول آن نیز که حق تعالی در حق اصحاب الیمین این است فرموده است ثلثه من الاولین و ثلثه من الآخرین
 و جایگاه بقولت و صف کرده است کما قال و لا یجوز انهم متساوون و فی الواقع شکی نیست که صرف العبد
 جمیع ما انعم الله علیه فی باطن لا یطعمه است مرتبه است عزیز الوجود در پنجایان حقیت و اهلطان
 بذات سبب بیان قلت شاگردین و کثرت خویشتن است و همچنین در آیه قلیل ما هم بیان نیست که
 عامل جمیع اعمال صالحه کیست الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم درین آیه هم
 ذکر عقاید حقه غیر حق نیست و اگر قلت ذللت موجب حقیت شود باید که در اصحاب و نوارج
 و زیدیه و اهل طایفه و ناسیه احق و اولی الحق باشند از اثنا عشریه که بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی
 در کتاب عزیز خود و جایگاه نور و علم و تسلط و شان الحق و عدد و مفراید الهی سبق و کثرت
 لعباد فانهم مسلمون انهم اهل المصورون و ان جندنا هم المصورون و انهم اهل المصورون
 و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذل انکم انما کونتم عبادی و المصلحون و عبادی دیگر
 عباد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات المستغفرین و الا انهم کما استخلفوا الذین
 من بعدهم فلهذا هم دینی هم الذی یارثنی بعد ان یتوفی الذین من الذی کات و در احادیث و اخبار
 با تتبع سواد اعظم است و موافقت با جماعت تاکید فرموده اند الی آخره انهی قولم اگر من مدعی
 این لفظ مراد باشد کفار نسبت به مسلمانان سواد اعظم اند اتبع ایشان واجب است و اگر نسبت
 بامت پس درین است مرجمه نیز اصحاب علی باطله نسبت بابل حق سواد اعظم اند چه در حدیث
 و در دست مستفوق ائمه احدث و پیدا است که بهشتا و دولت نسبت به یک است و اعظم است
 بیرونی آسانانند الخ اقول قطع نظر از آنکه علی محققین لم یفقروا و محدثین بنا بر مکر اتباع جموده
 علماء دین و اکثر ایشان است همان این را شاه حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده اند
 صاحب ساله و یقیناً فرمود که کبر او بیستم ستاد و بدان نموده اند پس بر صاحب ساله است و تعیین

تعارض جواب این تناقض اما حقرا که در بیان مطلب نه قصد مجادل و تشبیه پس مختصرا میگویم
که آنها در احتمال اول در ارشاد آنحضرت باریت اذا اختلف الناس فليكم بالسواد الاعظم مضمون
الکاهه است اما آنچه بر احتمال ثانی لازم گردانیده و آنچه در دلش آمد بی باکانه بقلم رسانیده جوابش آنکه
در سلم و شرح آن موجود است **اقول** کثرة الفرق لا يستلزم كثرة الاشخاص بل يجوز ان يكون
اشخاص الفرقة الواحدة اكثر من اشخاص سائر الفرق فوحدة الفرقة الناجية لا يوجب
كون الحق الاقل الخ پس اصحاب فرق باطله را نسبت باهل حق سواء اعظم قرار دادن باطل است
و در اینجا حاجت ما شبیه این باشد که در و بی مطبوع گردیده است و معتقد این طائفة است نقل نموده
فهمنا الحديث معيار عظيم لاهل السنة والجماعة شكوا لله سعيهم فانهم هم السواد
الاعظم وذلك لا يحتاج الى برهان فانك لو نظرت الى اهل الاهواء باجمعهم لا يبيغ
حد هم عشا اهل السنة والجماعة اما اختلاف المجتهدين فيما بينهم كذلك خلا
الصوفية الكرام والمحدثين العظام والقراء الاعلام فمع اختلافهم لا يفضل احد
الاخر الى قوله كما في هذا المذهب انتهى قوله في قسم ثابت شد که مثبتین افضل سعاد و عظام
نسبت با نفعین عمل مولد الخ **اقول** اولاً که فضیلت و عظمت و اکثریت مجوزین بر ما بهیضا
علی ممر الاعصار از کتب معتدیه علماء دین ثابت است و اگر کسی باشد شک شبهه افتاده است متحققین
قولش مردود ساخته اند اگر صاحب ساله را رجوع بآن کتب کبیره و صغیره مثل شیر شامی و غیره
و ثابت با سنة و غیره و دشوار باشد تا بر ساله ستاد خود رجوع نماید و مختصر آن در سابق
درین ساله هم منقول است و ثانیاً کبری طائفة هم آنان را نکار نمودن توانستند از بهیجا است
که در توضیح المسائل مقتضای آنکه در و فکر را مافظه نه باشد لاچار گردیده و از تناقض و اشتباه
کلام هم نماند شیعه در یک حکم نوشته که ما را نظر بقوت دلیل باینه بر کثرت اقوال **قوله** سکوت
صدر اول درین باب اشخاص قصه را با نفعین یکذات کرده است الخ **اقول** اولاً هرگاه
سکوت شایع در بیان احکام مستلزم منع سکوت عنایت پس تا دیگران چه در و ثانیاً
میگویم که دلیل تحسان اجله صدر اول بسیار بی زامور خیر با وجود اطلاق محدث و محدث
ما و از عدم شجرت مخصوصها از سخت گنهایش آنست که بخت شجرت پنهان بدو عین است

صدرا و اول صدر اول باب مجوزین درین باب یکذرات گفته اند قوله پس متعین شد که نیست مراد از سواد علم
 که جماعت صاحب یا جماعت علماء در سخن احوال بعد از آنکه صاحب ساله سرگردانها در تعیین مراد
 نموده قرار بدین قول کرده مالاً اگر چیزی انصاف دارد اینقدر و دیگر بخمال آید که بودن امام پس چه
 و قسطلانی و سخاوی و عسقلانی و صاحب مجمع البحار و ملا علی قاری و غیرهم در احصاء خود همان
 علماء در سخن وین متین و عامیان شرح مبهم و بهترین مردم روشن چون کتابست پس امیر که
 این حضرات محققین و امثال اینها از علماء کبار علی جملة احصاء قرن فقر نادرتب مشهوره مقسمه گشت
 آن فرمایند و حسن آن از مضامین احادیث شریفه استنباط نمایند و اگر شاذ و نادر بر خلاف آن گفته
 قولش در کتب مشهوره مقسمه مردود فرمایند و در فوت آن از سواد اعظم چهار تیاست اگر کوئی گفته باشد
 مجتهد مطلق نبوده اند و منصب اجتماع استقلال ندشند گویم چهست بخوبی که در جامعیت اصول فروع مد
 مجتهدین و ملکه را سنجیده تحقیق احکام دین متین داشتند اگر بالفرض نقصان معمولی خطرات عصر بعد عصر
 حسن این امر نباشد لا اقل مکر ضلالت بر مجوزین آن چگونه جائز خواهد بود و قوله و برین قیاسست جواب
 از حدیث من سئل کالاسلام ستة حسنة الحدیث که سن یعنی احیی است نه یعنی اوج و او جهاد الحاق
 شرح حدیث از محققین تصریح فرموده اند که سن یعنی مطلق توح وانی بطریق است که شامل است احیاء
 طریقه سابقه و احوال طریقه مبتدیه را و غرض من منافی ابداع نیست علامه شامی در رد المحتار آورده قال
 العلماء هذه الاحادیث من قواعد الاسلام و هو ان کل من ابتدع شیئاً من الشرائع علیه
 مثل من اقتدى به فذلك و کل من ابتدع شیئاً من الخیر کان له مثل اجر کل من عمل
 یوم القيمة و عاصمة آخر عمدة المرید و همچنانست در شرح صحیح مسلم امام نووی مجمع البحار و غیره با
 طرفه انکلیسجا از بودن سن یعنی او جهاد انکار دارد و خود در رساله قول الحق نام می نگارد و در حدیث شریف آمده است
 من سن سنة حسنة فله و زها و ز من عمل بها یعنی هر که طریقه بدی ایجاد کند بر وی گناه است ام
 قوله استللاج تعال بلاد چه حجت چه محرم مضایجا و ناصواب است ام اقول بسیاری از اندوین و علماء
 بر سخن تصریح فرموده اند که البته تعال و احتیاط مسکین در بلاد خود را اگر چه بعد عصر صدر اول باشد و اول است
 و احتیاج بلکه بموجب شد حدیث شریف علما و افضل سنت است در عین العلم فرموده و الا سار بالمساحة
 فیما لم یضرب عنه و صار معناه بعد عصر هم حسن آن بدعتی است که سواد در کتب مسعود و غیره

گواهی دهد فرموده و اینهمه اگر چه بدعت است و از سحاب و تابعین نقل نگردیده اند ولیکن بی وجه بدعت
 بود چنانچه که بسیار است بدعت نیکو باشد پس بدعتی که مذموم است آن بود
 که مخالف سنتی بود و اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن و در شریعت محمود است و هر قومی را مادی است بایشان
 مخالفت در اخلاق ایشان هر قومی بود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود خالفوا الناس باخلاصهم
 و چون این مردم باین حد افتت شاد شوند موافقت ایشان سنت بود آنچه و صاحب مال که بحواله قنای
 خیابانه و غیر حاجت نبه و در تعامل خاص و شرط بودن اتفاق جمیع بیان نموده و باز حکم از اعمال قرار
 داده و قطع نظر از آنکه این دعوی له الا به تقدیر تسلیمش از حجیت تعامل انکار ساختن است و تا بنا حمل
 نمیکند بر اعتبار اتفاق و بدو نش از صدر اهل شرط میکنند و او این است که تعاملی بصلاحت تفسیر
 اطلاق داشته باشد همان است که از صدر اول بالاتفاق تکرار داشته باشد پس اگر در عصری رسیده
 باشد خوف خاص امر که تحریم آن از شرح ثابت باشد مروج گردد البته این تعامل و خوف موجب تفسیر
 اطلاق نمی تواند شد و اگر عملی باطلاق بی اعتباری خوف خاص و تعامل بعد صدر اول مراد داشته
 شد از آنکه تحت تعینات متعین است علامه شامی در حاشیه و در مختار و شرح قوالی که از ایشان نقل نموده
 و بعد از آن اعتبار عرفی الخاص که اکثری و با اعتبار و علیه فیهما بجزان النزول
 بعد از وظائف الی فی آخر می نویسد قال فی المستصحب التعامل العام ای الشائع المستفيض
 و عرف المشهور لا یصلح الرجوع الیه مع التردد و فی محل آخر منه و لا یصلح مقید لانه
 لما کان مشترکاً کل متعارضان یدری و فی الاشباه عن الیه تزییه و کذا ای تفسیر
 الا جازع لود دفع الی احکامات عن الاعلان بدیهه بالثبوت و مشایخ بلخ و خوارزم افقوا
 بجزان اجازة الحاکم للعرف به اقلی ابو علی النسفی ایضا و الفتوی علی جواب الکتاب
 لانه منصوص علیه فیلزم ابطال النص فاذا ان عدم اعتبار به بمعنی انه اذا وجد
 النص بخلافه لا یصلح ناسخا للنص و لا مقیدا و الا فقلنا اعتبروا فی مواضع کثیری
 و اذا دام ایضا ان العرف العام یصلح مقیداً لآخره قوله بدعت کما و حسن بدعت کما
 اقول بدان معنی که بدعتات مندرجه مندوبات شرعیست امیله صدر اول و دیگر آنکه دین
 از تقدیم و متأخرین اطلاق بدعت فرموده اند بدان معنی لفظ بدعت بیج منافاتی بخیر ندارد

و بعضی که بدعت منافقانی بحسب دارد بر شخصیات جمهور آنکه دین جموعا و برین محل خصوصاً صدق ندارد
قولہ اما تعامل حرین الخ اقول قطع نظر از آنکه خوف سلیمین و تعامل بلاد اسلام را اندوین و فقہار
محققین جموعا معتبر انگاشته اند تعامل حرین شریفین را از دو جا اند تعالی شرفا خصوصاً موجب حسن
و مندوبیت و مخالفت آنرا مستلزم قبح و کراہت نگاشته اند و مراد از آن تعامل آن تحسان علماء و ائمہ علیا
طیبین و اعیان آن بلدین شریفین داشته اند در ہدایہ در بیان تراویح فرمودہ و المستحب الجلوس بین
الترک و یحتمل مقدار الترویج و کناہین الخامسة و الترویج لعادة اهل الحرمین الخ اما آنچه در
رسالہ بعض عبارات تضمنہ بہتلا بودن بعض ساکنین حرین بقلبت علم و افعال سیدہ محرابیہ و
پیش نمودہ کلام را بی فائدہ و محض طول دادہ و بجز آنکہ از غیظ و غضب ل خود بدگوئی کسیانکہ در کتب
شرح شریف بکف لسان و غضب بعباز ذکر ساری آنرا ام فرمودہ اند و برای حسن ایجاب آنجا اشارت
نمودہ اند بیجان بیان می نمود فائدہ دیگر نمی بداند البتہ بی شک و شبہہ سیکہ در حرین طیبین و حریت
شرعیہ لعل کہ در آن افعال و لیاقت اتباع ندارند اما این از کجا کہ تعامل ائمہ محققین حرین طیبین
و علماء و رفیقین آن بلدین مکرر می قابل استناد نباشد و برای تفصیل دیگر فیہ آن محبوبان شارع اعتقاد
علیہ رواج شرک و کفر و ضلالت در ایالی آن اکتفا شد بر خلاف مضامین احادیث شریفہ نمودہ
شود **قولہ** پاره است از حدیثی کہ موقوف است بر این **سعدی** **الی قولہ** در حکم موقوف پوشش
ہولیس **شجۃ علیہ السلام اقول** اولاً کہ فقہار کرام و محدثین عظام حدیث ماراہ المؤمن
حسنارام فرمایم از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روایت نمودہ اند بدان جا بجا و کتب مشہورہ
معتمدہ برای تحسان شخصیات ائمتہ و تعامل خوف و عادت استلال فرمودہ اند و کلام
صاحب سالہ باوجودیکہ دعوی بکمالی خود و ادعای خیال خام است و در بیجا سندی از مستندی
و از کتب مشہورہ نشان میدہم شاہ ولی اللہ صاحب بلوی در ہدایات گفتہ اند شاخ و ذریعہ
کہ مناسبتی بہود و جانبدارد و کالبر رخ است کہ لا یحق استنباط کردہ اند قال لابی صلی اللہ
علیہ وسلم ماراہ المسلمون حسنا فهو عند اللہ حسن و ماراہ النصارى حسنا فهو عند اللہ حسنا
و در بر چندی شرح مختصر و قایم فرمودہ فان العرف ایضا حجة بالنصر فقد قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ماراہ المسلمون حسنا فهو عند اللہ حسن الخ و ثانیاً اگر چه خوف

بودنش بر حضرت ابن مسعود را ایراد لیس بخت صحیح خواهد بود و تا بسیاری از احتجاجات کبری ملاحظه
روی بطلان خواهد نمود این را بجا که احتجاج بموقوف برای خود صحیح و برای دیگران قبیح است قوله
پس مراد از مومنین مجتهدین باشند که وصف اسلام کامل اند و فال لطلق الی الکمال **اقول**
اینقدر که مراد از جنس مومنین علماء کاملین اند نه عوام و جالین از مومنین درست و درست بی قال
و قبل است اما تخصیص حصه مجتهدانیم به مجتهد متقل و آنهم در قرون ثلثه با در قرن صحابه پس البته
بجست مخالفت متدلال فقهاء محققین و فراغت شرح محدثین معتدین نایق بول است و بهر فی نفسه
بی دلیل ملاحظه تاری علی رحمه در مر فاة فرموده و المراد بالمسلمین بذهقهم و عمدتهم هم العلماء
بالکتاب السنة الابعاد عن الحرام و الشبهة انه و سند عبارت ملفوظ سراج الهادی تقدیر
صحت نقل هم مفید عایش نیست بلکه او است که در این عبارت بهین قدر موم از لفظ مومنان
در لفظ حدیث خلفاء را شدید مع ائمه مذہب دین مراد اند نه عوام انتهی پس اگر جماعت ائمه دین اثبات
شرف ایام و ولادت با سعادت و حجاب ادا ی شکر آن نعمت با نواع عبادت غنی فرموده و صاحب
رساله صرف بودن این امر از تحسنات عوام ثابت می نمود صاحب ساله را گنجایش ذکر آن بود حال آنکه
اکبر ائمه دین از علما محققین مذہب حقه الاسلام و متفکران شرع مبین و سخی دین بین که در علوم
دینیہ حدیث و اصول و فقه و لواحق آنها بخوبی عظیم داشته اند و علامه لاهتین و تمام این طائفه
هم سلسله تلمذ و استناد و بنیاد با تحفلات دارند این عمل را از تحسنات پنداشته اند قوله و انهم
که الف لام بر ابی استخراق حقیقه باشد یعنی هر چیز که زینک جمع مسلمانان خوب است نزد خداوند
نیز خوب است الی آخره **اقول** بر تقدیر الف لام استخراق اثبات اجماع و اتفاق مردم قاطبه بر
اخصان چه ضرورت چه بودن الف لام استخراق مفید مضاف و کل لغزای مذہب منصور است تحقیق
لین امر که کتب مشهوره عربیت و اصول و منطق مثل مطول و اسلم و شرح آن و غیره با طاعت
من شاء علی جمیع الیها پس بر تقدیر استخراق بموجب تبیین این که باب تحقیق این معنی خواهد شد که
پسندیده هر موم پسندیده پروردگار است مالا صاحب ساله فرماید که تقدیر استخراق صاحب ساله
چه مفید کار است قوله قواعد شرعی و دلائل مذہب حنفی که مفید ضلالت این عمل اند اینک در فصل
بالا اول سبزه سپید شده اند الی آخره **اقول** در فصل اول که بتطویل لاطاعه و کرمی غنیه سبزه

گواهی داده بود و بطلان همه تطوایش چه روز روشن بر او بود از الفاظ اجمال ابهام مطابقت توان بشود و
 آوردن عبارات خارج از مقام محض بیکار و بی سود اما تعدیه تا آنکه از طرف خود افزود همه مخدوش و مردود
 و با اینهمه شرط صحت قیاسات و استنباط از قواعد همه فقهاء که از جواب فصل اول اینهمه آشکار و عاده
 آن در مقام تضمین تطویل و تکرار قوله پیش شما برای احسان جواز این عمل کدام دلیل است **الحاق اول**
 لو فرضنا که دلیل دیگر نزد علمای محققین تا استناد مستند صاحب ساله برای جواز این عمل نمی بود بین
 یک دلیل که دلیل بر حرمت آن قائم نیست برای جواز کفایت می نمود کاش بدعیان ضلالت و حماقت
 این عمل قدری انصاف سازند و سر در گریان اندازند که محتاج دلیل نیست و معنی لیل چیست و لوسلنا
 که قواعد آورده شان تمام باشند پس این تنباطی و قیاسی و اجتهدی پیش نیست و بهرگاه علماء محققین
 ائمه متین جواز این عمل این لیاقت نزد صاحب ساله نیست پس بطریق کجایی مرتبه و اصل اند با جمله
 لغویت بیان پریشان صاحب ساله ظاهر و عیان است قوله از انکار یک امام که شش چند البعض
 باشد نه جمیع هرگز انکار جمیع مستحسناات فقها لازم نمی آید معلوم نیست که منشأ انشراح این سبلام چیست
الحاق آخره اول منشأ سبلام اینست که امور یک بنام دلایل تطویل و اطایل پیش می آرند و از قواعد فقه
 می پندارند در جمیع مستحسناات اجزای آن اجلی است مثلاً همین صاحب ساله که ترک آن حضرت صلی الله
 تعالی علیه آله و سلم را دلیل ثبوت ضلالت و لزوم ممانعت انگاشته و زیادت بر قدر سنون می موجب
 تجویز نسخ کتاب و سنت پنداشته اگر این دلیل مستلزم ضلالت این عمل است البته ضلالت جمیع مستحسناات
 فقها و کرام از آن لازم است بلکه برای طائفه اسماعیلیه التزام آنست که همین جهت امور مذکوره از
 صحابه کرام و مستحسناات ائمه عظام را داخل بدعت ضلالت مصلح می شمارند و قیاس این انکار بر انکار صحابه
 که از قسم انکار جهلین فیما بینهم است نه توان نمود که اول برای طرفین در هر دو جانب دلایل شرعی موجود
 و ثانیاً حکم فصلیل و تکفیر با کفیه و تحقیق و تمحیر هم در آنجا مفقود بر خلاف انکار و باید که نوبت بر تبیین است
 بیامانیده اند و اموری را که تا بنور کرامت آنهم بدلایل قوییه ثابت با اتفاق تحقیق نیست با وجود اقوال
 اختلاف هم پیرایه که مستلزم خروج از اصل ایمان و خلل آن گردانیده اند قوله در انکار احسان علماء مشایخ
 هرگز رفع امان از شریعات نیست **الحاق اول** در مقام همینقدر رئیس است که بر تقدیر صحت بیان این سبلام
 ضلالت و فسق اکابر سلسله صاحب ساله که در نسخه کتب شرعی حدیث و تفسیر و فقه داخل اند ظاهر

و انكار صحت پس بر روایات فاسق ضالین چگونه اشل اعتماد و اعتبار است و این امر یعنی لزوم صلا
 وفق علماء و برین همین استخوان صاحب ساله و اکابر سندش را از علماء متأخرین بلوث باین تهمت
 می رساند بلکه بر تقدیر صحت مذکور در عدالت صدور اول بهم که بسیاری از امور زانده بر قدر سنون
 و ظهور با وجود ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اقرار عدم سنیت و اطلاق محدث و بدعت داخل
 مستحق و منتهیات ساخته اند علی عظیم می اندازد قوله من مات معتمد علیه ما یستغفر الی قوله الخیر
 تبیین و شرح فی است الی قوله و همچنین هر چه از کشفیه الهام معلوم شود ضرورت نیست که صحیح باشد
 الی آخره **اقول** ذکر الهام منام صلی و کرام و اولیا و عظام بر ایستیناست نه بطور محبت قطبیه
 و هر چند ضرورت نیست که هر چه از کشف و الهام و انعام و منام صلی و کرام و اولیا و عظام معلوم
 عملی الاطلاق محبت باشد اما بموجب قول مستندین صاحب ساله و مستندین مستقیم شریع انچه از آن
 مخالفست بکلم حضرت شاریع نداشته باشد قبول باید کرد قاضی شار آمده و سیف المسلمون ریان
 الهام فرموده که انچه بدان بدست آید آنرا بر میزان شریع باید بنجیه پس اگر شریع آنرا قبول کند آنرا حق
 اید و نیست و قبول باید کرد و انچه شریع آنرا رد کند آنرا خطا و باطل باید دانست و رد باید کرد و انچه
 شریع از آن ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد و قسطلافی در مواهب آورده و كذلك یقال فی کلامه
 علیه السلام فی النوم انه یعرض علی سنته فما وافقها فهو حق و ما خالفها فاحمل
 فی سمع الراى الحد و یفهم الروایات چند از مستندین صاحب ساله آورده و ضرورت تا وضع گردد
 که ایشان بهم ذکر منامات نموده اند و احتیاج و عمل بدان هم فرموده اند شاه ولی الله دهلوی در
 قره العین فی تفصیل اشخین آورده و نوع چهل اشاره فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مقام
 منام که استغفار از عمر علیه السلام از حدیث مالک الدار قال اصاب للناس قطف من عمر فشاء حمل
 الی قبل النبى صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله استسق لامتک فانه قد هلك و قال
 فاتاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فی منام فقال ایت عمر فیه ان یستسق للناس فافهم
 سیقون قل علیک الکیس الکیس فی الرجل عمر فاخبره قال فکی عمر و قال یا ربنا لو انا
 ما هیزت عنه و راه ابو عمرو و فی الاستیعاب انقی نیز شاه صاحب بوصوف در انتباه فرموده
 اخبرنی سبکی الموالدانه اراد فی ابتداء طلبه ان یلزم و دام الصیام ثم رد و فی ذلك

لاختلاف العلماء فيه فتوجه الى النبي صلى الله عليه وسلم فراه في النوم كانه اعطاه غيظا
 فاز فقال ابوبكر الهديا مشترك فقد منه اليه فاخذ منه كسرة ثم قال عمر الهديا مشترك
 فقد منه فاخذ منه كسرة ثم قال علي الهديا مشترك فقد منه اليه فاخذ منه كسرة ثم قال
 عثمان الهديا مشترك فقلت ان قسمتمو الرغيف فاني شئى لهذا الفقير فامسكوا الى امة
 ونيزوان بنت سالمته صلى الله عليه وسلم سواكرو حانيا عن سرفضيل الشيخين على على
 رضى الله تعالى عنهم مع انه اشرف نسبا واقضاهو حكما وشجعهم جنانا والصوفية عن آخرهم
 ينسبون اليه ففاض على قلبى منه صلى الله عليه وسلم ان له صلى الله عليه وسلم
 وجهين وجه ظاهر ووجه باطن فالوجه الظاهر الى اقامة العدل في الناس وارشادهم
 الى ظاهر الشريعة ووجه باطن الى ازالة الباطن الى مراتب لغناء البقاء
 وعلومه المروية كلها اما تتبع من الوجه الظاهر الى امثال ابن حكايات ورتاليفات شاذة
 بيش از ميش است بخوف تطويل برهين قدر اكنفامي ووبالارتاز هم اينكه طحاوى كى مستند طه نقه است
 نوشته ورد في بعض الآثار الهوى عن قصر الاطراف يوم الاربعاء فانه يورث البرص وعن
 ابن الحاج صاحب المدخل انه هم بقصر ظفارة يوم الاربعاء فتذكر ذلك فتذكر ثم رأى
 ان قصر الاظفار سنة حاضرة ولم يصب عند الفقه فقصرها فلحقه امى صاباه البرص ففى النبى
 صلى الله عليه وسلم في النوم فقال لم تسمع نخبى عن ذلك فقال يا رسول الله لم يصب عند
 ذلك فقال يكفيك ان تسمع ثم سمع صلى الله عليه وسلم بدنه فقال البرص قال ابن الحاج
 فجددت مع الله توبة انى لا اخالف ما سمعت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ابدان
 قوله واد از كه سامور بهت عقلى الى قوله وانه مولوديان را او ما محبت با جناب سالت و اين
 اظهار مودت قرار داده اند كذب صريح و بهتان عظيم است الى اقول قطع نظر از حال با كمال ابراهيم
 كسانيكه از لاشعير مجوز اين علم فاعلم ان بوده اند مثل شيخ عبد الرحيم بلوى شيخ عبد الحى شيخ
 عبد الوهاب شيخ ابن حجر كل كى صاحب ساله در حين جواب باو شان استثناء نموده و ديگر علماء اعلام
 و اولياء كرام بودن ايشان از محبان درگاه جناب محبوب رب العالمين محبوبان بارگاه حضرت
 سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم مثل آفتاب نيز و در تمام عالم جلوه افروز رحمت و طاعت و صابانه

محمود بنی الفتح حقیقه باستانه مطلوب در ذوات باریکات اینحضرت بوجه کامل موجود بود که است
پس اگر کسی میبودیان مجاهدان بارگاه نبوی را دشمنی قرار دهد و یا دشمنان اینحضرات کلمه شنیعه گوید
ضلالت پشوره در معرض بیان نهد و مصداق او ذلك هو مثل البریه گردد و انظار صدق محبت
و اعلان خلوص مودت راسطوت تشویلات البلیس گوید و عیوب اینحضرات خواهد نمود و در شأنش
هر چه گفته آید کمتر از آنجا میمنت هم حواله اش بهتر قوله بدعت را محبت دانستن و بد حسن آن نفوذ نمودن
بدان ماند که خون جن جن حسین را دم الاخرین باشد تا لی آخره **اقول** اولاً آتش را بی مورخیری که در سندها
شرعیت مندرج اند و مزاحم و مخالف سنت نیستند با وجود اطلاق بدعت و محدث از عهد صحابه کرام
ناهند صاحب ساله را قوال علماء اعلام ثابت و واضح است بلکه عدم انکار از حسن بدعت حسنه
باتفاق جمله فرق اسلامیة از نقل صاحب تنبیه السلفیه واضح است پس بجنت اطلاق حسن بر عمل مولد
بلزوم حکم بغرضیت پر دشتن و وجود محبت را بجنت تلفظ لفظ بدعت حسنه خارج از دائره امکان
ساخن جدا نمائیم امت را ازیندم تا صدر اول از زمره مبغضان و مبغضان نبوی قرار دادن
و در تبریح و رافض کشادوست و ثانیاً قطع نظر از همه این و آن بر تقدیر صحت مذمت بابیه اسماعیلیه
حضرت امیرالمؤمنین سیدنا حسن رضی الله تعالی عنه و امام المسلمین حضرت سیدنا حسین رضی الله تعالی عنه
کی از ضلالت نجات خواهند یافت که صاحب ساله بانظار غایت در محبت فی ضرورت و حاجت
این کلمه شنیعه الی ادبی بر زبان آورده این تاروپود ابلهانه برافت باید دید که باوجودیکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در بیئت طواف بیت الله شریف که عبادت مخصوصه مثل صلوة هست براستلام رکن یابی و
رکن اسود اقتصار فرموده اند و استلام رکن عراقی و شامی ترک نموده اند معتمد تحقیق در شرح صحاح
احادیث مثل عدنی صحیح بخاری غیر خود روایت می فرمایند که مذمت حضرت امام حسن امام حسین رضی الله تعالی
عنهما و سلام الله علی مدینهما و علیها اتفاق است جواز استلام رکن عراقی و شامی بوده است حالادر خرافات
صاحب ساله که بنام دلایل قواعد بار بار بر زبان جاری نماید فیشید که اکثر همان دلایل درین مقام جاری
توان گردید و از تصور احکام ضلالت التیام طائفه ایام کم در هر مقام پرستشنامت الله عظمه انان او باهم لازم
میگرداند بر ایمان خود باید لرزید اما چون کار به مجال سفاهت شعراست اعراض از بیانش و شعار ناچار بنابر
توبه و متفکر قدری از خرافاتش دریغ بیاورید و هم و شسته خو نخواهید کرد بنا را بر شرم نمی نیم پس حسب خواهش ایشان

گفت که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی دانست شروع نمود و دین کامل کرد
و نسبت خود بر عباد خود بر زبان رسول خود ختم کرد پس برین تقدیر اگر اسلام بر کن جاقی و شامی از سوره بین
یا عبادات و وظائف دینی می بود البته حق تعالی از شروع میفرمود و چون شارع از آن بحث نکرد معلوم شد
که احداث آن زیاد و کم نیست بلکه بر نفس نسخ است الی آخر اخراجات و نیز می توان گفت که این فعل
حضرت شارع ماثور نیست لا قولاً و لا فعلاً و کفی هذا منعاً لعل و نیز می توان گفت که اتباع همچنانکه در
فعل باید ترک نیز شاید پس علی گوی نفس مستحسن باشد اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق
عین اتباع است و فعل آن موجب اخذ خدا و نیز می توان گفت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فعل
ترک فرمودند و بعمل نیامورند پس در اینجا چند احتمال است یا کعبه معظمه یا این کنین آن در زمان نبوت
افتحان موجود بود یا محبت کعبه شریفه علی وجه الکمال نبود یا علم بشر و حیت آن حاصل نبود یا مصالح
باین عبادات نبود یا مانع یافته شد یا در اتیان آن تقاعد رفت یا مکروه و نامشروع پیدا شدند
الی آخر اخراجات باجماع از هیچ دلائل که اسما علییه حکم ضلالت برانیه دین لازم میکنند از ایشان نمی
که درین ماده هم جهت عمل به متروک آنحضرت و زیادت بر سنت در بیست کذائیه طواف الزام
تحت ضلالت و تخریب نسخ شریعت آنحضرت بر ریجائتین رسول الثقلین صلی الله علیه و سلم
و سلم نموده خون بر دوسه داران جوانان اهل جنان را دم الاخوین نامند قولم در جای دیگر از همین
کتاب بعضی اخبار الاخیار در حالات شیخ احمد مجده و شیبانی نوشته که کوزهای نواز شربت پر کردی بر
نمادی و بر در خانه سادات رفتی و دیشان فقیران ایشان را خورانیدی اگر شخصی با بسید دعو
و خصوصت شرعی بودی منست و شفاعت چنان کردی که شخص بمال آمدی و گفتی با سادات سخن
شریعت نباید کرد با ایشان سخن بیروت باید کرد انتهى **اقول** حال دیانت آنحضرت دیدنی است
که عبارتی در کتابی ذکر میکند و برای تغلیط عوام آنچه مخالف بواجب خود می باشد از اول در میان آورده
تخریف حذف میکند عبارت محدث دهلوی از حال شیخ احمد شیبانی نقل نموده و در آخر آن انتهى می نویسد
حال آنکه عبارتش چنین است و سی بغایت محبت خاندان نبوت علیه التحیت موصوف بود بر طبقه خود
گویند که در عرشه عاشورا و دوازده روز از اول ربیع الاول جامه نو و باره شسته پوشید و در کتف
این ایام جزیر خاک نغفتی و در مقابل سادات معتکف شدی و هر روز بقدر امکان بر وی حضرت

تا تم رسالت صلی الله علیه وسلم بار واج خاندان مطهر تو بیع طعام میکرد و چون روز عاشورا آمد
 کوزهای انوار شربت پر کردی و بر سر خود نهامی و پدر خانه سادات رفتی و یتیمان فقیران
 ایشان را بخوانیدی و همان ایام چندان گریستی که گویا آوازه قصه در حضور آمده است و چون از آن ناله
 و فریاد و دختران که در ایام عاشورا متعارف این دیار است بگوشت و کباب و کدو و کدو
 از چشم باری عاقل و صاحب و سایر مشایخ رضوان الله علیهم اجمعین انچه با ایشان سیده بود و ما اکل
 ترک ندادی و سرور بسیار دوست داشتی و طالبان نبودی و قصص و قوائد نگردیدی و مجالس نیز نگردیدی
 و در عموم احوال عامه سیدم که کفایت سفید نباشد پوشید و اغلب اوقات کلاه فقط بر سر بودی
 و جز در وقت نماز دستار بر سر کمتر نهادی از جهت غلبه حرارت امامی گویند که یک دستار بزرگ علی
 دیک پیراهن نفیس همپا داشتی و برای نماز جمعه و احیاء پوشیدی و اگر یکی از انبای دنیا آمدی نیز پوشیدی
 و شیر و ار و مجلس نشستی و مقال آمد و قال الرسول بهیبت و عظمت تمام گفتی چنانچه زهره ملوک آب شدی
 و بریدان خود فرمودی که اهل دین را بابل دنیا خوار نماید نمود که اینها مردم ظاهر بیفتند و فقیهان را در بعضی
 مجامعین که در آن دیار بودند بسیار دوست داشتی و در راه که سوار رفتی چون مجامعین را دیدی که
 فرو آمدی و دست بسته ایستادی و هر چه ایشان فرمودند آن کردی اگر کسی پیش او ذکر غائبی کردی
 با سخن لایعنی کردی گفتی بابو ناموشش باشم اگر کسی نام او تعظیم گرفتی چنانچه رسم میدان باشد چشم
 پر آب کردی و گفتی احمد بنوی دنیا کار و بختین نفقت که خواجه حسین باقر پس سره نیز خوش نیامدی که
 کسی تعظیم او کردی و گفتی بلا سبب را نگارم که کینه کسی را گویند که گترین کسان با شرمه الله علیه و آله
 کسی پیش او که گفتی که من حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیده ام با و شب نشستی
 و تمام قصه و یارانش نمودی دست و پایی او را بر سید می دانی و آستین او را بر سر خود فرومالیدی
 بر جامی که آن شخص میگفت که در فلان جا دیده ام آنجا رفتی و بوسه دادی و گردان جگر بر او
 و موی خود مالیده و اگر سنگی و می آن سنگ را شستی و آن آب بخوردی بر تن بر جام چون گلاب
 باشد می اگر شخصی با سبک و حوچی خصومت شرعی بودی بهمنه شفاعت چنان کردی که سخن میب باله
 آمد می و گفتی که با سادات سخن فرجهت نباید کرد با ایشان سخن مروت باید کرد و آن آخره حالا از حد
 استفسار و درامی بود و کمالی تا ناید که از خود حواله گشتی و درامی نمودن و از سابق و ما را پیشرفت

و توفیق چشم پوشیدن داخل خیانت است یانه دیگر آنکه قطع نظر از آنکه در اخبار اخیر سنا و تفتیش شیخ احمد کلباسی
 ذکر فرموده است صاحب ساله خود او عا و حصص متنا و خود جل و مشایخ معتدین امت نموده است بر تقدیر
 تشکیات و تفریضات او در حق مجوزی عا طین مولد هم بر پاوشند که حال مستندین معتدین این
 چنان است فافهم و الا حکم قولم نفس فیام بر اسی تعظیم مطابق بیان شرعی علی الاطلاق کرده است
 اقول این ادعای است مخالف تحقیق ائمّه متعقین و تصریح جمهور علماء درین اگر تحقیقات انحضرت را در اینجا
 بالاستیعاب قصد نموده آید کتابی ضخیم گردد و لکن انظر خصاصه چیزی از عل و مشهورین معتدین صاحب ساله
 و امثالش ذکر میکنم و در مختار گفته و فی الوهبانیة یجوز بل یندب الی القیام تعظیما للقادم کما یصور القیام
 و لو للقادی بین یدک العالم الحاشی و در حاشیه نوشته ای لیکن من یستحق التعظیم و قال فی الغنیة
 قیام الجالس للمیحد دخل علیه تعظیما و قیام قاری القرآن لمن یجعی تعظیما لیکونه اذا
 کان من یستحق التعظیم و فی مشکل الاثار القیام لغیره لیس بمکروه بعینه انما المکروه عیبة
 القیام لمن قام له الخ و شرح منیه گفته لایکه قیام القاری للقادم تعظیما اذا کان مستحقا ^{للتعظیم}
 و همچنانست در قاضیان و عالمگیری و غیره و در لغات بعد ذکر اقوال گفته و یصح ان احترام اهل الفضل
 من اهل العلم و الصلاح و الشرف بالقیام جائز الخ و اگر رینمه تسل نیاید تا به بیند که قطب عالم علیه
 و مضایق حق نوشته وقت تلاوت کی تعظیم سیکه نکر می گو عالم با عمل او راستا و والدین بی قیام
 و تعظیم جائز می الخ قولم فقال لا تقوموا کما یقوم الاعاجم الخ اقول اولاً بار ب تحقیق و رین
 احادیث شریفه تطبیق فرموده تصریح نموده اند که ازین احادیث نبی عام علی الاطلاق باز قیام اکرام
 ثابت نمی تواند شد و اگر صاحب ساله را بران اعتماد نیاید تا به بیند که شاه ولی اسد ماموی محبت
 بالغه بعد ذکر و در احادیث مختلفه نوشته و همدک اختلاف فیها فی الحقیقة فان المعانی
 التي یدور علیها الامور و الفهم مختلفة فان العجم کان من امرهم ان یقوموا الخ و یندب
 سادهم و هو من اشرارهم فی التعظیم حتی کاد یقتلوا الشراء فذا اهمته و الی هذا
 وقعت الاشارة فی قوله علیه الصلوة و السلام کما یقوم الاعاجم الخ و ما یأید علیه
 که تسبیح و تسبیح ائمّه من باب اولی کلامی معتبر می دارند پس احتیاج باین حکمیه جایزه صحیح می نماید
 بر حاشیه نسخه سنن ابوداود و مطبوعه و علی که باین تمام کلام و اسامی اینها درج گردید است ان شاء الله

آورده قال الطبرانی هذا الحديث ضعيف مضطرب بالسند فيه مكر لا يعرف **قول** عن
 انس لم يكن شفع من حب الیهم من رسول الله صلى الله عليه وسلم كانوا اذا راوه لم يقولوا
 لما يعلمون من كل هذه **الح** **اقول** اولاً که درین مایه نفی قیام مقید بوقت رویت نیست
 ادعا اطلاق نیست دوم این قضیه محتملست و محتمل بر قوت جزئیة پس ادعا کلیت و عموم از آن
 کی ثابت خواهد بود از هیچیست که حجة الاسلام مستند صاحب ساله گفته بل کان الصحابة
 لا يقومون لرسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما رواه انس و لكن اذا
 لم يثبت فيه نفي عام فلا نفي به باساق البلاد التي جرت به العادة فيها باكرام
 الداخل بالقيام الى اخره اما لفظ الكراهية ليس در لغات گفته و ما جاء في حديث انس من
 كراهته صلى الله عليه وسلم قيام الصحابة له فانما هي من جهة الاحتياط الموجب لرفع
 التكلف لا للنهي عنه الى اخره **قول** من گفته که احادیث جواز قیام خود ثابت نیست **الح** **اقول**
 سبکی مطالعة کتب ائمه دین نموده است کذب این قول بروی ظاهر شمس بوده است و برخا عباد
 چند باید شنید قاضی عیاض علیه الرحمه در شفا آورده و عن عمرو بن السائب ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كان جالساً يوم ما قبل ابوه من الرضاعة فوضع له بعض ثوبه
 فقعده عليه ثم اقبلت امه فوضع لها ثوبه من جانبه الاخر فجلست عليه ثم اقبل
 اخوه من الرضاعة فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجلسه بين يديه
 الحديث علامة خفاجی و شرح گفته و فيه دليل على انه يجوز القيام تعظيماً لمن يستحق التعظيم
 خلافاً لمن قال انه مكروه **الح** و نیز علامه خفاجی و شرح شفا فرموده و كان صلى الله عليه
 وسلم يكرم من يدخل عليه بالقيام و يلاطفه **الح** امام نووی در اذکار بعد بیان سجدات
 قیام برای اکرام نوشته و علی هذا الذي اخبرنا به استمر السلف والخلف قد جمعوا في ذلك
 جزءاً و ذكرت فيه الاحاديث والآثار و اقول السلف افعالهم الدالة على ما ذكرناه **الح**
 حالاً میگویم که ائمه محققین مستندین صاحب ساله تصریح فرموده اند که احادیث و روایات صریح
 قیام ثابت و صحیح نیست در لغات فرموده قال الشيخ محی الدین النووی القيام للقادم من
 اهل الفضل مستحب قد جاءت فيه احاديث و لم يرد في النهي عنه شيء **الح** **اقول** من

در عهد حیات و حضور آن علیه السلام از اصحاب قیام برای تعظیم ثابت نیست **الحاق اول** این ادعا صحیح نیست اینک محققین قیام در عهد حیات و حضور آن سرور علیه السلام ثابت فرموده اند و علامه خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام للعلماء والصلیاء المستحب و كان الذی صلی الله علیه وسلم اذا جاء قام له الصلاة الخ وحق بهین است که قیام در عهد و زمان نبوت اقتران بود و اما تکلف و اعتیاد بدان مروج نبوده در لغات گفته و الحق ان القیام عند الدخول كان قعاقا فی منه صلی الله علیه وسلم والکراهة انما كانت للکلفة لویکن معنادا الى آخره **قول** تعظیم شیء مشاهدۀ او دیوانگی تحت ست **الحاق اول** الیه دین تصریح فرموده اند که تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوقت حکایت ذکر شریف نماند تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم است در حالت حضور پر نور پس آن ابطال تعظیم جناب سول کریم صلی الله علیه وسلم مشاهده را شرط تعظیم او دان و تعظیم بی مشاهده دیوانگی تحت نام نهادن الحاد شخص است امام ابو الفضل قاضی عیاض علیه الرحمہ در شفا فرمود و اعلم ان حرمة صلی الله علیه وسلم بعد موته و توقیر و تعظیمه لازم کان حال حیاته و ذلک عند ذکره و ذکر حدیثه الی آخره و نیز در شفا فرموده قال مضرف کان اذا ان الناس ما لکوا خیر من البصر المجادیة ثقیول لهم یقول لک الشیخ زید بن الحدیث او المسائل فان قالوا المسائل خرج علیهم بسرعة وان قالوا الحدیث دخل مغتسلها اغتسل و تطیب لبس ثیابا جدام لبس ساجده و تعمو و وضع علی راسه رداءة و تلقی له منصة فیخرج للناس یجلس علیها و علیه الخشوع و لا یرال یتخیر بالعود حتی یخرج من حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم الی آخره علامه خفاجی در شرح فرموده و جعل مجلس حدیثه کجلسه حیال الی آخره و نیز در شفا آورده و لما ذکر علی ما لک الناس قیل لوجعلت مسقیلیا یسمعهم فقال قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم الا کم و حر منتم و میثاقا و انما علامه خفاجی در شرح فرموده و فقامس منع دفع الصوت فی مجلس قراءة الحدیث علی منعه فی مجلسه حال حیاته الخ و نیز در شفا آورده قال ابواب اهل القیدی اجب علی کل مومن متى ذکره صلی الله علیه وسلم و سلموا و ذکر عند ان یخضع و یسکن من حرکت و یاخذ فی هیبة لجلاله لما کان یاخذ به نفسه لو کان بین یدیه صلی الله علیه وسلم الخ علامه خفاجی در شرح گفته فی فرض ذلک و بلا حظه و بمقتله فکانه عنده

بالجمله تعظیم حضرت صلی الله علیه وسلم را بخيال و تصور ماضی خود در حضور وقت حکایت ذکر شریف
 در مجلسین بی مشاهده دیوانگی گفت و مشاهده را شرط تعظیم گردانیدن ضلالت است قوله از خصم
 حضرت رسول جناب رسول الله علیه السلام قول اوهای جزم تخصیص نقل
 از انبیه دین و بی اقامت دلیل قابل ذکر نیست و مراد نبودن اجلال در قیام جناب سید محکم کلام است در
 مظهر حق بذیل این قیام آورده و او را سیمین به تاویل کرنی که ده قیام محبت و اقبال کاتناز قیام تعظیم
 و اجلال به خالی بعد سی نین و اولیسی بهی می السیقه نقل کیا ہی که اجماع کیا ہی جمهور علمانی سابعه
 اس حدیث کی او پر اکرام اهل فضل کی یعنی علماء و صلحا کی و امام محمد بن نووی لکھا کہ یہ قیام اهل فضل
 یعنی پیچ و ملت اہل کی مستحب ہی اور حدیثیں اس باب میں وارد ہوئی ہیں اور پیچ نہی اسکی کی صریح کچھ صحیح
 نہیں ہوا **قوله** مقصود آنحضرت اعانت سعد بود و در نزول حمار بسبب مجروح بودن **الحاقول** اگر چه
 بعض علماء حمل حدیث برین احتمال ابعدا نموده اند اما مخالف جایز محققین و مخالف ظاہر عادیث است کہ
 برین تقدیر حکم بہ کیا و کس کفایت میفرمود کہ انزل سعدا حالانکہ خطاب عام بلفظ جمع فرمودند **قوله**
 سید کہ لا یمنعناست کہ جملہ محققین فقہاء و محدثین احتجاج باین حدیث برای استنباط مشروعیات قیام
 اکرام بر اہل اہل فضل فرمودند مانند امام نووی امام بخاری و امام مسلم و غیر ہم پس نزاع یک و کس اہل
 ہر ان قابل التفات نیست علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ و حمل حدیث سعد علی انہ کان رضی
 و قدم را کہا فامرهم صلی الله علیه وسلم بالقیام لبعیدونہ فی النزول عن دایمہ خلافاً لظاہر
 الی آخرہ و حاشیہ صحیح بخاری بایہتمام مولوی احمد علی در ویلی مطبوع شدہ بذیل حدیث مذکور آورده و فیہ
 استنباط المقامات کذا فی الکرمانی قال فی الجمع اجماعاً بھا لھا ہر کہ اکرام اهل الفضل
 بالقیام اذا اقبلوا و اما القیام المنہی عنہ فانما هو فیمن یقومون علیہ و هو حال طول جلوسہ
 اتفقہ محض و در ما نشیہ نسخہ من ابوداؤد کہ بایہتمام مولوی نواز شمس علی اسماعیل مطبوع شدہ از
 فتح البود و آورده **قوله** قوموا الی سید کہ اجماع بہ المصنف و البخاری و مسلم علی مشروعیۃ القیام
 قال مسلم لا اعلم فی قیام الرجل لرجل حدیثاً اصح من هذا و نازعہ فیہ طائفۃ منہ من الخلیج
 الی آخرہ **قوله** طائفۃ جماعتی از مجوزین عمل بکلمہ منع قائل اند **الحاقول** این مقابلہ خانہ جنگی است کہ فی اللہ
 الحق من القول **الحاقول** این چہ انہا رسفاست است کہ از غیظ و غضب غلو بہ شیطان فرمودہ

بمضامین و تکفیر اکابر دین که مجوزین این عمل اند اشعاری نماید و از خدا تعالی خوفی نگیرد و قطع نظر
 انسان میگوید که منع قیام از ایامه و علما مشهورین بر نفل صحیح باثبات نرسانیده ناحق روی کاغذ
 سیاه گردانیده اما آنچه نوشته اند که در کتاب باران رحمت که ابن حجر کی در فتاوی و شیخ نور الدین
 در جاشیه مواهب بدعت و الاصل نوشته اند پس اول تصحیح نقل ضرورت و ثانیاً بر تقدیر نفل
 از قول ابن حجر کی و شیخ نور الدین و همچنان از قول صاحب سیرت شامی حکم ضلالت مجوزین آن کجا
 لازمست آیات می دانند که آخر جمهر آمده دین بلکه خود حضرات مذکورین هم قائل تقسیم بدعت بوده اند
 و بسیاری از امور را با وجود اطلاق بدعت همچو صحابه کرام جائز و مستحسن فرموده اند و همچنان اطلاق لفظ
 الاصل حسب قول علما با ایقان کی مستلزم ضلالت و خروج از اصل ایمانست پس استدلال احمد رساله
 بان محض باطل و خواننده کفای الله المومنین القتال درین مقام از علیه و علم خوین باطلست از اینجا
 که شیخ الاسلام برمان الدین طبری در انسان العیون فی سیره الامین الماسون قول صاحب سیرت شامیه
 تفسیر بدعت حسنه مستحب فرموده اند و تقسیم آنرا ثابت نموده اند درین مقام برای تفهیم مرام مثالی دیگر
 از کلام علما کرام باید شنید در مجمع البحار فرموده قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلی الله
 علیه و سلم عند الطیب لشیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب عن الشیخ
 ابن حجر و غیره بما نصه سئل نفع الله به بما صورته جرت عادة الناس انهم اذا عطا طیباً
 او بیا حلی او غیرها و او شویه ان یصلوا علی النبی صلی الله علیه و سلم فعل لذلک اصل
 و ما حکمه فاجاب بقوله اما الصلوة عند ذلک و هو فذلک اصل لها مع ذلک
 فلا کراهة فذلک عندنا لم یخصاً **قوله** اگر نفس قیام را از بعض کتب ضعیفه فقطه ثابت
 خواهند کرد برین قیام خاص حجت از کجا خواهند آورد الی آخره **اقول** ظاهر اوقات و ضعف
 و اعتماد بر این اعتمادی کتب فقہ و حدیث و البته بود و نفس خود میداند در نه مستندات خود
 در کتب قوی و جاری و ضعیفه داخل کردن و بنای آن بر موافقت و مخالفت غیر از حدیث و کتاب
 جائز نبود و هرگاه که در ماسبق از تحقیقین مشروحات و ندبیلین نفع الکرام ثابت گردیده پس برآ
 محال آوردن آن بقصد اعلان تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه حاجت بجهت دیگرست هیچ مسلمانی
 جواز تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم با امور جائزه حرام نه تواند گفت و اگر برخلاف تحقیق تمسک

محققین گرامت خصوص قیام برای اکرام داخل وقت قدوس تسلیم هم کرده اند تا هم بر تحمیل وضع این کلام
 خاص جنت از کجا خواهند آورد **قول** نه شاکه عالم بر خلاف خیر البشر فتویٰ ندهد **الی قول** نه شمنان
 دین همیشه با کتساب فوین و تحصیل علم کمال پیدا کرده **الی قول** استیصال دین نمایند گوکان فی العلم
 من دون الشقی شرف لکان اشرف خلقة الله ابلین **ای قول** این تطویل کلام درین مقام
 تبلیغ سبب است و معالطه نازیبا سلمنا که اهل علم دیندار و دنیا دار و اتقیا و اشتراک هر دو قسمند اما جماعت
 بسیار از مجوزین عمل بولد خصوصاً و مقسمین معنی بدعت بسوی حسنه و معینه عواما که معروف و مشهور
 و مستنلو با قول شان بر کتب معینه مذکور و سطور است بدون شان از حکما و نحویان دایم شرح معین گاه
 دین بتین متصف با نایع شریعت و معروض دنیا و راغب آخرت ثابت است باخبار متواتره
 و یقینی است که شمس الباهره و خود صاحب ساله و مقتدایانش با تحضرات استناد می آرند
 و در شیخ دین خود می شمارند اگر حال اسماعیلیه بکشتن مجلس شریف و دیگر مستحقان و شیخان
 ضلالت و بی دینی لازم کنند و سلوک را بر طریقه ایشان گزاهی قرار دهند و آنحضرت را از دشمنان
 و مخالفان دین رسول کیم و مبتغان ابلین و جمیع شمارند و سلسله دین خود را بهم برزنند و هیچ صاحب
 این الفاظ تشیع بر زبان آرند اگر دین سواد تیره بند این حرکات شیعیه اطلاق است خود دانند
 اما بر اجماع و محشر چه جواب آرند **قول** حقل بالمعایب می آرند که موخر از مقدم همیشه اکمل می باشد **ای قول**
 اگر مرد این کلیه است دعوی بداهت حقل باطل است و الا قطع نظر از آنکه مثبت مراد است
 در خصوص این ماده و موقوف بر مثبت که صاحب ساله و کافه اسماعیلیه ها شاکه در کمال خصم
 و بزار هم از آنحضرت رسیده باشند چه جا آنکه اکمل گردیده باشند **قول** تفصیلت تقدم زمانیه
 مارست و این سلسله عدم اعتبار متأخرین سقوط ایشان از باند و ستان نیست **الی قول** فیض
 از باز مدد فرماید و بگویند که بکنند آنچه میسازد **ای قول** ازین قول خود بر یک خود پیش می نهند
 بسیاری از عادی خود را می کنند اما مخالف از موافق و صادر از تافعی نمی شناسد چنانچه از سر باب
 مناقشات این اسماعیلی و سایر اسماعیلیه ظاهر است **قول** پس سعادت منزه از نا انگس است که در هر
 صفات عالم دیندار و دیندار بقول و فعل او تسک نماید **ای قول** پس نهایت شقاوت آنست که
 با وجود موجود بودن صفات حکما دیندار در این دین که مجوزین عمل مولد اند بر تحقیقات و تحقیقات

ایشان اطلاق ضلالت و بی حسی نموده اند باری چه بگوید در حق شاه ولی الله و پادوی جدا محمد و منتهی
 السند فخره او خود و ستاد و والد و مرشد نشان شاه عبد الرحیم صاحب شیخ سند و بن شاه ولی الله
 مثل صاحب جردن حصین و حافظ سخاوی این جور عسقلانی و بلال سیوطی و غیر هم این حضرت را موصوفه
 بصفات عالم پیدا میدارند یا این تصفین بصفات اهل دنیا و از اشرار قول کرده فائمه و النسبتی
 که نام سنی است الخ اقول اگر کسی در اصطلاح جدید صاحب ساله همان گویند که سنی یا دها
 اشیاع است عفا که فاسده ایجاد ساخته و باتباع و موافقت اهل ابواء فاسده سابقه پرداخته در
 ایام اهل سنت از صاحب که ام و دیگر علمای اسلام در رفوع احکام بی فهم مرام حکم تحقیق و تحمیل و تحقیر بلکه
 تفصیق و تضلیل و تکفیر لازم نماید تا البته این احواط فاسده اسماء جلیه می شاید در نه فی الحقیقت این
 ادعا همان مثل است که اهل اعتزال خود را خالق افعال دانند اما معذرا خود را موصوفه و اهل توحید را
 ویرا نیست ببندها ثبات صفات شرک لازم گران اما کمال تیک صاحب ساله متضمن فیم و طعن برائت
 و مدح و تمجید خود و بار بار برای اظهار تجرؤش در میان می زند خیزد طول کلام خارج از مرام فائده
 نمی دهد و جواب جمله خرافات از ما سبق آشکار پس حاجت اعاده و تکرار نیست قوله هر صاحب است
 که در عنایت تحریر جواب این کتاب شوند توقع است که این دو سه امر را پیش نهاد خاطر مبارک نمایند
 اول آنکه آنچه در اینجا اید یافته است مویست بنص و صحت کتاب و آثار اصحاب و علما و مشایخ و غیر
 است پس در حقیقت تردید و تفسیق متوجه بحال این حضرات باشد نه مبولف که ناقل و مبلغ است پس الخ
 اقول کسیکه چشم بصیرتش بخور انصاف بکسل است نیک میداند که صاحب ساله برای مغالطه و میران
 کذب و کتب میر و اندر چه در بیان مراد آیات و معانی احادیث که برخلاف خبر و تفسیر و شرح خودینا
 محققین بنا بجا قدم انداخته و در بعض مقامات گویا که به تحریف پرداخته و چنان در آثار اصحاب
 و علما و مشایخ خرافات خود غلط نموده و مقدمات خطایی بر بطن افروخته پس دعوی اینکه آنچه
 یافته است مویست بنص و صحت قوله مبلغ و ناقل است این ادعا که کذب باطل است قوله دوم آنکه
 برابر هر حجت و برهان این ساله احتجاج با قوال و روایات الهی نماید و ستاد بر چنین علما و مشایخ
 فرماید الخ اقول به چند بنجدیه را قمری نیست کاهی کسی را وقت تو به میرافتد بهر می ستان
 و وقتی دیگر بادی بی نفعی لغت بهوای خود داخل اهل ضلالت می نمایند فقیه را بی تکلیف الزام احتجاج

بهمان ایل حق از شہویرین که مستندین صاحب سالہ اند التزام کرده ام و اگر یکت و جاز دیگر علمائین
 آوردم آنهم بعد از آنست که در دیگر رسائل این طائفه و کبرای شان ستانده و ذکر آنها دیدم و نیز ستان
 بدان کتب کرده ام که موجود و اعتبار آنها در عامه صغار نزد علمای بدرجه کثرت و شتھا است نه از
 رسائل مجهولہ و غیر معتدہ مانند رسالہ صریح نورالیقین و باران رحمت و غیره یا ماہ افقار صاحب سلمہ
 کہ تا بنور وجود آنها در اختفا و استتار است فضلا عن الشهرة و الاعتبار قولہ چنان کنن کہ جواب
 بعض مقدمات رسالہ نویسد و از بنا سخ و دیگر مطالب قطع نظر نمایند و الا این جواب ناقص شمرده شود
 و قابل رد و طرد باشد **الاقول** اولاً این کلامی است عجب غایب از قانون عقل و ادب ثانیاً این
 آرزوی صاحب سالہ ہم حق تعالی بر دست بندہ ضعیف بظہور رسانید کہ از جمیع استدلالات
 و اقوال صاحب سالہ کہ تعلق بحث و مقام و مدار اصل مراد بوده اند اجوبہ شافیہ داده بطلان ہم
 خرافات ظاہر گردانید **قولہ** سیوم آنکہ پیش از تحریر پاسخ یکی رسالہ را از نہایت تا نہایت لفظ بلفظ
 مطالعه فرمایند **الاقول** برین ایامی صاحب سالہ ہم عمل نمودم و بعد مطالعه شش بیتا ما از حضرت
 رب کرم ہم حکایتی غریب طلب داشتہ و حمیت نفس و حمایت کسی در خیال نگذاشتہ لب بہ جواب کشودم
 بہر مطلب استند بر تحقیقات ائمہ دین نمودم اگر صاحب سالہ نفسانیت و اعتساف بگذارد و بر
 تحقیق حق و انصاف آمد امید قوی است کہ بعد مطالعه جواب از تفصیل مجوزین مولد و عالمین آن باب
 و از خرافات خود توبہ نماید **قولہ** چهارم آنکہ هنگام مخاطبت و مناظرہ بسبب دشمنی پیش نیاند بلکہ بہ
 پاس و ادب حفظ مراقب مخاطب از دست نگذارد **الاقول** اگر صاحب سالہ را حفظ مرتبت خود
 محبوب بود و از اول شبیہ کریمہ را باب شرافت و کرامت چرا از دست داد و همچو اسافل و بی تحقیق و بی
 اکابر دین چرا افتاد و در سب و تم و تفسیق و تضلیل چرا کشاد اگر نارسبہ در کلام اکابر دین مخاطب
 تلمیذ و پیرو چرا بطور طلبہ حق از اساتذہ خویش و دیگر علمای حق اندیش طلب تحقیق حق نہ نمود از طرف
 خود گفت سانس در شان ائمہ دین نہ ساختن ولی با گمانہ علم طعن و تمسک و تفسیق و افراختن و از دیگر حفظ
 مرتبت خود طلب نمودن و بر ای تعظیم و تکریم خویش و طائفہ خویش فرمودن نہایت عجیب و بغایت
 غیبت و در خویش بدشنام میا لا صائب اما بعد اوقت مطالعه این جواب خواهند دید کہ حق تعالی
 بر گزشتل صاحب سالہ لعنہم طعن و تشنیع نگردید و اگر بائی بکند و حرف مذکور است ابتدا از صاحب سالہ

و احقر نموده و در هر کلمه انداز را پادشاه سنگ بست بد و این صریحه هم به آخر ای باد صبا اینده آورده است
 بیرون و مشهور قول **خبر آنکه یاقوم اسکان کبر علیکم مقامی قد کیری بایات الله فعلی الله** ^{کلت}
 فاجمعوا لکم شهاده **اقل** این آیات کریمه که در قول جناب حضرت فوج علی نبینا وعلیه الصلو
 و السلام در مقابل کفار مکرین تجرید و نبوت وارو گردیده ایراد آن درین مقام چه مناسبت دارد و مگر آنکه
 حسب عقیده طائفه اسماعیلیه در بیجا هم اشعار است باینکه علی اکلام و اولیای کرام را که قابل توجه است
 عمل مولد اند گواشته و درین این طائفه باشند از اهل ضلالت شمارد و خارج از طینت انکار و پس از این
 این خیال را ماسبق روشن فساد جمله او بامش در مقدمه همین دهانا اخترا کلام و سال الله تعالی
 حسن الاختتام **لج** جمیع اهل الاسلام ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل
 فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم و صلی الله تعالی علی نبیه الکریم و جمیع آلین
 سیدنا و مولانا محمد صاحب الخلق العظیم و علی اله و اصحابه اولی القدر الفخیم و الغیض الجمیع و قد
 اتباع صاحب ساله بر او افتخار بر آن مزین اعتبارش عبارات متفخمه شهادت حسب صورت و سیرت
 موافقه عنوان شباب متانت تالیف و بکار بردن تجرید همسوی درین باب چون بهر غیر و در این
 طلوع نمودن آن کتاب الی غیوه ذلک من المطالب الی تعجب الی الالباب درج گردانیده اند و این
 بخیاال نیار و نمکه این کسان چه لیاقتان دارند که به شهادت آنها نوبت به تفسیل آیه درین سانیده
 و قطع نظر از آن طایفه که در این کتاب و امثال ایشان معلوم اما جمله آنها حال دو که که بنده در سر سبیل آن گرداند
 در بیجا هم قوم اول که شهادت نزیل ثونک ثبت نموده و بلفظ تاج القضا و المحررین ستوده و این نشان
 ایشان در رساله صیانه الاناس باید دید و بر قدر قلیل از خرافات ایشان مطلع شاید گردانیده اند
 بدست که نزیل ثونک بقاعده لاکثر حکم الکلی بر بنا حسابیات و مسائل فرعیات که بی آنکه
 مسائل موافق است و در اقل موافق اهل هوا و بدعت باغی و داخل البصرت پنداشت و صحت
 از رجوع الشیاطین نیست نمودن آن بطرف شاه عبدالعزیز صاحب آورده که مذکور است و عجات
 نهایت تنگ باریک تر از همیست هر که اولی مخالفتی باصفت نماید از دایره این مذهب بر آید فقط و یا آنکه
 صاحب ساله و برادر بزرگوارش در معنی سواد اعظم که نهایت تطویل نموده و در هر کلمه و جمله
 ازین نظر مخالف حدیث و لغت و جماعت فرمودند نزیل ثونک در صیانه الاناس حسن و قبح عقلی را

مذہب سواد اعظم قرار داده و بچنان عدم قابلیت کفر خفوا را احتلا مذہب سواد اعظم قرار داده و خدا را
 خود فرماید که اطلاق سواد اعظم در اینجا حسب تحقیق و اخبار علم و تحقیق نزیل تو نگمید بهر شهادت دیگر که از
 شیخ عباس پس شیخ احمد و ب شروانی نویسانید و اندو شیخ صاحب موصوف شروانی برادر مهدیانی ^{لوفز}
 فائق بر ذریه اولین قرار داده بتصریح و کمال تشنیع را از حد گذرانیده و بہت بالزام شرک و کفر ای مجری
 ابن محل شریف رسانیده اند هر چند از شیخ صاحب صوف بنا بر غلط مذہب تشیع و قصه شریعت
 الزام ضلالت بایست و اگر ابراهیم نیست غیر غیب انا و کسی که خود را خواہ مخواہ سنی گوید افتخار بشما و شیخ
 و الاتبار نہایت عجیب طرفہ آنکہ از رسالہ کشف الالقباس مما وسوس بہ الخناس حال شیخ ابو الفضل علی
 باید دید و بر نادانی حضرت اسماعیل علیہ السلام و عبارتہ الکشف مگذارد و جناب ابو الفضل کہ صدق
 پرستی نہ لکن نام محمد فاضل ہیں او نکی کیا تعریف کجی کہ پیش ناظم ناظر و پیش ہر دو پیچ و تاب
 پیچ ہر دو تخرکایہ حال ہی کہ علم صرف و نحو چہرہ فہم احادیث ائمہ ہدی ملوثی ہی اور اور اک مدلول فیض
 او صیاد منظومی او سکہ علوم نا حق بین معدود و فرمائی ہیں اور قضیہ کو بر عکس ثبوتی ہیں اور صحت عبارتہ
 یہ منوال ہی کہ ہر چند سالہا سال سی بلکہ بد و تیز سی آج تک مشق انشا نگاری اور نظامی و مناری
 برابر جاری ہی او صاحب نزو یکے دور سی اصلاح منظوم و منثور لسانی ہیں اب تک بطعہ تعاقب
 دستگاہ حاصل نہیں کہ روز مرہ انشا فی فارسی اضلاع و زلات سی برابر ملکہ سکین ہو جغرافیہ وضع
 یہ حال قوی رفیع کا کیا حال ہو گا اور ایسا لا اور جو ان مرد صاحب تمیز بر اور رنگ مصر فصاحت
 عزیز مہاورہ عرب عبارتہ و موار و بہت عال کلمات طبقات کتابہ و سفت بفساد کو کیا بھی اور او سک
 کیا استدلال و بہت سائل کر بیجا شیخ کیا بانی صابون کا ہوا و الی آخرہ طعنا و بالآخرہ انکہ
 لطف فرمودہ ان سنا و المتحققین عند العالمین فی العالمین محمد صدر الدین خان بہادر و کجی بابر عبارت
 کہ مولوی سید صدیق حسن صاحب فتویٰ ذہن سلیم و قوت حافظہ انچہ ہم زبیر تحریر سا حفظ فرمائی
 کہ ان سنا العالمین فی العالمین ہم انچہ بن مولد اند و دریں سکہ فتویٰ نوشتہ اند کہ مطہر و
 مکتوبہ معروف بہ دستورست و بر مفسرین محل مولد طعن و تشنیع مودہ اند از ذکر نام و سنا العالمین

حاصلی بکوشا ہات نا خلف امیری و کجی نیست فقط

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام این رساله عین الیقین است فی بحث مولد اکمل النبیین

همین از تحریر جواب اصل رساله فارغ گردیدم تحریر جواب تعلیقات برادر بزرگ را هم که طبع یافته است
 مناسب دیدم قوله بعض مردم این نام **الیقین** چون کفار و مشرکین زمان حرف حمل را از ترکشیده اند
 و بفلسطه و محدث پیدا الله علی الجماعة من شدن شدن فی النار حدیث من غلو و قیاس الجماعة محدود
الحاقول علت جمال است که امری را در اثبات و دعای خود بخوش و غرور می نمایند و از اول
 قوی و شریف می انگارند اما چون خصم همان را محبت گرداند و مطلوب خودش بر دشمن ترین وجه
 از ان باثبات رساند بقضای آنکه در و غلویان را حافظه نبی باثبات همان قول را از پایه احتجاج
 ساقط می سازند و سنگ بر شیشه آبروی خود می اندازند و خصم را بقضای سنت جاهلان و مشرکین
 یاد می نمایند و زبان را به ناگفتنیهای لایند صدق این حال و شاهان این مقال ابطال احتجاج و استیلا
 درین مقام ازین احادیث شریفه حضرت سید الانام صلی الله علیه و سلم است مخفی مباد که بخدیجه فوج
 و دلی برای جواب صحیح المسائل چه خاکها که بر سر خود نه بختند و چه عتقا که نه بختند آخرید تامل شما
 بر روی می بردند و دو چرخها از غایت طیش و غضب میخوردند پس از سالها بکر فکر ایشان پرده از رخ
 در ساله بگشایم در دلی بطبع رسید در همان تقسیم در بیان عدم جواز استناد از انبیا علیهم السلام و اولیاء
 کرام با وجود اقرار اختلاف نوشته اند اتباع عامه فقهاء و جماعت ایشان واجب زیرا که امام احمد در
 خود از معاذ ابن جبل روا کرده قال قال رسول الله **صلی الله علیه و سلم** ان الشیطان خبیث کذاب
 کذیب لغوی یاخذ الشاذة و القاصیه و اما کما و الشعاب علیکم بالجماعة و العامة این
 در سنن خود از انس رضی می آورد قال قال رسول الله **صلی الله علیه و سلم** انما السواد الاعظم
 فانه من شد شد فی النار و ابو او و در سنن خود از ابو در رضی روایت میکند قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من فارق الجماعة شبرا فهدل خلع ربه الا سلام من هفقه
 شیخ عبد الحق و دلبوی در ترجمه مشکوٰۃ به بل معنی حدیث اول می نویسد اشارت است آنکه معتبر
 انبیا اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی
 حسن بن عبدالله طبعی ناقلا عن المفردات می نویسد السواد یعبر به عن الجماعة الکثیر

الحان حال پس این مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم است الی آخره مقام حیرت
 که بخدی بر تالیف تفهیم غلغله شادمانی از خوش تا خوش رسانیدند و در شهر آن قصوری نگذارد
 باینهمه تکرار عشی از اندیدند و یادیدند و تفهیدند یا فهمیدند و نه پسندیدند یا انوقت پسندیدند
 و اینوقت قایل منسوخیت آن گردیدند هر صورت این ترانه خارج از آهنگ که کشیدند
 طرف کبر او خود چه جواب اندیشیدند اگر درین مقام تشبیحات شان قلب نایم بجاست و اگر اکیه الله
 الموصی القاتل در جوابش خوانم سرست و اگر این شعر بیادش دریم زیاست چه تی دارم
 نه دشمنه مجلس باز پرسش تو به فرمان چرخ خود تو به کتر میکنی در صلاست ساکنان قنوج و علی
 که اعتراضات و دگانه تکرار عشی را متوجه استدلال محتاج تفهیم المسائل گردانند و بجا که مجرب
 مولود و قیام نام کبری خوش بر کسی نشانند پس هر چه جواب از آفتاب تصور آرند تصدیق آن از بخت
 هم لازم شمارند صاف صریح گویند که محتاج مؤلفین تفهیم قبول صحیح است و صواب یام و دود قضیح
 و خراب حالا متوجه بیان تکرار باید گردید و جواب فصل آن بایشنید **قوله** اول اینکه معناه بعد
 تحقق الاجماع **ان اقول** اگر از کلام بعض اعلام در شرح یک حدیث یک معنی فهمیده شوند مسلم
 آن نیست که معنی مختار دیگر شرار محققین که آنهم مؤید بدی دلایل و احادیث باشد باطل اعتقاد کرده اند
 از نقل عبارت تفهیم که معنی حدیث ظاهر گردید بر آن زیادت توضیح مرام و تکمیل الزام است دیگر هم
 بایشنید قطب سما علیله در ظاهر حق در فائده حدیث استواء الاعظم فائده منبذ شد
 فی المنار نوشته معنی جو اعتقاد او قول و فعل اکثر علیک هون او که پیروی کرد الی آخره **قوله**
 و صراحت معلوم میشود ازین حدیث دیگر که ابن ماجه مرفوعه از انس رضی الله عنه روایت کرده ان امتی یحکم
 علی ضلالة فاذا رأیتم اخلافا فلیکم بالسواد الاعظم چه تفریع لزوم سواد اعظم بر عدم
 انعقاد اجماع امت بر ضلالت دالالت میکنند بر اینکه مراد از سواد اعظم جماعت همه است آنچه
اقول دعوی صراحت ازین حدیث ثابت نمودن لزوم سواد اعظم را مفرع بر عدم انعقاد اجماع
 است بر ضلالت قرار دادن موجب تجانس است لزوم سواد اعظم در حدیث شریف مفرع است
 بر دلالت اختلاف صاحب السال که از مفرع بر عدم انعقاد اجماع است بر ضلالت قرار داده معنی
 فاذا رأیتم اخلافا بحیال نیامده **قوله** این ابو ذر کسی است که در بعض مسائل با جماعت جمع

صاحب طرف شدنی قوله پس حدیث مذکور قابل تمسک نماند چه در اصول حنفیه مقرر شده است که هر حدیثی که صحیح راوی او مخالفت او کند از پایه اعتبار و احتجاج می افتد **اقول** دروافض من خواج و سایر اهل ضلال که تمسک بجای روایات شافیه و اقوال نادره بر خلاف جمهور و مخالفه سبب شده اند و نموده اند البته نه جماعت بر ادفع او بام جهل که در مقابل آنها تمسک احتجاج بحديث مذکور و نموده اند بخالفشان برود حق و حدیث شریف صحیح به ائمه امت را از پایه اعتبار انداختن کمال ضلالت و در تحفه اثنا عشریه در جواب کینه شصت و ششم و نموده است در اصول خود قاعده قرار داده اند که بسبب آن ازین فائده بفضل الکتی امین اند بقتضای ایتواء السواد الاعظم و ایتمی که مخالف جمیع باشد ترک در بنده اند اما آنچه صاحب ساله حواله اصول الزنا فی خود نموده قطع نظر از سبب طعن علیه این سلبه بینه تمام خیال نیاروده که این حکم صریح الاطلاق کجاست از کتب مشهوره اصول اعتبار شروط و قیود چند در آن ظاهر است یکی آنکه مخالفت راوی یقینی و حقیقی باشد دوم آنکه این مخالفت بعد از وایت نموده باشد سیوم آنکه در موردی احتمالی دیگر نباشد چه اگر در مورد احتمالات چند باشد و او می بیند یک احتمال محتمل نماید مستلزم آن نیست که کل احتمال غیر آن حدیث و احتجاج بدان علما باطل گردد و آن معیشت علی الاطلاق از پایه اعتبار ساقط گردد و در شمار آورده و المروی عنه اذا انکر الروایة او عمل بخلافه ما هو خلاف یقین سقط العمل به و انکان قبل الروایة او لم یعرف تاریخه لم یمیکر جرحا و تعیین الراوی بعض محققان در بیان العمل به للتاویل اکثر الی اخره و چون در حدیث شریف اطمینان است که مراد باین خطاب مستلزمین باشد نه مجتهدین پس اگر راوی این حدیث که از اجله مجتهدین بود ندانند ایشان در کدامی سلبه بر خلاف اکثر باشند توان گفت که این حدیث بسبب مخالفت عمل راوی قابل تمسک نیست و آنچه مخالفان مستلزم آن نیست که احتجاج بدان بر غیر مجتهدین هم می آید ترجیح اتباع اکثر درست نباشد و در همین سلبه که قصص مخالفت حضرت ابو ذر و حضرت ابن عباس هم مورد صحابه بتطویل تمام نقل نموده است حالا اگر کسی قول جمیع صحابه را گذشته تقلید قول حضرت ابو ذر و حضرت ابن عباس بدین اقوال نماید پس هرگز او را روا و درست نیست و نیز می توان گفت که چون در حدیث شریف احتمال لزوم اتباع اجماع و شیخ از مخالفت بعد انعقاد اجماع و هم احتمال اتباع اکثر موجود است پس اگر راوی این حدیث حسب

اجتماع خویش بر احتمال اول حمل نموده و بعض امور بطور مذکور مخالفت اکثر کرده باشند لازم نیست
که حسب تحقیق دیگر محققین که دلیل دیگر عادیست و دلائل مراد ازین حدیث اتباع اکثر داشته اند
عمل بدان احتیاج از آن باطل باشد قول را برشاد کردند که آن جماعه صحابه است **الحاق قول** سبک و آیت
متعدد حدیث اتباع جماعت علیه حدیث اتباع سواد اعظم صورت وقوع اختلاف مطالع
نموده است و شرح محققین هم دیده است نیک میدانند که مراد حصص صحابه که از ثبوت و قطع نظر از
برادر صاحب ساله قرار نموده باینکه مراد از سواد اعظم نیست مگر جماعت اصحاب یا جماعت علی بن
کله سابقا و جواب بحث قیام سابقا گذشته و قدری لاحقاً هم می آید **قول** حق تعالی و هو الا الذين آمنوا
و عملوا الصالحات و قلیل ما هم الی قوله مخالفین آیات است تحت نمی تواند شد **الحاق قول** ازنا فخری
مطلب آیات کریمه و اعادیت شریفه نفهیدن و از و هم خود قائلان مخالفت یکی مرد دیگری را گردیدن برین
بنام حدیث شریف را از پایه بحیث ساقط ساختن و بر آنکه درین که احتیاج بدان نموده اند سهام ملائمت
شعبه است از تحریف و اکاذیب بر دل او و عا و صاحب شفع اشاعشریه در باب کاذب آورده که باز در
گویند مذاهب اشاعشریه حق است و مذاهب اهل سنت باطل زیرا که اشاعشریه در اکثر اوقات و اکثر بلدان
قلیل و ذلیل مانده اند و اهل سنت کثیر و عزیز و خدا تعالی و حق الحق فرماید و قلیل ما هم و نیز فرماید و قلیل
من عبادی الشکور درین تقریر تحریف کلام اهل سنت و قلیل اول آن زیرا که حق تعالی و حق تعالی
این است فرموده است ثلثة من الاولین و ثلثة من الاخرین و باینکه بقلیت وصف کرده است
کما قال ولا تجد اکثرهم شاكرين و فی الواقع شکر که صرف العبد جمیع ما نعم الله علیه الی ما خلق لاجله است
مرتبه نیست عزیز الوجود و در اینجا بیان حقیقت و بطلان مذاهب نیست بیان قلت شاكرين و کثرت غیر
شاكرين است و همچنین در آیه و قلیل ما هم بیان آنست که عامل جمیع اعمال صالحه کیست الا الذين آمنوا
و عملوا الصالحات و قلیل ما هم درین آیت هم ذکر عقاید حق و غیر حق نیست و اگر قلت و کثرت جنب
حقیقت شود باید که نواصب خوارج و زیدیه و افطحیه و ناسبیه احق و اقوی باشد از اشاعشریه که
بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی کتاب عزیز خود را بجا نموده و طلب تسلط و رشتان الحق و عدیه فرمایند الی
و در حدیث جابها باتباع سواد اعظم است و موافقت جماعت تا که فرموده اند الی آخره **قول** اول
کسانیکه جماعت بر ایشان صادق است صحابه اند رضی الله عنهم و ایشان این قیام تا جائز می انستند **الحاق**

اقول برای مکرر مضمالت یا نیکه است و تخریم نکریم آنحضرت افرای عظیم بر صحابه کرام می نماید چه
 نخست تا جائز دانستن این قیام بسوی صحابه کرام گدازی است شنیع و اگر برای گلو غلا خود را جائز دانستن این
 قیام جائز دانستن قیام وقت آمدن حضرت در مجالس صحابه مرده و در پس اینهم افرای است چه محمد بن یحیی
 قیام اصحاب کرام وقت آمدن آنحضرت ثابت فرموده اند علامه خفاجی در شرح شفا فرمود اما القیام
 للعلماء والصلحاء المستحب کان للمنی صلی الله علیه وسلم اذا جاء قام له الاصحاب الی آخره
 و اگر ازین جهت منکر کند مراد جائز ندانستن اصحاب قیام وقت بعد از آنحضرت را مراد دارد و حدیث
 حضرت انس رضی الله عنیه پیش آورد پس اولاً میگوید که از آن قضیه مرسله جائز ندانستن بگونه ثابت گردیده اگر اطلاق
 که است آویز و در پس آن تحقیق کند شسته که لو یکن هذه الکراهة لله پس اینهم تا جائز دانستن به ثبوت
 نرسیده و ثانیاً آن عدم قیام وقت رویت بسبب آنست چگونه مستلزم ضلالت محمد بن ابی قیام خواهد بود
 که قید وقت رویت و نیز علت آن که گراست آن بود درین مفقود بسا امور که در مواجعه شخصی و وقت
 مشاهده و حضور و مکره است و در غیر آن غیر مکرره از آن جمله است مدح کسی که در جبرآن مکره است ندانی
 که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطلاق سیدنا بر ذات مبارکه در مواجعه شریفه خود مکرره پیدا شده علامه
 علما قائل است بحباب آنست که در تحفه الجار برین حدیث قبیل انت سین قریب فغان ایسی هو الله
 کانه که آن محمد فی وجهه حاجب الی اوضح و در کتب سیر مانند شفا فصلی بر این عقیده است برای
 بیان که گراست آنحضرت بسیاری امور را بجهت محبت و شفقت قوله جماعت خود مخالفت جماعت جائز دانسته
 الی قول ابن سعد و قرآن بودن معوذتین و دیگر مسائل اتفاقاً نگار می که این **اقول** قطع نظر از آنکه در کتب
 کلامی است عریض و مطویل اما احقر الطلبة آنهمه قال و قبل خارج از محدث گدشته و مناقشه فی التا آنجا
 در اصل بحث کلام میگویم که باحصل استدلال مستدلین باین احوال حدیث همین قدرست که اگر چه
 بعض علماء را بجهت محبت مدین و اکثر تحقیقین خلا فی واقع معلوم و حکم احادیث شریفه متبع اکثر باید
 که دید و قول ناورد را محذور باید فهمید انجم از بسبب محقق سواد اعظم صحاب و بجاست الزام اول
 شافعه و روایات ناو ده خطا و نادر است پس از آنچه صاحب سالک که درین وجه و همچنان در وجوه
 بعض روایات ناو ده و اقوال شافعه که از بعض علماء کرام صادر شده اند پیش می آرد و از نا فهمی آن
 ناو ده این تطویل لای علی بر تقدیر صحیح روایات آورده پیش اطلاق آن نمی سازد اگر کسی

دعوی میکرد که از که امی محمد بن محمد قولی مخالف جمهور و ظهور علیه البتة در روان این نقول غایده نمیباشد
 و چون که مقصود همین قدر است که اتباع اقوال شاذه و نادر که مخالف مذهب محقق اکثر کسی نگردد
 گوآن مجتهد در آن خطا بجهت سهو و عدم علم حقیقت یا دیگر وجوه معذور باشد اما اتباع آن قول مجوز
 و ترک و طرد مذهب محقق جمهور نمیباشد و این مطلب از تخریر این جواب مر تفصیل نگردیده از صاحب رساله
 می پرسیم که مثلاً در همین قول از حضرت ابن مسعود رضی عنہ مخالفت اتفاق در انکار قرآن بودن موقوف بر این الزام
 نقل نمودی اگر بیغرض محال صحت و صدق این روایت را از حضرت می ضعیف الله تعالی عنه تسلیم نایم
 آیا اتباع این قول شاذ و نادر درست و صحیح است یا خطا و قبح اگر قبح می پندار و همان قول به ثبوت رسید که
 متبع قول شاذ و نادر نباید گردید و مذهب او اعظم را درست و معتبر باید فهمید و اگر اتباع آن قول
 شاذ و نادر را درست می پندار و قولش کذب زور است و در عقیده شش برابر خطا و قصود در اینجا
 برای روشن فکر کنندگان استندین امثال صاحب رساله ضرورت شاه ولی الله را
 در ازاله الخفا فوجده پس قرائت و الذکر و الانتی شاذ و درست در نماز نباید خواند حال آنکه در حدیث ابن مسعود
 و ابی نر و اصحیح شده و در وقت التسلیم مصاحف عثمانیه از اصل شیخین رضی عنہما این عباس رضی عنہ و صحابه دیگر
 مباحثه فرمودند و تبحر بعضی آیات و حتی ربک سبحا قضی ربک نوشتند و همان نسخ در آفاق شائع شد
 و این قاعده و انیم که قول جماعت صحیح بود و تبحر این عباس رضی عنہ باب خطا و المعذور الی ان قال یا در روا
 خوبی و در کتابی نادر بطریق تعجب آورده باشند که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت و در وقت
 اشکال یک جانب اصابت بود و دیگر جانب خطا و المعذور چون پرده از روی کار برداشتند و حق
 مثل خلق این حدیث را محال اختلاف نمایند که امکان بعینا و شمالا افت زندقه است امر را می باید
 بتسلیم رسانید الی آخر و خفی بباد که امام اسماعیلیه هم در رساله ایضاح اقوال کرده است که اقتدا و صحاح
 و تابعین در اموریکه از بعضی از ایشان بطریق ندرت صادر شده داخل بدعات حقیقیه است قوله
 یقولک بالیکار نفس این مخالفت دم نزود و گفت که مخالفت جماعت جائز نیست **اقول** این مجرب
 او عاست و ثانیاً بقدر تسلیمش خارج از اصل بحث اگر مجتهدی بر مجتهد دیگر سبب اجتهاد و شل انکار
 سکوت کند مستلزم آن نیست که نزد این مجتهد آن اجتهاد صحیح باشد یا اتباع و اقتدار آن نزد این مجتهد صحیح
 و درست گردد پس اوقات صحیح که کرام امی را مفضوح میفرمودند و بران از احادیث آنحضرت صلی الله

علیه و سلم شد لال می نمودند و بعد از اجتماع و مجتهد دیگر سکوت می در زید ندا کرد که اگر خطای می فهمیدند
 در غنیة استیلا در بیان کرامت صلوة جنازه در مسجد جماعت بعد از آنکه این مطلب از حدیث
 حضرت ابوهریره رخ که در سنن ابو داود و ابن ماجه است اثبات کرده از حدیث حضرت صدیق
 که در صحیح مسلم است جواب داده می نویسد و ما قبل لو کان عند ابن هریره هذا الخبر و انه
 ولم یسکت مدفع بان غایة ما فی سکوتہ مع علمہ کونه معوض الاجتهاد و لا نکار
 الذی لا یجوز السکوت علیہ هو ما یکون معصیة و ما ادی الیه رأی الاجتهاد لا یکون
 معصیة فی حقہ فلا ینحی انکار بصیة باجماع سبک از راه خطا و اجتہاد می راه خلاف رفته
 معذور است اما بر دیگران اتباع مذہب محقق جمہور ائمہ دین ضرورت و ذیہ و دانسته احوال شاذ
 و نادر را اختیار ساختن و مذہب سوا اعظم را پس پشت انداختن البته مخالفت عادیست
 پر و اخذ نیست قولہ مراد از جماعت اگر اکثر اند پس آن دھوی یعنی جماعت را بمعنی اکثر گفتن
 خلاف لغت و شرع و جماعت است از قول بطلان این دعوی از ما سبق بتحقیق و تحقیق و تصریح
 اکابر این طائفة ظاهر گردید قولہ اما شرع پس حدیث مرفوع است نشان فما و قضا جماعۃ
 از قول درین حدیث کہ اطلاق جماعت بر ائیین و ما فوق آن آمده مستلزم آن نیست کہ ہر جا کہ شرع
 لفظ جماعت آید مراد از آن ہمین باشد تا کہ برین بنابر ائمہ تحقیق کہ ازین لفظ درین احادیث اکثر
 علماء دین و جمہور محققین مراد گرفت اند تحت مخالفت شرع شریف نہادہ آید
 و اگر نزد صاحب سائلہ معنی شرعی مراد از جماعت منحصر در ہمین است پس برین تقدیر سابق برین
 کہ حمل بر اجماع صحیح است لمخوہ بود بطلان آن و نمود کہ نشان و ما فوقی آن معنی شرعی این لفظ
 گردید حال باید فهمید کہ مراد ازین حدیث شریف نزد بعض علماء و کرام بیان حالت مساوت
 و نزد بعض مقصد حکم اقتدار در جماعت ندارد و نزد بعض محمول بر مواردیست نہ آنکہ بیان معنی
 لفظ جماعت و موارد آن مراد بقصود و ازین حدیث باشد در توضیح فرمودہ و الحدیث
 محمل علی الموازیث و علی مذیة تقدم الامام فانه اذا کان لمقتدی واحد یقوم علی
 الامام و اذا کان ثلثین فصاعدا یتقدم الامام و علی اجتماع الرفعة بعد قوۃ الاسلام
 فانه لما کان الاسلام ضعیفا علی المبنی صل الله علیہ و سلم عن ان یسافر احدا و اثنان

تقول عليه السلام الى احد شيطان والاثنان شيطانان الثالثة مركب فلما ظهر قوة الاسلام
 رخصت سبنائين **الحق** قولنا قول جماعت بين محي السنة وشرح السنة كنه الجماعة عند اهل العلم
 اهل الفقه الى **الآخر** **الحق** قول ابن قول مخالف ان الله دين نبيته خير انما مرادشان بهم باتباع اكثر اتباع
 اكثر جمهور اهل علم و فقه بوده است نه اكثر جماعت عوام پس ايراد اين عبارات از ابي بطلان آن استدلال بهم
 باطل است و خيال غلام قول نه ثابت است كه در آخر زمان الحق وارباب تقوى اكثر خواهند بود و اهل باطل و
 ارباب فسق اكثر از قول نه در صورت تعارض قابل حجت نخواهد ماند **الحق** قول در احاديثيكه ثبت ترجيح
 اتباع سواد اعظم اند و علمائى زين بدان استدلال فرموده اند بجاست كه در آخر زمان شروع عوامت اهل
 و حقايق باطله و فساد و كفر نخواهد شد بلكه در منوعات مخصوصه اتفاقيه اموريه فساد و كفر به هم ميرود
 اتباع اكثر موجودين آنوقت بايد نمود تا كه حكم معارضه نموده گفته شود كه احاديث مذكوره قابل حجتند
 افسوس كه صاحب رساله نه عالمان احاديث مى فرمودند معارضه ميدهند و مركب رسيدان تجليل و تبديل
 ايمه دين نمودند **الحق** قول شايسته قسم جميع علمائى روى زمين را با وجود انتشار ايشان در انگشت كاورديد
 و معلوم گرديد كه شنبان قيام اكثر اند از مكران **الحق** قول امر يكبار صد سال توارث ميان ائمه اعظم
 محبين حضرت خير الانام در اكثر بلاد اسلام است و در اعصار متعدد جماعت علماء مشهورين و معتبرين
 مشهوره هستند همسان جوانان تحقيق فرموده و عمل بدان نموده باشند و مخالفين با وجود همدردى
 در زمره منكرين بجز چند نام و ائمه با استناد رسائى غير معروفه و پيش كوشش توانستند كسانيكه كثرت علمائى
 مشهورين مجوز حق مطلب و منكرين آنهم از جهوليين بيند بر ريشان بوجوب اقرار كبرايى صاحب رساله
 از باسعين تفهيم و فهم البته اتباع علمائى تحقيق كنند بجهت منكرين بگويين اكثر اند ضرورت و در انگشت نياورد
 جميع علماء روى زمين معذور و مجوز حقال اين امر كه شايد منكرين اكثر باشند و قول ايشان ظاهر نگرديد و باشند علمائى
 مخفي اند و توانيمايى گويم كه چون در رساله برادر خود اين رنگ ظاهر است كه علمائى تا هزار سال قابل تفسير و بحث و مقرر
 است احاديث حسنه بوده اند پس اين اقرارشان ايشان را با شنبتين قيام بگذاشت كرده و انگشت ديگر
 كه حاجت بشمار جميع علماء است برين باشد **الحق** قول باطل مى انگارد و طائفه اسماء عظيمه
 بر اين شهادت دعاوى خود را و عار ابطاع و اتفاق زبان خود را بكنند بخت الوده اند از ايداعى كه در
 رساله را واجب بود كه اولاً اينستفسار از طائفه خود مى نمودند تا كم كه صاحب رساله جواب ايشان و عوامت اهل علم

و اجماع از طرف طائفه خود چه اندیشیده مگر آنکه صاحب ساله را در ان ابواب اتفاق و اجماع جمیع حکما
 مشارق و مغارب از متقدمین و متاخرین از روی کمال علم و یقین و معلوم گردیده که صاحب ساله
 درین باب بر خلاف جمهور ائمه دین راه می پیود حال در بیخ نام اقوالی چند از کبرای طائفه نشان میدهد
 و شمار کنند جمیع حکما مشارق و مغارب ازین نامی خواهند پس بجمعه آن اینکه مؤلفین تعلیم المسائل
 در سلسله انکار سماع اموات و حوی اجماع امت نموده اند و بجمعه آن اینکه نزول ثوگ در سوره سوره انعام
 توبه و در کن بالاتفاق بین اینک است فعلی ماضی بر دو سر غم خود در کنی بر استقبال بین این و بجمعه آن
 اینکه در همان ساله در بیان داخل بودن مصف بیشت لتبلیغ ما و حوالیه در معنی بین گفته سب حکما مفهوم
 او تقریف بین بیک داخل کیا بی این و بجمعه آن اینکه خبر طریث اسماعیلیه در مصباح الطحاوی گفته معانقه و
 غیر قادم کی باجماع حنفیه بلکه شافعیه بی کرده بی این و اگر صاحب رساله و اتباع او گویند که اینها کلام
 اینها که دعاوی اتفاق و اجماع نموده اند همه از جهال بوده اند پس باید دید که همین صاحب ساله برست
 بودن اشاره با سبب دعوی اتفاق و اجماع و آثار متواتره و اجماع اکابر بر وجه و جمیع فقهاء و محدثین
 نموده معلوم است که بوقت این تحریر کدام عالم و ائمه وقت در کدام عالم بوده حال اسکاتیب شیخ محمد بن
 و از اتباع صاحب ساله آنچه بر سید است باید پرسید قوله علی حدیث شما که مقلد محض اید بر پیش
 جان نیست که میگویند این امر خاص برای محمد و اجبت و برای مقلد حرام الی قوله اگر اکنون احادیثی
 الیه پس غیر التقریریه استلزام بر شما عرض کنیم **الحاق قول** در بر قول زیاده تر نامی خود ظاهر میکند اینقدر
 نمی فهمد که آنچه مقلدین گفته اند همین قدر است که مقلدان را ترک مذنب صریح جتهد خود صرف بنا بر شیعه
 لفظ روایت کدامی حدیث مخالف قول امام نمی رسد چه تحقیق معاصرت و تدقیق و تطبیق احکام
 و تمیز ناخ از منسوخ و قوی از ضعیف و دیگر ضروریات مجتهد را که آن حکم فرموده است از مقلدین بزمش
 بخوبی زیاده تر بود و بر مقلد آنچه واجب بود بموجب فاسدواهل الذکران کنه لا تعلون و انما
 و این امر را اگر چه اسماعیلیه و یابید برای تکفیر است محمدیه کفر و شرک قرار میدهند اما مستند بر صاحب ساله
 تصریح آن نموده اند از آنچه شیخ محمد و دیگر برادر صاحب ساله حسب علم خود متناقول همین یک شیخ را تحقیق
 جماعه کثیر از آنکه در کتب نام از اهل ائمه شیعه ارجح میدانند و در کتب فقه و بعد نقل عبارات فتاوی خواص
 و غیره میفایند مقلدان را نمی رسد که مقتضا احادیث عمل نموده جرئت در اشاره نمایند و بفتاوی

چندین علماء مجتهدین مرکب امر محرم و مکروه و نهی گردید که بکافی به حجة علیه صاحب الزمان علیه السلام
این امر لازم نیست که نزد این علماء فہم حکم امری کہ مخالف مجتہد نیست از ظاہر احادیث شریفہ و عمل بدان احتیاج
بآن احادیث حرام باشد و اگر کسی علی الاطلاق حکم حرمت احتیاج با احادیث و عمل بدان عموماً برای حکم مقتضی
تحریر نموده بآن ازان قول جمیع علماء مجتہدین قیام مستدلین با احادیث شریفہ الزام صاحب سالہ تمام
امامان علیکہ ذکر کرده پس شایانہم همان نافیست قیاس امری کہ از مجتہد منع آن ثابت نیست بر امری کہ خود
از مجتہدین عظام تحقیق نسخ آن اثبات عدم آن با احادیث کثیرہ و وجوب از احادیث مستدلہ دیگران
مروی باشد بخود و بنا بر آن علماء معتقدین باید در فہم امری کہ ثابت و مانعش از مجتہد مروی نیست لغو
احادیث کہ امہ دین بدان احادیث استدلالات فخریہ باشند بوجہ الزام دادن ناشیست از ندیدن کلام
اعلام و تفہیم در امر آن کلام قولہ کہ این حدیث مخالف ایشانست **الاقول** ازین خطبہ بی ربط گره از
کار بستن نمی کشاید و این تعلیل لاطلال از پیشانی منکرین کہ دیدہ و دہشتہ قول مشہور جمہور را ترک نموده
برای تفصیل سلسلہ اختیار اقوال شاذہ بی دلیل محض میکنند و اغ مخالفست جماعت مخرج از سواد اعظم
نمی رود و بدو حکم بود این احادیث شریفہ مخالف ایامہ اربعہ محل کلامست و از آنچه صاحب سالہ
تعلیل نموده این مقصد ثابت نگردیدہ اولاً کہ صاحب سالہ در امثالہ تخیل و از اطراف تفریط نموده در بعض
اسرار اختلافیہ کہ بہ بیان ایامہ الزام مخالفت جمہور داده صاحب سالہ قہم جمیع علماء را حسب قہم
در انگشت آورده و ثانیاً از کجای ثابتست کہ ایامہ مجتہدین بعد از انگشت آوردن مخالفان و علم مخالفت
اکثر جمہور و اطلاع بر آن اختیار آن اقوال نموده اند و ثالثاً در بعض مسائل اگر این امر ہم فرض تسلیم
کرده شود تا ہم مستدلین باین احادیث کہ در مسائل غیر مخصوصہ استدلال بآن نموده اند مضرتی
بہر ساندند لا بحجاب و ترکہ گوید مجتہدین مشہورین قائل آن نباشند تا چونکہ حضرت امام اعظم اصرار
تأیید فعلی و تائید قولی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حسب اجتهاد و خویش و جوب فہمیدند البتہ بہر
نی توان گفت کہ نہ بسبب امام اعظم مخالف این احادیث شریفہست مجتہد را بعد قائم گردیدن دلایل
و اضحی حسب اجتهاد خود حکم و عمل می باید موافقت دیگران ہوی در بچہ صورت خاصہ کجا وجوب
در مرقاۃ در جواب گفتہ قلت الموافقة لیس شرطاً فی المسألة الاصحاحیۃ الی احقاقیہ
در نور الانوار و خیوہست کہ اجماع باتفاق اکثر منعقد نمی شود و خلاف احدیانست **الاقول**

البته جماعی که مصطلح اهل اصول است صرف باتفاق اکثر قول مشهور معتدنی شود اما وجوب اجابت
 در حق تعالی و حکم باتباع سواد عظیم و جمیع اولیاء دین چه منافات از دعوی خفیت دارد اینک تحقیق
 خفیه حکم باتباع جمیع اولیاء و اکثر علماء فرموده اند چنانچه استندین صاحب ساله سابقاً نقل گردید
 قوله باقی ماند تحقیق دلائل نفسی و ادله اقل بر احوال امیه دین و علم و محققین شجاعت فاسد
 و او بام کاسه از نامی پیش نهادن از بطور فخریه تحقیق خود قرار داد و آن اگر چه پیش غلام کالانعام
 موجب افتخار است اما فی الحقیقت موجب سواهی پیش اهل عقل و اعتبار است و یکی از نکایده که در اینجا
 برده آنکه تحقیقات آنکه اسلام را که در کتب دینی معتدله مشهوره موجود اند اول و آخر آن برای تقلید و
 ساخته و بهجت پرده داری نام آن کرام بر زبان نیارده صرفت بر نقل بودنش در رساله تحقیق حق
 معقول منقول کشف دقائق و روح و اصول بنده علماء الزمان قدوة اصغیاء دوران سیف
 المسلول حضرت مولانا فضل الرسول الخفی القادر علی البیادونی داشت بر کاتیم پرداخته تا در بیان
 تحقیقات آنکه اسلام تصریح اسماء کرام موجب حشمت احمد نگردد و پیش عوام کالانعام باعث افتخار شود
 هر چند دفع جمله او با تم رفع کل شجاعت نام تمام از در رساله کلان برادر خود این برگه واضح است و عیان
 اما در اینجا هم چیده چیده چه بقلم رسید و باقی در آن باید دید قوله این مصادره علی المطلب است
 بدعت رافع سنت است اقل بر اهل علم مخفی خواهد بود که فقره اوله یک فحاشی است لا اله الا الله
 اقل در سبیل الدینی الرشد و غیره کتب مشهوره دینی موجود است پس قطع نظر از اینکه مسلمة محققه امیه اسلام
 نزد صاحب ساله محل کلام و خطا اما بچوطن و ملایم با وجود عدم لیاقت فهم مرام خلاف حیات و اطاعت
 بدعت بود چنانکه رافع سنت است برین عمل که امیه دین سبسان آن فرموده اند مخض بیجاست و ایراد اما بدست
 بی فهم تمام آن نازیبا از اینجا که این ادعای سابق طی گردیده اینجا بر یک سبب از که اراطافه کثافت از زیر
 قطب اسماعیلیه در ظاهر حق در شرح حدیث ما احدث قوم بدعة الادفع مثلها من السنة نوشته
 ننین کمالی کسی قوم بی بدعت یعنی چونکه مرام سنتی که بوالی آخره و در شرح حدیث ما احدث قوم نوشته
 ننین کمالی کسی قوم بی بدعت هیچ دین اپنی کی یعنی بدعت که مرام سنتی که بوالی و در شرح حدیث من
 احدث قوم ما مالیس منه نوشته اور لفظ ما مالیس منه اشاره بی اسکی طرف که کالانعام و سبب چنانکه
 مخالفان بی سنتی بنویسند ننین کمالی آخره قوله این عجب قیاسی است بل سر و دین چه مشابهت برود

روز ولادت آنجناب حاصل نشده **الحاق قول** این قول را صاحب سیرت شامی از امام محمد الرضی کتابی
 آورده است و مقصود بیان شرف و عظمت یوم ولادت و کرامت آن یوم با سعادت و امام مذکور درین
 تقلیل عذاب جهنم بر کسی که فرج بولادت شریف نموده بود مذکور فرمود و بدین تقریر بلفظ شایسته یوم مذکور
 گردید پس صاحب ساله که کلام امام فهمید هر چه در ویش آمد بی فهم بقلم رسانید اولاً کلام او بر امام وارد نیست
 و ثانیاً مثل است بر لغویات بسیار از انجمله آنکه گفته شده است بروز جمعه روز ولادت را حاصل نموده اند
 حال آنکه همچنانکه در هر روز جمعه تسعیر جهنم نمیشود و همچنان در هر یوم الاثنین که یوم ولادت تقلیل و تخفیف
 عذاب بر کسی که فرج بولادت نموده بود وارد است و از انجمله آنکه گفته این مردم هر روز ولادت آنجناب
 همان یوم خاص گمان می برند **الحاق این افتراء** است بر امام مذکور و دیگر امید دین که بیخبر است هرگز نظیر یوم
 ولادت را همان روز خاص ولادت بعینه گمان نمی برند البته بسبب غرور آن نعمت در یوم واحد قائل نیست
 و معتقد ببقاء برکت در هر یوم مثل آن بوده اند و این مضمون از حدیث فضیلت یوم الاثنین ثابت
 فرموده اند و سخنان عاده شکر نعمت در مثل آن یوم از آن استخراج نموده اند اعتراض آن آیه امرت بکماله
 و حقیقت از نا فهمی اعتراض را حدیث حضرت خاتم رسالت صلی الله علیه و سلم است که سابق
 تقریر یافته که لا یقبل الا ان یوم یضرب سها و مضمون حدیث شریفه را که آیه دین تخرج آن فرموده اند **الف**
 عقل از شواهد هم قرار داده اند دلالت بر بی عقلی ایشان در ورنه بسبب ظهور کلامی نعمتی در روز و بر
 سبب که در سنت نظر از روز هرگز مخالف عقل صحیح نیست البته نظر از روز را آن روز خاص بمعینه
 مثلاً در روزی که شخصی پیدا شده باشد در آن روز معین نه هر سال ولادت آن گمان بردن که بعضی علما
 همین معنی را عید گرفتن اصطلاح نموده اند پس البته از مبیات است که با واحد دانستن نظر استعد
 و کجا مجرد بقاء برکت و شرف در زمان لاحق بسبب ظهور نعمت در زمان سابق گویند این معنی هم بعضی از
 علما و دیگر اطلاق عید فرموده باشند که این بحث لفظی است و لا مشاقه فی الاصطلاح امام مطلقاً
 در مواهب لدنیه فرموده و آن قیل هل فی العقل وجه یدل علی ان یوم الجمعة افضل من السبت
 و الاحد و ذلك لان اهل الملل المتقوه علی الله تعا خلق العالم فی ستة ايام و بدء الخلق و التکون
 یوم الاحد و کان القرآن یوم السبت فقال البهمنون فی بیانی ترک الاعمال فینوا السبت لهذا
 و قالت النصارى صید الخلق و التکون یوم الاحد فجعل هذا عیدنا فذلک ان الیوم ان معقولاً

اما الوجه فی جعل يوم الجمعة عيدا فالجواب ان يوم الجمعة هو يوم الكمال والقام وحصول الكمال
 والتمام یوجب الفرح الكامل والسرور العظیم فجعل يوم الجمعة يوم العید اولی مر هذا الوجه
 بان جملة یك بعد ان انكم بر الله دین بجهت متبرک وینسب نظر ایام ولادت واثبات شرف وكرامت
 و احتیاج عادۀ شكر نعمت طعنی قبیح تضمن پیروی هندی و فارسیان و نصاری تغویۀ بنوده میگوید
 مشابہت اینها با غنائق ممنوع است چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزۀ عاشوراء بحجبت
 ایشان منسوخ کرده الی آخره ازین مقام خوب ظاهر گردیده که تا حال معنی مخالفت و مشابہت هم
 تفصیده حالا بقصد که چون در خصوص صوم عاشوراء مشابہتی پیدا می شود برای رفع آن نسخ
 خصوص افراد صوم همان یوم و شرعیت صوم آن یوم مع ضم التاسع مقرر گردیده و ازین قید
 تغییر مشابہت بزال رسیده پس متبرک وینسب ایام ولادت جناب سرور عالم صلی الله علیه و سلم
 و قول بشرف و كرامت آن و احتیاج عادۀ شكر آن نعمت را مشابہت اعیاد هندی و نصاری و جوس
 قرار دادن تحت التبرک تشبیه ممنوع بر آنکه دین بخاندن حماقت و سفاهت است بلکه میگویم که حسب
 حدیث شریف که برای اظهار مخالفت یهود و رفع مشابہت ایشان افراد صوم عاشوراء منسوخ
 شده شرعیت صوم همان عاشوراء مع ضم التاسع مقرر گردیده و ازین قید تغیری هم مشابہت بزال
 پس اگر فرضا کسی نیت برکت از بقصد ادای رسم نصرانیت در روز ولادت حضرت عیسی علی السلام
 هم ظاهر شرف آن یوم و نعمت خاصه کند اما بر خلاف نصاری روزی یک قیل آن ضم کن پس اگر چه
 اینجا نکه اصل شرعیت احتیاج عادۀ شكر نعمت ولادت جناب سرور ما علیه الصلوٰة والسلام
 در شرع شریف بود است که به اینجست آنکه دین قائل استخوان این بوده اند و اینچنین اصحاب
 شرعیت احتیاج عادۀ شكر ولادت حضرت عیسی علی السلام در شرع شریف مافقودست و نیز آنکه
 تصریح استخوان آن نفورده اند و هذا هو الفرق القاطع اما مع هذا درین صورت هم بر آن که این
 تشبیه نتوان داد و لب این کلمات نباید کشاد ورنه با وجود اینقدر تغیری که در صوم عاشوراء بطریق
 آمده است قرار در آنچه قرار از ان قصد بود و خواهد نمود قوله ذکری فرنگ کردن و ایشان
 خداوند روز و کولی نعمت و حضور اقدس غریب پرور و امثال آن نوشتن الی قوله باز دعوی
 محبت خداوندی کردن چیز است که از غیر ایشان نیاید الا قول اولاد و احوال آنکه دین

این خرافات طعن و ملامت پیش ساختن خاک بر آفتاب انداختن است که نزد هیچ ذی عقل مضرتی
 بسنگه محققه آنحضرت نمی رساند بلکه طعن کنند و رارسوا و این میگوید و اندر ثانیاً سیکه احوال کبر
 اسماعیلیه مثل صاحب تبیین الکلام فی شرح التوراة و الانجیل علی مله الاسلام و صاحب احوال المسکون
 و غیره مایه و شفیقه است چه گویم و چه نویسم که در جواب تشنیعات صاحب ساله چه بر زبان می آید
 اما حقیر بنحوی که خارج از بحث را محض فضول می شمارم و شکر که برین دلیل چند سخن است یکی آنکه در حق
 احسان علی القدر بود و نش مصادره علی المطلوب الی قوله و بدعت سید بود و نش ثابت نمیکند بلکه
 احسان است الی آخره **اقول** این دلیل در کتاب سیرت شامیه که نزد کبر و صاحب ساله هم مستند مقبول
 بدین عبارت منقول است قال الامام الحافظ ابو محمد عبد الرحمن بن اسماعیل المعروف بابن شامة
 فی کتابه الباعث علی انکار البدع و الحوادث قال الربیع قال الشافعی رحم المحدثات مرایه
 ضریان احدهما الحنفی مخالفاً لکتابا و اوسنة و اثر او اجماعاً فهدى البدعة في الضلالة و التنا
 ما أحدث من الخير لا خلاف لاحد مرهده فی محدثه غیر مدعومه قال عمر بن الخطاب نعمت البدعة
 هذه یعنی آنجا محدثه و اذکانت فلیس فیها حرام مضرة فالبدعة الحسنة متفق علی بدعها
 و جواز فعلها و الاستقبال بها و رجاء الثواب لمجست نعمة فیها و هی کل مبتدع موافق
 لقواعد الشریعة غیر مخالف نشی و منها و لا یلزم فی فعله عذر و شرعی فذلك فی بناء المذاهب
 و الربط و المناظره غیر ذلك من انواع البهت التي لو تمهد فی الصدراة لاول فانه موافق لما جاءت
 الشریعة و من احسن البدع فی زماننا من هذا القبیل ما کان یفعل بمدينة اربل کل عام
 فی لیوم الموافق لیوم مولد النبی صلی الله علیه و سلم من الصدقات و المعروف و اظهار السرور
 فان ذلك مع ما فیہ من الاحسان الی الفقهاء یشرع بحسب ما النبی صلی الله علیه و سلم یفعله
 و جلالة فی قلبه علیه و شکو الله علی ما من به من ایجاد رسوله الذی لک ارساله حقاً للعالمین
 صلی الله علیه و سلم الی آخره یکسب یکدیگر فی فهم پیدا و می دانند که برین بیان این نام که نزد جماعت
 سیرت شامیه و غیره از علما و دین پسندیده و مرغوب است ایراد مصادره علی المطلوب فاسد
 بصیوشت چه نام مذکور بدعت حسنه بود و نش بدعت سید بود و نش مفرج بر نقل معنی بدعت
 و اتفاق بر وجوب ثواب بدعت آن بخود است و اندراج این عمل و بدعت بدعت حسنه و عدم

صالح معنی بدعت سیه بران ظاهر و عیان است و ثانیاً قطع نظر از آن اگر امام مذکور براس
اثبات حسن این عمل تصریح میفرمود که درین احسان الی الفقر است و هر چه در این احسان
مستحسن و یا برای اثبات بدعت سیه نباشد گفت که درین احسان و آنچه از آن احسان بدعت سیه نباشد
پس هر دو ضرب از ضرب و یک شکل اول است که بدی که از آن است مثل آنکه برای بیان ثبوت حیوات
زید گفته شود زید انسان و کلی انسان حیوان و بر اثبات فرس زید گفته آید زید انسان و کلی
من انسان بغیر پس فرس بخانه توان گفت که انسانیت زید موقوف است بر ثبوت حیوانیت یا انسانیت
زید و موقوف است بر فرس بودن آن پس اثبات فرس بودنش با انسان بودن مصادره علی المطلب است
مقتضای این اعتراض جعل است آری گنجایش کلام در کلیت کبری است و آن اعتراض دوم است که
برای لازم گردانیدن مصادره علی المطلب گفته که انعام بدعت سیه کسی را خورانیان بر وجه انسانیت
پس این امر درست باشد با آنکه خود بعد چند سطر در اعتراض دوم میگوید در عید غدیر مثلاً انعام
کردن را عیاد با همه سبب عمر کردن می گویند بلا شک احسان است بر فقر انصافی سخنان انصافی که درین
یاوه گویند خود را در میدان میدان و باین جو صله حرف رد و ابطال تا کمال انصاف و درین
قولهم دیگر آنکه دعوی بطلان دلیل است **الحاقول** این قول تم بحجت نافی کلام امام سرزد و در
لفظ من هذا القبیح در کلام امام می دید و مثلاً ای آن می فیه ما در فیه شعله زبانه است و در
لفظ بدعت و عدم نقل خصوص این معیت جمع از خارج عبادت بیرون انحصار تمام بر آنست و هر
قولهم گاهی مجلسی را آنجا نکرده اند الی قوله بالقر و راسلف تا خلف بخارث می گویند
ظاهر معنی ضرورت می اندازد برای تعلیل جمال این لفظ بر زبان می آید و اولاً که احاطه تمامه بحقیقت
احوال و جمیع افعال هر دو از صحابه و تابعین و تبع تابعین هرگز ثابت نمی تواند شد و ثانیاً آنکه
شرف مجلس سلطه و فضائل عامه مجالس کار که از احادیث صحیحیه ثابت و نیز احتجاج مع هر دو جنبه
برای شکر ولادت با سعادت از نقل خصوص این عمل که بیست و نه حدیث از آن نقل شده است
مؤکده نیست معنی می تواند گردید پس بخیر از احسان خود پس این عمل کیدامی نیست عامه بخیر بیان
شده و در این آثار صحابه و تابعین تبع تابعین در بعضی اوقات و ضروری بودن نقل آن
جای ضرورت متواتر بودن نقل آن از سلف تا خلف و از آن نقل سلف نیست و ثانیاً

و تابعین در اکثر اوقات و اغلب احوال در تمام سال مشغول با ذکر آنحضرت بودند و هم در مجالس و هم در
 پیش هر عمل مولد چگونگی اشعار بکمال عیار نه بودن آنحضرت در محبت می تواند بود آری اگر صاحب نامه
 از جای ثابت میکرد که آنحضرات با وجودیکه در دیگر اوقات و مشهور بزرگ آنحضرت اهتمام می نمودند
 در ماه ولادت ترک میفرمودند پس البته ذکر این اشعار گویا هم محل کلام می بود می توان نمود و در نه
 این همه سانس مطرد و مود و داند اما دیگر عوارض قبول و تعارضه نماید پس هرگز بیچگونگی با وجود چنین
 عدم فعل آنحضرت هم دلالت و شاهد برین امر نمی توان ساخت قوله لا نسلم که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 روزه عاشورا بجهت آن گرفت که بهود گفته بودند و حادثه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون بهود
 سر و پا بخود این چنین هم فاسد که کودکان با نسی کوش با هم خنده آید به پند که ساده مردی
 از بسکه جنت و ابد کند کلمه انا الحق بموسی منکم بران برگردولالت ندارد وانی آخره اقول دلیل
 صوم عاشورا در کتاب سیر شام از حافظ عسقلانی صاحب فوج الباری منقول است و احتیاج
 این هم بهول بران سخت نامعقول است اول باید فهمید که سوا حافظ عسقلانی و دیگران که درین هم
 فرموده اند که بعد از آنکه بهود و نظیر نمودن صوم عاشورا بجهت نجات حضرت موسی و صیام آنحضرت
 در این و نه نیست اعاده شکر آن نعمت که موسی علیه السلام جناب حق تعالی در مثل آن روز و در زمان
 سابق عطا فرموده بود و ذکر کردند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت موافقت حضرت موسی
 علیه السلام بر ایادی شکر آن نعمت حقیقت خود بجهت حضرت موسی علیه السلام از بهود ارشاد فرمودند
 و مقصود از این موافقت حضرت موسی علیه السلام و اعاده شکر آن نعمت سابقه دراز منته لا حق بود
 پس تحقیقات ایله درین صریح از مضامین احادیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
 ثابت و مستقیم این سخنیه و نه از ساختن و آن آنکه درین ابوابه و احسن قرآن و کمال حاجت
 اما آنچه برای ابطال اینکه این روزه برای شکر آن نعمت باشد گفته این چنین هم فاسد که کودکان
 کوش با هم برو خنده آید حقیقت اینست که بخیر ملا حدوده می گویست که باین چنین طعن و تخریب
 و رشام آنکه شرح شریف زبان خود بیاید علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده
 قال الامام الطحاوی بعد ان روی هذا الحديث ففي هذا الحديث ان رسول الله صلى الله
 عليه و آله غاصمه شكر الله عز وجل في اظهار موته عليه السلام على فرعون فذلل على

علی الاکلیار دون الفخر قلت وفيه بحث لان لقاتل ان يقول لا تسلمن خذك على الاحقار
 دون الفخر لانه عليه السلام امر بصومه والاخر المخرج عن القرائن يدل على الوجوب كونه
 صامه شكر الله عز وجل لاينا في كونه ناوجب كما في سجدة ص فان اصل الشكر مع انها
 واجبة انما مطلقا در مواهب بذل حدیث حضرت ابن عباس آوردیدل علی ان التماس
 علی صیامه موافقهم علی السبب هو شكر الله تعالى على نجاة موسى عليه السلام الخ طوافه كنه
 خود و دلیل دوم اقرار نمودن است بهیجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورار اباوقت
 یهود پس از نفس کلماش اربعی را باطل است و مردود و قوله از او وجه دیگرست که در حدیث صحیح
 وارد شده ای خذوا قولی برون و وجه دیگر برای امری که از دو حدیث دیگر ظاهر باشد مستلزم
 آن نیست که وجهی ثالث برای آن که از حدیث صحیح دیگر باقرار آمده بدین ثابت و صحیح باشد باطل و قاضی
 قرار داده و آیه غایه الامر لکنه در وجه ثلثه توفیق و تطبیق نموده شود پس در یک حدیث که روزه داشتن
 یهود برای شکر نجات موسی علیه السلام موافقت نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدین قدر و بیان
 نمودن حقیقت روزه وادامی شکر نجات بخت متابعت و موافقت حضرت موسی علیه السلام که در مثل آن روزه
 نموده و یهود و نذر و دیگر حدیث دیگر قرار داد این یهود عاشورار روز عید و لهو و لعب نمودن ایشان
 در این روز برای قصد مخالفت ایشان مشروع گردیدن صوم که مذکورست آن یهود و غیر این یهود باشند
 و در تعقیب چه موافقت یک قوم مخالفت یک قوم مقصودست پس ستم لال صاحب ساله بمضمون یک
 حدیث بر این ابطال مضمون صحیح دیگر حدیث صحیح باطل مردودست در مجمع البحار آورده فان قیل
 انهم عید اینا فی صومه و ایضا قصه و مواشع بان الصور کان الخ القیم قلت لعل عیدهم
 کان جائزا الصور و هو لا الهی و غیره و المدیة فوافی المذنبین و خالف غیرهم الخ علامه
 عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده قیل ما وجه التوفیق بین قوله عید ابین ما تقدم الله
 تصوم عاشوراء و یوم العید یوم الافطار و اجیب بانه لا یلزم من كونه عید الاظهار الاحتفال
 ان یوم العید جائزا عندهم و هو لا الهی و غیره و المدیة فوافی المذنبین چیست ف
 انه الحق و خالف غیرهم خلافاً الخ معلومست که هرگاه نرو صاحب ساله صرف همین دو وجه در
 عاشوراء معتبر اند پس چرا سابق بهیجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورار اباوقت یهود

فضیلت و استحباب باقی ماند و نسخ نشد مگر نفس فرضیت و این خلاف قاعده اصول است
 مختصاً قول اول البیاض از علماء متوحدین ائمه دین جامعین معقول و مقول محققین فقه اصول
 تصریح بنسخ فرضیت و بقا جواز فضیلت فرموده اند پس برای اظهار تبخیر خود علی الاطلاق و
 مخالفت اصول محض و نسخ جواز فضیلت شیخ فرضیت که مختار بعض محققین باشد قاعده متفقاً بر اصول
 بلکه خفیه اجمال ندارد مگر آنکه این اطلاق صاحب رساله درست آید در مسلم هم که کتابیست معروف
 و مشهور مذکور مسئله اذ النسخ الوجوب بقی الجواز خلافاً للفرایان الوجوب یقطن الجواز والناهی
 لا ینافیہ فبقی علی ما کان الخ علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل حدیث حضرت ابر عیاض
 فرموده و ظاهر حدیث ابن عباس رضیدل علی الوجوب لانه علیه السلام صامه امر بصیامه
 و لکن نسخ الوجوب بقی الاستحباب الخ و بذیل حدیث حضرت ابن عمر رضه که آثار کثیره تضمن نسخ
 فرضیت صوم عاشورا و ثبوت تطوعیت آن نقل نموده بعد از نقل آن آثار فرموده و ففی هذه الآثار
 نسخ وجوب صوم عاشورا و ان صومه قدره الی التطوع بعد ان کان فرضاً و اختلاف اهل
 الاصول ان ما کان فرضاً اذا نسخ هل یبقی الا باحاطه ام لا و همی مسأله مشهوره بتذنی و سنیاً
 حدیث عائشة رضه و معاویه رضیدل ان علی ما دلّت علیه الاحادیث المذکوره الخ محدث
 و بلوی شیخ عبدالحق حنفی مرید بن القلوب در آداب زیارت قبر شریف آورده و از آن جمله است که شیخ
 تقدیم صدقه کن و حمد را سلام هر که قصد مناجات حضرت سیدنا میکدر برک و واجب بود که چیز
 صدقه کند الی قوله بعد از آنکه وجوب آن منسوخ شد استحباب که صفت لازمه مطلق صدقه است
 بحال خود باقی ماند و زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حکم ملازمت دارد و حالت حیات و می همی
 علیه و سلم الخ امام محمد علیه الرحمه در موطا فرموده قال محمد اما العقیقة فبلغنا انها كانت فی
 الجاهلیة و قد فعلت ثم نسخ بالاصح کل فیه کان قبلها و نسخ بصوم شهر رمضان کل صوم
 کان قبله و نسخ غسل الجنابة کل غسل قبله و نسخت الزکوة کل صدقة قبلها و کذلک
 بلغنا ان علی ما علی قاری در شرح بذیل قد فعلت فی ذل الاسلام نوشته ای بطریق الوجوب
 للتوافق الخ و بذیل کل صوم کان قبله نوشته ای کان اجبا کایام البیض و یوم عاشورا الخ
 و بعد ختم بر این نوشته و فی مازال الغرضیه اذا نسخت بقی الفضیلة التي ترتب علیها

المشقة كصلوة التجر و صوم عاشوراء هي لا تنافي الا باحقة التلا ثواب فيها ولا عقاب في
 البدائع ذكر محمد في الجامع الصغير ولا يعق عن الغلام ولا عن الجارية وانه اشار الى الكرامة
 لان العقبة كان فضيلة ومنه نفع الفضل لا يبقى الكرامة بخلاف الصوم والصدقة فانها
 كانتا من الفرائض فاذا نفعت الفرضية يجوز النفل بها قلت وفيه بحث لان الفضيلة اذا
 نشتت تبقى الاباحة لان النفع ما توجه الاله الزيادة الفضيلة فبقى اصل الاباحة وهذا
 على تقدير انه كان فضيلة والا فالظاهر من ذكر جامع الصوم والصدقة انها على منوالها
 في كونها واجبة الى آخره وثانيا قال كذا عدم بقا جواز فضيلت بشيخ فرضيت ثم تصح في مودوده انه
 كذا في مودوده في مست كذا شارع بر مجر وشيخ فرضيت اكتفا فربايد في انك اشار به جواز منع نماز با بانه
 نفس نسخ خود دلالت بر اباحت وجواز دارد پس بران بچگونه كلام در نسخ فرضيت وصوم عاشورا
 از اين قبيل است چنانچه قال كذا في ان خود تحقيق آن صراحتا في مودوده فانه يحرم العلوم وشرح مسلم في مودوده
 مسئله نفع الوجوب على الحائض كذا في النسخه بنص ال على الاباحة والجواز كنسخ صوم عاشورا
 الا ان نسخها بالنسخ عنه كالتوجه الى بيت المقدس فان نسخها عنه الثالث نسخها من غير اباحت
 جواز وقرير في الاول الجواز بالنسخ النسخ ثابت البتة وفي الثاني كذا اصل بالاجماع
 بقى الكلام في الثالث وفيه خلاف فعندنا لا يبقى وعند الشافعية يبقى واختار المصنف
 وجمهورنا ان بقا فضيلت صوم عاشوراء بعد نسخ فرضيت در وائر الاصول نور الانوار وغيره تصح في مودوده
 با وجود كذا قول عدم بقا جواز بعد نسخ فرضيت اختيار مودوده اند پس مشايخ اعراضا في عدم بركلام
 حافظ عسقلاني في تعيين ان امام رباني بجزه هالت ويخبري لمطالع كتب متداوله في حديث كذا
 بر تقدير تسليم وروى كذا في قول هرگاه از حديث شريف اعاده شكر نعمت بعد مودوده
 ثابت گردیده پس بعد تسليم ان اين اعتراض بجا است كذا زعيم قدر وسوسه منكرين مودوده كذا
 استحباب مجالس افكار پس اول چه حاجت بقياس داروثانيا همان حكم كذا در مقيس عليه بود يعني هو
 عاشوراء وصحت اعاده شكر نعمت ودين هم موجود اما ديگر خصوصيات مثل عبادت صوم وعبادت
 شكر نعمت نجات جناب محوي عليه السلام پس بافته شدن اين خصوصيات چه ضرورت قول كذا
 جاي چون ماه وروز را اعتبار كنند انرا قول كلامي است مختل اين قدر غريب اند كذا چنانكه روايت

تحقیق این دو بن ازین حدیث بشهادت دیگر اهل بیت استجاب و مسنونیت صوم عاشورا بصم نام
 ثابت فرموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده قال المشافعی و المعاصی و احمد و حنبل و غیره
 معتقد به عدم التاسع و العاشر جمیعاً لان النبی صلی الله علیه و سلم صام العاشر و یوم هیام القاء
 الی آخره در فتح القدیر گفته و المسلمون عاشوراء مع التاسع الخ و در ظاهر حق در ترجمه این عشت
 الی قبل الا صوم التاسع نوشته اگر زنده را مین سال آید هک که روز و روزه که مین نوین که بهی و قطع
 این نعمه خود برادر خوردش قائل است جاب صوم عاشورا بصم ناسع است و معنی این حدیث همین قرار داده
 پس هرگاه که صاحب ساله با وجودیکه خاله برادر خورد می نماید اما از سلب تحریرش خبر
 نمی دارد با قوالی الله دین چه خبر خواهد داشت و اگر گویند مراوشش منوعیت افراد عاشوراء است
 پس ران هم کلام است عامه آنها فرموده اند که ثابت از احادیث اولویت و افضلیت و مسنونیت
 نهم ناسع من العاشر است اما منوعیت صرف عاشوراء ثابت نیست بدیخیت قائل عدم کرامت
 آن شده اند گوید بعضی تحقیقین بکراهت تخریمی هم رفته اند امام صفینی در شرح صحیح بخاری شریف
 و فی البیضا ذکر بعضی افراد را بالصوم ولو یکوه عامه موقوفانه من الا یا و الغاضل تمام
 صاحب تحفه در رساله فیض العام فرموده روز دهم محرم که روز عاشوراء است بسیار سنون
 و موجب کفاره و یکساله است الخ گوید در بیان شرح لم یذکر قال القطبی ظاهر اینست که علی السلا
 ان یصوم التاسع بدل العاشر هذا هو الذی فهم ابن عباس لای اخی اقول آثار از حضرت
 ابن عباس رضی الله عنهما که بعض آثار تصحیح استجاب و مسنونیت صوم عاشوراء بصم ناسع ثابت است
 و از بعض آثار اطلاق عاشوراء بر صرف یوم ناسع ظاهر میگردد و اما اکثر علماء و دین الی الله السبب
 جمیع صحابه و تابعین قابل عمل و اتباع ندانسته اند شاه ولی الله جلوی در صفا شرح موطا بزیل ام
 نمودن حضرت عمر رضی الله عنهما بصوم عاشوراء نوشته شرح گوید استجاب است نزد اکثر علماء و روزه و شستن و غیره
 و تحقیق این آثار قسم اخیر هم همان بیان است جاب صوم عاشوراء بصم ناسع مراد نوشته اند و علامه صفینی
 صحیح بخاری شریف فرموده فان قلت هذا الحدیث لا یصح ظاهره ان عاشوراء مع التاسع قلت
 اراد ابن عباس من قبله فاذا أصبحت من تاسعه فاصوم مع الله ان نهم التاسع مع العاشر
 و اراد بقوله نعم ما روی عن عزمه علیه السلام علی صوم التاسع من قبله کما صوم

قال نقاضه بعل ذلك على طريق الجمع مع العاشر ثلاثين به بالي هو كما ورد في رواية
 اخرى فصوم التاسع والعاشر ذكر زين هذه الرواية عن عطاء عنه وقيل معنى قول
 ابن عباس نعم اي نعم كان يصوم التاسع لعاش في العام المقبل قال ابو عمر وهذا دليل على
 انه عليه السلام كان يصوم العاشر الى ان مات ولم يزل يصومه وذلك محفوظ من
 حديث ابن عباس الاثار في هذا الباب عن ابن عباس رضي الله عنه مضطربة الى آخره
 ورواه ابن مبيد آورده قوله اذا أصبحت من ثاسعه فاصبح يشعر بانك اراد العاشر
 لانه لا يصح صائما بعد ان اصبح صائما ثاسعه الا اذا نوى الصوم من الليلة الماضية لانه
 انتهى بهم ورواه ابن مبيد رده قال بن القيم من تأمل مجموع الروايات عن ابن عباس يتبين له
 زال الاشكال وسعة علم ابن عباس فانه لم يجعل يوم عاشورا اليوم التاسع بل
 قال للسائل هم اليوم التاسع واكتفى معرفة السائل ان يوم عاشورا هو اليوم العاشر
 الذي بعده التاسع من عاشورا فاشهد السائل ان صيام التاسع معه واخديان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصوم كذلك فاما ان يكون فعل ذلك داما ان يكون
 حل فعله على الامة وعزمه عليه في المستقبل وهو الذي روى امرنا رسول الله صلى الله
 عليه وسلم بصيام عاشورا يوم العاشر الى آخره قوله تطوعت او كرهت فبعض ثابت بحديث
 درود فضيلت او موقوف بر اثبات انك بيان فضيلت او بعد از نسخ است انما القوم قائلين
 انك اطلاق لفظ بعض على ان تغايب نيت بر چند اقوال علماء دين كه مبطل است بر چند اسباب
 مرقوم اما در بخا و سند از كبر اطلاق كفه حي ارم در ظاهر حق كفه اور حكم كيا يمين صحابه كوا اول كفه
 واجب هو او سكي كه پهر بعد نسخ او سكي كى سائنه مستحب كى كى الح ايجان ثابت است كه بعد نسخ فضيلت
 صوم عاشورا هم مكتم مستحب بودن آن فرموده اند و در ترجمه مشارق نوشته اول عاشوره كاه
 فرض تها چپ رمضان كاه و زده فرض پنج افه عاشوره كاه زها پر مستحب حديث مير كه او سكي كى سائنه
 ايك سال كى كاه منافع بوقى بن الح و چنگه فضيلت بعد نسخ ثابت نيت والا كاه نيت شارح ترك
 واه تمام اين سال فاته فرموده و در بن ابى رعونم خود يكه و زده قبل انكه افه فرضى هم در حال كاه
 نسخ و وقت فرضيت رمضان شريف بود و قوله كاه و زده كى كى بن كاه نيت بن نسخ

با ستاد صاحب تحفه ذکر نمود و هرگاه که نوشته خوش بایستی ماند نوشته برادر خود بجا یاد نماند بود
قوله ثانیاً صوم عاشوراء منسوخ است بالاتفاق **الحاقول** دعوی اتفاق بر منسوخیت صوم
 عاشوراء که متبادر از این کلام درین مقام نسخ نفس این صوم است که شامل است منسوخیت تفصیل
 و استحباب تطوعیت و سننیت را و تفحص است اظهار منسوخیت را باطل محض است علامه صینی و شرح
 صحیح بخاری شریف آورده اتفاق العلماء علی ان صوم یوم عاشوراء الیوم سنة وليس بواجب
 و اختلفوا فی حکم او ال الا سلام فقال ابو حنیفة رحمه کان اجبا و اختلف قول الشافعی علی
 و جمیع من اشهرهما انه لم یزل سنة من حین شرح و لم یرک و اجبا قط فاجادة الامة و لکنه
 کان تا کذا الاستحباب فلما نزل صوم رمضان صار مستحباً و ن ذلك الاستحباب الثاني کان
 و اجبا و قال عیاض کان بعض السلف یقول کان فرضاً و هو باق علی فرضیته لم ینسخ قال
 و ان فرض القائلون بهذا و حصل الاجماع علی انه لیس بفرض فاما هو مستحب آخر بر ما شیخ
 صحیح بخاری مطبوعه علی در کتاب الصوم بر صفحه ۲۵۴ آورده قال لکن ما فی اتفاق علی ان صوم عاشوراء
 فی زماننا سنة الی آخره امام نووی در سلم آورده و العلماء یجمعون علی استحبابه و تعیینه للاخذ
 و اما قول ابن مسعود کنا نصومه فترک معناه انه لم یرق کما کان من الوجوب تا کذا التمسک
 الی آخره و اگر ما در وصف نسخ و صف فرضیت است نه منسوخیت صوم عاشوراء پس بیخ ضرر بقال حافظ
 عسقلانی نمی رساند بلکه اگر بالفرض نسخ منسوخیت صوم عاشوراء هم بالاتفاق علی الاطلاق بحسب
 صوم رمضان شریف تسلیم کرده آید تا هم بیخ غلط در استدلال امام مذکور نمی اندازد و شبهات و شبهه
 مردودی سازد از شارح که استحباب اعاده شکر نعمت سابقه در از منتهی لاحقه فی وقت من الاوقات ثابت
 گوید دیگر اوقات و فرد فاضل آن بکدامی جهت تبدیل آن حکم بظهور رسید پس آن امر که در وقتی شایع
 استحباب آن نمود از قبیل معیات فاسده که گوید کان با هم حسب بان را از می صاحب ساله بر آن خنده
 کی تواند بود و یغفلیم بستر حجت باید نگریست و بر گواهی فرقه ساجلیه باید نگریست که چگونه با وجود او
 علم و تقوی بر آنکه دین لب طعن بترجمی کشیند و با وجود او حامی اتباع ملت بر مضامین صریحه احادیث
 صحیحه اعتراضات فاسده دارد و نمود آبرومی ایمان خود می ربایند **قوله** صوم عاشوراء منسوخ است
 باتفاق رواه الترمذی صحیح معن عاشوراء **الحاقول** این چنین سازی و اختراعی و از می است

و دعوی اتفاق منسوخیت صوم نمودن و بر ترمذی جو الله ان کردن کید عظیم است در صحیح ترمذی اول باب بحث
و تاکید بر صوم عاشورا مقرر نموده بعد از آن در باب نخصت و ترک آن صوم این حدیث را روایت فرموده
عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت كان عاشورا يوم وقصومه قرين في الجاهلية وكان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يصومه فلما قدم المدينة صامه وام الناس بصيامه فلما
افتقر رمضان كان مضان هو الفريضة وترك عاشورا فمن شاء صامه ومن شاء تركه وبعد از آن
قال ابو عيسى والعلة على هذا عند اهل العلم على حديث عائشة ^{شبه} وهو حديث صحيح لا يرون صيام
عاشورا واجبا الا من غلبه صيامه لما ذكر فيه من الفضل الى آخره پس امام ترمذی منسوخ بودن
عاشورا بالاتفاق کی روایت فرموده است صرف منسوخیت فرضیت و وجوب بستن آن حدیث از ترمذی
اتفاق گرفته است و فصلیت خود از میان ترمذی حیان است پس تمت روایت منسوخیت صوم عاشورا
بالاتفاق بر امام ترمذی بخاندن لب بکذب شنيع کشاد است و تحيیر کردن درین حدیث است بنا بر رفع
و وجوب است در فتح القدير بذیل حدیث حضرت صدیق رضی الله تعالی عنهما آورده فقوله فلما فرض
رمضان قال من شاء الى آخره دلیل علی آنکه مستعمل ها هنا فی الصيغة الموجبة للقطع بان التخيير
ليس باعتبار الندب لانه مندوب الى الكون بل مسنون فكان باعتبار الوجوب الى آخره و اگر بر قضا
مستبادر گوید که ما دم منسوخیت صوم نبوده است صرف منسوخیت و صف فرضیت و وجوب پس امام
عسقلانی کی دعوی فرموده بوده که وجوب فرضیت آن باقی است تا که در رد آن این تطویل می نماید **قوله**
وصح به محمد في الموطاء **الاول** برای ثبوت دعوی منسوخیت صوم عاشورا بالاتفاق **قوله**
تصريح امام محمد و موطنه و من كذب صريح است در موطنه صرف منسوخیت فرضیت آن از شهر رمضان
و بقا تطوعیت و استحباب آن مذکور است که این امر بیچگونگی نه مضرت بحفاظ عقلانی نمی رساند اما و
صاحب سلمه را مردود و دیگر داند ملا علی قاری در شرح موطنه فرموده قال محمد در صيام عاشورا
كان واجبا قبل ان يفترض رمضان ثم نسخ شهر رمضان اي فترضة اي صيام عاشورا
تطوع اي مستحب من شاء صيامه ومن شاء له يصبه وهو قول ابن حنيفة والعامه الى آخره
قوله بلکه حدیث اذا كان في العام المقبل ان شاء الله تعالى صيام اليوم التاسع نظاير ذلك
بر منسوخیت او دارد و الى آخره **اقول** دلالت این حدیث بر ممانعت صوم عاشورا ممنوع است البته

شکر نعمت نجات موسی علیه السلام بعد از گذشتن زمانه بسیار تاریخ و ماه را اعتبار است و بواقع شدن
 روز معلوم در این تاریخ خصوصیت نداشته و در هر سال آنقدر تعیین را بطریق ششماه اندازن امر عباد
 دین که در سنجان او می شکر نعمت سابقه ولادت با کرامت تاریخ و ماه را اعتبار کرده اند که روز
 معین واقع نشود چه مضرت می رساند و چون نگذرد اعتبار اینقدر تعیین بهم محض بیاطاد را که برکت و جود
 مناسبت است پس این تعیین بحدیست که تا او را بستاند و بلکه تا ابلیس تعیین آنرا قبول
 می نماید این بذنب قابل همین است که سندش تا ابواب رسانیده شود بلکه تا ابلیس تعیین آنرا قبول
 می نماید اسلام انصاف فرماید که اینچه بی دینی است که در شان آید و این کار محمد شین است مثل
 صا حبص حصین و غیره و چون کلمات گستاخی بر زبان می رانند و غامت و وبال تبر او را بکمال
 نمی رانند و لا یسکونیم که آن چنان شین برای بیان شرف و ولادت شریف مندرج در مود و لا یسکونیم
 در عذاب ابلیس را آن یوم لطیف و برکت آنحضرت و سرور و فرحت نعمت و ولادت از قول جناب
 کریم عند الله و مکر فی الناس حضرت سیدنا عباس رضی گرفته اند که حضرت و بی رضی از رب کریم و الجلال
 تا یک اشکاف حال ابواب خود بختند آخر حق تعالی با جابت دعای آنجناب پرداخته حالش را آنحضرت
 مشکشف فرمود حجة الاسلام در احیاء علوم الدین ج ۱ باب بیان مناسبات تکشف عن احوال الموتی
 و الاعمال النافعة فی الآخرة فرموده و روی عن العباس قال کنت مولی ابا ابی لهب فلما مات
 حزننت علیه و اهنی له فسالته الله حول ان یربني ایاه و المنام قال فرایتہ یلتهب ناراً
 فسالته عن حاله فقال صرت الی النار و العذاب یخفف عني و لا یروح الا لیلة الا حنین
 فی کل الا یام و اللیالی قلت کیف ذلک قال قلت ذلک الیلة یخفف عني و لا یروح الا لیلة الا حنین
 لیسیمه فبشرتنی بولادته ففرحت به و اعتقت ولیدته فی رحابه فانا بنی الله بذلک ان
 رفع عني العذاب فی کل لیلة الا حنین الی اخره پس ذکر این تخفیف عذابی نقل کاشع آنجناب را
 که اصلش در صحیح بخاری هم موجود است موجب تجویز تقوه کلمات سب و شتم در شان اکابر محدثین
 و آنکه دین شناختن و مذنبان پیشوایان شرح شریف را به تحت اتباع ابلیس تعیین و چون بخند
 شیطان را رجیم ملعون ساختن بخند و نقل حدیث انداختن و تبذیل ناقلا و دین دین
 پرداختن است و تا می گوییم که اکابر محدثین تخفیف عذاب ابواب را بطریق حضرت رسول کریم

[illegible]

از عذاب ابدی نیست اما اثر او تخفیف عذاب است پس این آن فائده دارد الی آخره علامه خضابی
در شرح شفا بعد نقل روایت تخفیف عذاب بلی لب گفته و تخفیف عذاب به بسبب ما ذکره یغادر
قوله تعالی فی اعمال الکفره فجعلناه صبارا منثورا لانه بعد الحشر لانه لما بینهم من النار
فكان له بعد هم صلا الی آخره **قول** که کرده که این روایت چون ما نماندی در کردار خود خوشتر و خیرتر است
همای وی جل جلاله کردن است و ناموس صافی نماید و آن قدسی شریست را پاک بردن می جل جلاله
هر چه گفته شود اینها و اولیاء را بی آنکه با لغزی بود و آید کردن می نند و خون می یزد و کفار بخار را با هم
سبه کاری پایه فرا می نماید الی آخره **اقول** اگر چه دشمنی که در فضیلت یوم ولادت با سعادت تخت
یا فضل ابو لیس بر عذاب را آن یوم بطفیل برکت فرحت ولادت و امید حصول برکت برای سبب
مقدور خود از محبت صرف مال کند و ایام ولادت شریف را شرف داند و کتب بدیده بیان فرموده اند
این بیان گویا ثابت شد که این حضرات دعوی همای خدای جل جلاله کرده اند و که بر آنحضرت
لازم گشت که خون انبیا و اولیاء بر این خرافات و توهمون بطلان آوردن شبهه نیست از حیث پروردگار
که کفار بخار قاتلین انبیای کریم و اولیای اخیار را ستند و اجا و تمدا در دنیا می چید و دره جلوه
محیط می سازد آخر این حرکات شنیعه ابد الابد و در جاه جهنم می اندازد و گویا این امر و گویا تخفیف و کسی
بر برکت امری که انان افعال کفریه فسیقانه راضی پروردگار بخیر و شکر است و این پسند یار
این احسان که آن افضل خود و نقصلا از برکت آن کافر را هم محروم مطلق نداشته پیدا و پدید است پس
صاحب ساله نه یعنی لفظ اقتدا بافعال پروردگار توجه بسیار و نه بقصد و مراد عمل اعلام و نه
اخیر نظر می اندازد و خواه از معادات محبوبان الی با تحضرات می آید و و آبروی فهم و بین علم
خود می ببرد **قول** روایت احاده حقیقه باطل است اگر چه چه قبحی وایت کرده زیرا که بهشتی هر چه تمام
میکنند **اقول** اولاً این چه خط و کلام بی ربط است دعوی باطل بودن وایت کرده و در دلیل
روایت کردن بهشتی قهرم روایت را آورده اینقدر نفهمید که از آوردن بهشتی قهرم روایت از کجا آورده
که وایت بهشتی باطل می باشد و ثانیاً خود از سفر سعادت آورده که در سعاد او وضعی است و این حکم چون
ضعیف و سنا و حدیثی دعوی باطل بودن آن باطل میگردد و با فرض اگر در منبع یا کتابی دیگر این حدیث
صرحاً باطل بود چه شبهه باشد مستلزم آن نیست که نزد مستدل بان هم این حدیث موضوع باشد تا که

چهارم در ضوع و باطل گفتن دیگران این تمجیل و تفضیل صاحب ساله آن استدلال بوقوع باشد و همچنان دیگر
 اصول خفیه بر آن استدلال این حدیث که حافظ سیوطی شافعی است و آنجهان کلام در یکجا با این سخن
 طریقه شرعی است یا نه الی غیر ذلک من التکویل بعد بی توقع است **قول** لاشک که مقصود اجتناب از کفر بالله
 بود و لذت فیه بیان فضیلت یوم استثنی بود بلکه این ذکر اتفاقی است به تفسیریه مذکور الی آخره
اقول برای رد احوال آنکه درین مستندین خود از طرف خود ارشاد آنحضرت را که بهر جهت پیش نموده
 جواب حوال صدور آن یوم واقع است ذکر اتفاقی قرار دادن از حصول شرف آن یوم بود و ولادت
 انکار ساختن قطع نظر از آنکه مخالف مستندین است صریح منافی جواب ارشاد حضرت سید المرسلین
 صلی الله علیه و سلم در اینجا سوا کلام این الحاح غیر مستند دیگر از کبریا طایفه یا پیشین در نظام جنت
 بذیل این حدیث شریف گفته احتمال بی که پوچها سبب حضرت که روزه را کنی که پوچها سبب است و روز
 روزه کی استخباتی که بر تقدیر سبب سکا به بی که بر بی نعمت او همین که حضرت سید ابوبی و درین
 او را او که شکرانه بدین استی این الی آخره **قول** چنانکه قاضی در شرح مسلم و غیر خیر یوم طایفه
 الشهور الجمعة فیه خلق آدم گفته **الحاقول** اولاً که این خیال مستند است که در بیع شمشیر
 ذکر خلقت آدم علیه السلام در جواب جنتی است آنکه مزیده و نیز درین حدیث ذکر خروج آدم
 علیه السلام از جنت و قیام قیامت است که بقول قاضی طایفه از وجوه مضائق است آری اگر قاضی
 در دلیل تصریح می فرمود که ولادت حضرت آدم هم و فضیلت یوم نمی تواند شد و آن صورت اگر
 حواله قاضی سید او گنجایش و شست آنسوس که صاحب ساله و ابیل قاضی ندیده و بعضی تمام کلام
 نرسیده و ثانیا دیگر تحقیق معتمد در شرح حدیث جمعه هم تصریح فرموده و قول قاضی به سبب
 از هم مخالفت ظاهر حدیث ترک نموده اند اما در توضیح صحیح مسلم به قول قاضی فرموده و هذا
 کلام القاضی قال ابوبکر بن العربی فی کتابه الاحوذی لجمیع من الفضائل و خروج آدم
 علیه السلام من الجنة هو سبب جود الذریة و وجوه السبل و الانبیاء و الصلوة و الخیر
 من الجنة طریقه ابل انقضاء اوطار ثم يعود الیهما و اقام الساعة فستتمجیل جزا لا انبیاء
 و الصدیقین و الاولیاء و غیرهم و اظهار کرامت و شرف فخرانی آخره در شرح سفر السعادة بذیل
 حدیث شریف این من افضل الیام که یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض النبی است نوشت بعضی

بیان پریشانیش از اینجا بخوبی عیان است اما قطع نظر از آنکه میگویم که برابر این چنین نخواهد بود که با وجودیکه حضرت
 شایع در وجود فضائل جمیع و ولادت شریف حضرت آدم علیه السلام و هم وفات شریف آنجناب بعد و
 فرمودند اما بخوبی قیاس وقوع واقعه غم مزین یاد را برادر شروع نفرمودند و همچنان یوم الاثنین که یوم یوم لاد سبک
 و هم یوم وفات شریف است مع هذا از شرع شریف براسی استجاب عاده ای شکر صوم در آن یوم بی ثبوت
 رسیده و عزیزی وفات شریف با وجودیکه قوه عیش و بهمان و ز شایع بیان فرموده بود و در مافیه اظهار آن شکر و
 سرور و عاده آن نگردید و بهرگاه صاحب ساله و در دخی در اظهار آن میفرمود که گوشتی است که من منع نمیشد پس
 مقصود ما فاسطی با حسن چه بی ثبوت رسیده و همه علامه کسائی که شریف گوید که حقوق حزن بر صیبت
 محرومی خود از شرف حضور و زیارت بهمت شریف و مای آنحضرت را منع نمیشد با وجود بی ثبوت حیات
 حقیقه و بقا و نه چه محال است نه مانع از اعتقاد شریف و فضیلت آن ایام با کرامت است و نه مستلزم تحريم
 او ای شکر و چه در سیر یا رحمت است که بهمت آنحضرت بقا و حیات خدایکو و همان خدایکو که هر چه
 مصروف به پیش غفلت بر حال است و نیز حسب تصریح علماء و دیگر شریف بر این آنحضرت آنجناب را
 باعث سرور وصال رب العزت است پس مانند دیگر نفس صیبت محرومی مانده زیارت و فانی
 حزن و ای محرومی چه مخالفت دارد و باحققا و شرف و برکت آن ایام با سعادت آری اگر اظهار عفت
 حزن و اعلان صیبت شروع می بود و دستجاب عاده او ای شکر و یوم الاثنین که یوم یوم لاد سبک که یوم یوم
 وفات شریف است و در شرع شریف ثابت نمی بود البته مخالفت بکرامت در آن یوم می نمود اینست که بقدر ضرورت
 و ابطال او نام برادر بزرگ در اینجا بگاشتم و اطاعت کلام با بطلان باقی گفتار پریشانیش که حالش از رد
 رساله برادر خورد و ظاهر است عاده قلیل الافاده انکاشتم و السلام علی من اتبع الهدی

فصل

رو رساله برادر خورد که در جواب مولوی سعد الله صاحب

واضح باد که بعد تحریر کلمه الحق برادر خورد که رساله مولوی سعد الله صاحب را فتاو
 و نامش تنقید و جواب نهاد هر چند که در بعض جا با عاده همان بیان پریشان پخته و بسیار جا
 حواله آن ساخته و جواب تفصیل آن در سابق تحریر یافته اما تعرض می یک قول به تجدید باز مناسب
 معلوم گردید قول که این شیخ مجهول الحال است بچگونگی از شایع و صوم و چه علامه کرام او را نمی شناسد

و سندش در کتاب خود دنیا و دهر الخ **اول** این اثر است بخت ایام که کتابش شد که سید این طایفه است
 صلاحیت و شهرت شیخ عالی الرتبة مذکور شد و همی بطور بار می اگر صاحب ساله و از حال آنجا خبری
 قصور علمی است حضرت شیخ را چه قصور بقیام تعجب آنکه معلوم از جهت مخالفت مدعایش و چون میگردد
 اثبات دعاوی باطله خود بی تکلف سنانا و مجهول بلکه مجهول می نماید چه کند که تاکید باطل غیر باطل گمان
 ندارد و حق هرگز خود باطل شدن تواند **قول** پس این عمل از اعمال ملوک و سلاطین باشد نه از سیرت
 و سنن سلف صالحین الخ قطع نظر آنکه سلطان عادل اسلام شاعت اہتمام بر فعل باقتدار صلاح
 مشہور است خیر الانام علیہ السلام نموده و علماء و صلیحان عصر حاضر شدند و انکار نکردند و مقتضایان
 و بر این با شیع از الاحقین کتب بدیهه باعث برکت موجب توفیق و توفیق تحقیق فرموده اند چنانچه صاحب سیر
 شامی بطریق تفصیل آن فرموده و دیگر کتب هم بطور سیر این فیضه اندیکبار و علماء و اخبار و صلیحان و دانشدار
 و پیشوایان شیخ حضرت سید ابوبار را جزو دین دنیا طلب گفتند و تبرائون سفاهت است خصوصاً که
 آنحضرات داخل سلسله دین عامه محدثان للاحقین بلکه شیوخ جماعه جتہدین هم باشند و طریقی اندیکبار و صاحب
 رساله نیز آنحضرات استناد میکنند **قول** اگر پادشاه مذکور یا بقدر اقوال خطیفه مساکین و انسا ایل
 و یتامی و دیگر وجوه خیرات و میراث که شرع بدان ناطق است میگرد و چه مقدار ثواب اجر یک ای خود
 نثار نمی نمود و لکن الشیطان زین لہم الخ **اول** هر چند این بیان پریشان تر از یک شیطان است اما
 چون صاحب ساله که بی حاجت بلوی ضرورت داعیه سبب و تخم سلاطین اسلام که در جهاد اعدای دین
 عمر را بسر برده اند شیوه خود گردانیده و الا جرم چیز مختصر است بدین طریق آنکه نقل نمودن مناسب گزید
 قاضی ضامه از علی کان بر تاریخ خود که مالش بطول نوشته قطعش آنکه شد مظفر الدین مع صلاح هوا
 کثیره و امان فہما عن مجدد و قوۃ و ثبت فی مواضع لم یثبت فیها غیرہ و شہرۃ ذلک تعنی عن
 الادبانیۃ و لہو لیکر الا و قوۃ حلین لکھتہ فانہ قفہ و نقل الدین و لکن العسکراساۃ ثم لاسمعا و تو فہما
 ترا جویستہ کانت النصر للسلطان اما سبرۃ فقد کان لہ و فعل الخیر غرائب لم یسمع ان احدا فعل فی
 مالک ما فعلہ لم یکن شی فی الدنیا احب الیہ من الصدقۃ کان لہ کل یوم فناط مقلطہ من الخیر
 و غیر قلیل الخ و یج فی عدۃ مواضع من البلد و کان قد بنی اربع خانقاہات للرفعی و العیسان
 و فی لہم باحتاج الیہ کما یجوز کان ہاتھما بنفسہ فی کل شیخ خیر و ہذا من الخا صہ

و بجز قتل و بقی دارا للصغار ایستاد و بدخل ایهم کثرت و یثقلها حواله و کان بدخل الی بیمار
 و کان له دام ضیفه دخل البهاکل قادم علی البلاد مرفقیه اذ فقیرا و غیرها و بنی مدرسه شب
 فیها افهاء القرنین من الشافعیة و الخفیه و یعمل السماع و لم یکن اهل الذمة سکوا السماع فانه کان
 لا یتعاطی المنکر و کان یسیر کل سنة دفعتین جماعه الی بلاد الساحل و هم جملة کثیره من المال
 لیفتکها المسلمین مرابک الکفار و کان یقیم کل سنة سبیل الحاج یسیر امینا معه
 آلاف دینار ینفقها بالحرمدین له بمکه حرمها الله ثکلا آثار جملة و بعضها باقی الی کن هاول
 من اجب الماء الی جبل عرفات لیلۃ الوقوف الی آخره مخلصا و داکثر کفته و لاستقصیت فی تعداد
 محاسنه لطال لکننا فی شجرة معروفة غنیة عن الاطالة الخ لیس نیرت و میرت را خفا نمودن
 و لکن الشیطان ینزین لیه و یرین مقام خواندن اشرقت عین غلو باطل است سد چشم یراندیش که کند و
 عیب کاید بر سرش در نظره باقیما نداینکه بخدمات بخدات علماء اعلام و صوفیه کرام صرفه اهل پریشان
 و جنود و سلام را نور و صلوات ساضن داخل تہذیر و اسراف است پس این اوجها مفضل عتس است
 غایت آنچه امثال صاحب سلاله بنا و جز تمسین قطع می شاه مذکور بران بخاد و اند آنگاه جوال
 سماع و غنا و وی مشاہدہ کہو و لعب جنود باللات طبعون غیره ملاهی بر تاریخ ابن خلکان
 و غیره اده اند جو آتش اینک غنا و لشکر و افواج مجاہدین لہو لعب بل لشکر از احادیث بر ثابت
 می توان شد و این در حقیقت لہو لعب نیست انظار قوت و شوکت و جمیع لشکر اسلام و حال غنا
 اینک ملا علی قاری در مرقاہ نوشته قال لنووی جائزت الصحابة غناء العرب الالذی فیہ الشناد
 و ترکوا الخلاء و فعلوه بحضرة صلواته علیہ و سلم و مثله لیس علی مر حقی عند القائلین
 حرمة الغناء الخ و حال قص ہم در احیاء العلم غیره باید و قطع نظر از اینکہ مقتله بدی اعل
 امر یکدیر بدیش ممانعت آن ثابت باشد جائز نیست نہ آنکہ در مسائل فرعیہ علی الاطلاق جزمی
 و تفصیل دیگران نموده آید قول الحق را در منع این عمل باید که هیچ اختلاف نیست الخ اقول قطع نظر
 از آنکہ جماعت محققین از ائمه الحق استحسان این عمل فرموده اند حال این دعا اینکہ قول صاحب
 مائتہ المسائل ہم خود این قول را مردود میگردد و اند که آنکہ صاحب سلاله از شرط تعصب کارائیه دین
 و نقض او محدثین کہ استحسان تجویز فرموده اند اگر چه مستندین سلسله و ینہ این طائفہ ہم باشند

ضلالتی بی فهم و جهالت قرار و در پیش این حق تعالی که لعنة الله علی الکاذبین **قولم** شیعیان که
 ماتم حسین علیه السلام در ایام شهادت شان بجهاد آید چه بجا اعتراض بلاست خدایت آنکه از منکران حقیقت
 نماند **اقول** ایشان از جهالت خودشان متوجه راضی و اندک این بیان نور اگر کسی ماه ربیع الاول را
 و هر دویم الاثنین را عیدین روز خاص و لادت گمان کند و نفس احکام خاصه آنوقت بجا آورد البتة گمانش بجا
 و قوایش کاسدست اما علماء دین مجوزین که نه عین میدانند و نه احکام نفس آنروز بجا می آید
 صرفاً بل بقاء شرف برکت ایام لادت و مجوز تحسان او ای شکر نعمت و انواع عبادت اندک این حق تعالی
 کی مستحق اعتراض و بلاست اند و اگر کسی فاشی شیعیان را و خلق را و در روز عاشورا صرف تصور کند که ایام
 شهادت جناب ایام احوال تکالیف و صبر شیرین آنحضرت نموده شهر و شهر و شرف کند و ثواب رساند
 بلکه ایامی که مردم را به عمل نیارد و از اظهار کلفت مذمت بپایانست برین روز و بگویند یا چه عدم تعظیم
 شایع با خود خوانا بود و حال آنکه مستندین صاحب سالك آنحضرت فرموده اند چیز بیانی که میگویم که این حق
 در صواعق مرقومه فرموده علمان ما اصیب بالحسین فی یوم عاشوراء کما استیسا بسط قصته انما
 هو الشهادة الدالة علی مزیة خطوته و رفعة درجته عند ربّه فمن ذکر ذلک الیوم مصلاً
 له یبذل ان یشغل الا بالکسب راجع امثالاً للامور و احترازاً من المراتبة تعالی علیه بقوله اولئک علیهم
 صلوات من کبر و اولئک هم المکذبان و لا یشغل ذلک الیوم و لا بدلك و نحوه مر عظام
 الطاعات كالصوم و ایاة الله ایاة ان یشغل ببدع الرافضة و هو هم المندک النیاحات
قولم می باید که این روز از انهار جز من ملایع ابغایت قصودی سائن **اقول** جواب این سخن در تعلیقات
 بر او بزرگ این فرموده باید دید مقام چیست که آن بزرگ با وجود یکدرا آنجا بود و بخیال او قرار فرمود این روز در دنیا با همه
 منور و خلاصه المرام آنکه جز من فحاش شریف بناب سرور کائنات که فی الحقیقت صرف اندوه و محرومی باز نعمت
 زیادتیه و در حق آنجناب موجب و در بوصول بالنعوت و در حق است هم موجب شاد مبارک است
 خیریت است پس این قسم جز من اعتقاد فضیلت و برکت و شرف آن ایام با سعادت و شجاعت است
 اصل نعمت ظهور و وجود با وجود را که این بشارت چگونگی خلقی بر برکت آن نعمت نیفتاده و چگونگی بشارت
 بلکه در عین بر سر و در حق و بانی خصوص وقت او ای شکر حصول آن نعمت این جن و انبی
 عمرو می یارست شامل حال عشاق آن مجبیه و الجلال می اند و این جز من الی مغافرت که فی الحقیقت

انهم بـلـ خیریت مست مانع ادای شکر نعم الهیه و منافی سرور بامور خیر دنییه و دنیا و نیست آری چیزیکه
 منافی و مانع استحباب شکر آن نعمت و سرور ایام بابرکت بلکه مانع اظهار شکر و سرور بر نعمت و بر قدرت
 نمی تواند بود مشروعت تکلف و اظهار حزن و نیاز است و ندان این بحال آن بفرات بقایت قصوی
 رسانیدن است اگر شروع می بود حال آنکه این خلاف مقاصد شرح شد نیست ندانی که بموجب علم و ارشاد
 شارح یوم الاثنین هم یوم نعمت و اوقات هم یوم صیبت و مفارقت است مع هذا استحباب شکر آن نعمت
 در آن یوم بادی عبادت مشروع فرموده اند و باظهار تحسین برای آن صیبت و در آن اشاره به هم نموده اند
 فافهموا بقل قولهم یوفا کما فی که خود را قبولان باشند بخوبی لا اجمال و لا تفصیل باینکه خود را
 نام علی بن انسان العیون فی سیر الامم و الدوله و من قاضی سیر علی و عده سابقین جو قول فاکهانی را
 تحریر فرموده و در سیرت شامیه هم در تفصیلی آن نقل بوده قولهم اگر یکی اوله و روایات کاسده فاسده
 آورده علی بن پست قلع و قمع چنانکه باید کرده اند و قول این دعوی اوقات قابل فکر بود که علما
 این حیر و امانت و ولا علی قاری می بخیر هم از کسانیکه در علم و دانت و صلاحیت و اعتماد و شهرت بر جهان
 بران کرام می داشتند نقل صحیح مشهور است خود در نه هیچ وجه از علم و مقام با آنکه مشهورین و بزرگان و بزرگان
 آورده قول جواب عمر بن بقدر فهم بودی بود و قول که اول آن سید و صاحب شرح و عقل است
 بر و هم فاسده و خیال کاسده بود و جناب فاروق رضی الله تعالی عنه چرا با آن غلبه و قوت و شوکت اسلام
 تنبیه تا دین ابطال آن و هم فاسده می فرمود و پیش از شرح شده درین مثل ایام خود می صاحب خیر
 جاری و غیر بیا از سر فهم خود مرد و دیگر دانیدن و نقصی عظیم بعلت جناب فاروقی رسانیدن
 سفاقت است و پس قولهم نظر بر و در صفتش در مصحف مجید نفع بوده و قول اولاد و خود و در و
 صفت شجره در مصحف مجید غیر مسلم است فکر عقلی چیزی یگردد و در و در صفت چیزی دیگر و ثانیاً که شجره
 شهادت صحابه کرام غائب شده بود و ثالثاً اگر بحجت قرآن اسلام و عدم تدوین احکام و
 غلط احوال عوام که عادت عبادت به خود می داشتند این امر درست نبود و این نیز حجت است که
 حرام نمی تواند شد که در هر دو امر فاروق موجود است قولهم اگر فقیه که بدعت هم است محسنه و غیره
 لیکن این بدعت حسنه است بلکه مذمومه است لانه مخالف الکتاب السنه و الاثر و الاجماع است
 قول منشار این خرافات نصیدین معنی لفظ مخالف است اگر مراد از مخالفت بطلان است

و مسافر و یار و زار و کتب و یدیه مذکور و معروف و مشهور است که قدری از آن سابقا مسطرت
 مجله دار دوم بر معنی سنت نیز مجرود تلفظ این لفظ آری چیزی را بدعت بان معنی صطلح که جز
 بر وجه نباشد گفته باز قائل حسن آن گردیدن درست نیست لیکن در اینجا فائده دیگر و شنیدنی
 آن آن است که امام سید در روایات این تسمیه فرموده و قوله و اذا سافر لا اعتقاد انه طاعة
 كان لك محرم بالاجماع ثم هذا ناسد كما لو سلمنا ان السفر ليس طاعة و سافر شخص
 معتقد انه طاعة كيف يكون سفره محرم بالاجماع فان من فعل مباحا باعتقاد التوا
 لا يصف ذلك بكونه محرم بل ان كان اعتقاده ذلك لظن دليل و بدل و سعه كان مباحا
 تخلف عنه و الا كان جهلا لا اثر عليه ولا اجر و فعله موصوفه لا باحة نعم اذا جعل
 احد المباح عبادة داخله في الدين مع اعتقاد انه ليس منه في اثر به لا تقریب
 الى الله تعالى ليس قرينة لا في الواقع ولا في ظنه و هذا حکم سائر البدع فمن ادخل في
 الدين باليس منه ضلعية اثره امامه اما من قلده فان كان ذلك من الضروع التي يسوغ
 فيها التقليد و اخلاف العلماء و فعله معتقد انه من الامور المستحبة فلا اثر عليه ان كان
 محالا يسوغ فيه التقليد كما اصول علماء معتقد به من الدين فعليه الاثر انما قل قوله
 تشریع حقیقه برای اظهار مذکور فرموده و مسلم است اکثر و مجرب است و بسیار عجب از مثل حافظ سیوطی
 که با آنکه بدین طول در حفظ حدیث از امام و شیخ است شریع حقیقه خفقت در زبده الی آخره اقول
 سوای حافظ سیوطی دیگر آیه محققین هم باشند و شیخ و خیر و بودن حقیقه برای شکر سرور و تضرع
 فرموده اند و احادیث را بر آن حمل فرموده اند پس نهایت عجب است که صاحب سالكه با این همه
 تجرد و دانی از کتب و یدیه مذکور و علم غفلت در زبده در پی طعن تشنیع و فطرسه علی کرده
 قوله سخن در مطلق سرور و ولادت الی انعام فرموده معفو نه نیست انی قوله در اینجا بحسب طرفه صفتی
 بکار برد که در انعام سخن بهنگام اثبات تجانس و ولادت از فیه مجلس و لوازم آن گردید که حکم
 مستثنی در سرور و ولادت نافذ فرموده و تحقیق را بر علم خود راضی بود و اتم اقول اولاد را نه
 فرمودن حکم مستثنی در سرور و ولادت مطلقا گردید از کجا تمهید چه بحسب در کلام سابق که شرف
 ایام و ولادت با سعادت و بود و موم دوم شنبین برای شکر آن نعمت و تحسان مجلس مبارک

که مخفی بر بیان حالات و عجزات و اطماع طعام و دیگر خیرات و سیرت و خالی از منوعات نیست
باشد و تقسیم بدعت بسوخته و سید از ایمه معتدین مشهورین حکما اعلام محققین دین متین نقل
نموده و دلیل دیگر بر آن افزوده و حملش اینکه در استحباب سرور و ولادت سرور عالم صلی الله علیه
و سلم شک و تردید نیست پس یک فرد آن با وجود عدم تحریم شارع حکم حرمت و ضلالت نبود
و مجوزین آنرا سبب شتم و تضلیل و تفسیق نمودن تشریع جدید و نسخ احکام شارع و تحریم هوا
نفس است و چون صاحب ساله رضامندی فریق خود با استحباب مطلق سرور و ولادت در مقام
ظاهر نمی نماید پس چیزیکه حضرت شارع آنرا مطلق این قیود گذشته مشروط بوجود یا عدم
این قیود گذشته و برای آن بیعت مخصوصه و صیرت توقیفیه معین نیست پس بموجب اقرار صاحب
الفضل و مولوی خورم علی و غیره ما او استدین بر این گفته برای استحباب کدامی فرد خاص حاجت و
دیگروست فتنه و ثانیاً صاحب ساله که حسب اقرار این سخن در مطلق سرور و ولادت ندارد و مخالفت
فریق خود میکند و ثالثاً صاحب ساله درین مقام طرفه مکیدی برای تعلیل عوام پیش نموده
و آن اینکه از شروع کلام برای تمهیل و تضلیل و تخمین تفسیق مشهورین از اکابر مشهورین
است انواع انواع سخنها در سرور و ولادت سرور عالم صلی الله علیه و سلم که بر تقدیر است
آن نفس سرور و ولادت از قبیل ضلالت و جهالت باشد بیان نموده گاهی اولویت اظهار جز
و گاهی بدعت بودن فرحت و ولادت و گاهی سفاکت بودن خوشی کردن تصور سرور و ولادت
بعد انقضای حد با سالانی غیر ذلک من انواع الکلام و المقال تحریف ساخته چون نوبت بختیام
سخن رسید برای پرده داری به بودن سخن در مطلق سرور و ولادت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم تصریح فرمود و سخن و بحث را راجع بچند قیود معلومه مخصوصه نمود و یاد داشت که فریق او
چه نوشته اند خود او چه بر نگاشته **قول** که آنچه در خفتن دیده شود خواب و خیال است
انی **قول** که جو غلام آفام هم از آفتاب گویم ششم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم الی آخره
اقول برای تأیید امریکه استحباب آن مندرج عموماً است و بات شارح است و آنکه دین
استحسان آن فرموده اند آنچه اکابر اولیاء مشاهیر صلیا و اتقیای امت محمدیه در رویا
صالحان جانب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان نموده اند ذکر نمودن چه منزله است

که بزرگان برافش تهمت شب پرستی کرده آید بلکه در کتب مبنی صدها جاتوان یافت
 که عظمیٰ فکرم الهام و مناسم صلحاء کرام برای استیناف منموده اند پس بموجب قول صاحب
 رساله همه شب پرست باشند بنا بر این رساله که بر اختصار است و نیز نکات صاحب رساله
 در کار بدیخت بیک عبارت اکتفا می رود در سر و الحزون در بیان وفات شریف گفته
 و اختلاف کردند اصحاب در آنکه در حال غسل جاها از تن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشند
 یا با جاها غسل دهند پس خدا تعالی بریشان خواب را مسلط کرد و گوینده که نمی دانستند
 که گیت گفت غسل دهید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در جاها آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 پس بیدار شدند و همچنان کردند آنچه و تفصیل این در جواب رساله کلمه الحق گذشته و لنعم
 ما قبله از آفتاب پرست و در شب پرست گوید حدیث حق را می حق زحق پرست بخوبی
 اگر می امریکه مزاحمت و مخالفت امور محدود و شارع دارد و تأیید عمل بدان ذکر خوا
 نمون بچاست اما آنچه آمده دین را از علماء کاملین و اولیاء صالحین بجهت مستحب و مندوب
 شمردن این عمل شریف بغرض ترین مردم نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرار داده پس
 منشاء این سفاهت ضلالت و جهالت است و پس که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود را نشاء
 و اجازت فرموده اند من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها و شرح این حدیث
 از کتب رسایان مرقوم گردیده و الله الموفق و المعین صلی الله تعالی و سلم علی سید المرسلین و شفیع
 للذین یسبونا و مولانا محمد حبیب رب العالمین و علی آله و اصحابه و احبابه جمعین

خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه و اشکوه علی نعمائه که درین زمان سعادت توانان رساله عجیبه عجا
 غریبه سسی حق الیقین فی مولد اعلی النبیین از تصانیف عالم با عمل
 فاضل او مد مولوی سید عبد الصمد صاحب سسوانی من تلامذه
 جامع الفضل و الفاضله مولانا محمد عبد القادر صاحب البیوتی سکنا کفنی
 مذنب و القادر بری شده نا اید فیه بهم و دام بر کاتم حسب فرمائش رئیس پاک نهاد

امیر الانزاد صاحب المروة والامتنان منیع الفضل الاحسان جناب معلم التاب

حضرت مولوی محمد واحد علی خان صاحب بہادر خلف الصدق والاحفاء

جناب غفران باب حکیم محمد سعادت علی خان صاحب بہادر مبرور

رئیس اعظم اذکر ضلع بریلے موفت جناب مولوی سید محمد

عزیز الدین حسن صاحب و مولوی محمد انعام حسن

صاحب سہوالی عہد ہمد تھیج تمام وصحت بالاکلام

مطابق نسخہ مکتوبہ مصنف ممدوح الشان النقل

کالاصل بتاریخ ۲۵ دسمبر ۱۲۸۵

درشہ لکھنؤ مطبع علوی محمد

علی بخش خان صاحب

از تعلیم طبع محلی گزیدہ

از یکہ آرا می شود

گردید

خط

واسطے سند اس امر کے کہ یہ کتاب چھپی ہوئی مطبع علوی کی ہے

مطبع ثبت کی گئی



